A-382

اقبال نامه جهانگیری

(معتمد خان بخشی ... ریف)

(١١٦٩ ھ)

نسخه اخبار الناس جواهر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۸۱	[illegible]	۱۰۶	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۱۶۰	۱۲۹	۱۴۴	[illegible]	[illegible]	

بسم الله الرحمن الرحیم

شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبنده افسر جهانبانی

بلند اقبالی تواند بود که نهال ... از جویبار رحمت ایزدی

و نخل دولتش در گلشن عدالت سرسبز و شمع مرادش ...

اهل جهان را روشنی ... و لمعات تیغ ...

ظلمت کفر کرده و رشحات سحاب مکرمتش ...

ریاض طراوت و نضارت بخشیده و چشمه سار ... دولت ...

رحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد ...

عدالتش چاره جمیع ملک ... گشته ...

سیاستش خار بن فتنه و آشوب از بیخ و بن برکنده ...

ایجاد و اختراع ... وفق ... کافی ...

بود مربوط که ... استحقاق ... ذات اقدس

حضرت شاهنشاهی سرطان الهی و رفعت مهر از دست قدرت
بود بتاریخ روز پنجشنبه [illegible] سال [illegible] و چهار
[illegible] بساعت مسعود و [illegible]
و ارکان دولت [illegible] خلافت اکبر [illegible]
تخت سلطنت [illegible] خلافت [illegible] جهان افروز [illegible]
و فروغ جاودانی یافت خطبه جهانگیری [illegible] بنام [illegible]
سامعه افروز گشت و سکه دولت [illegible]
و چون خطیب القاب [illegible] شاهنشاه زبان [illegible]
[illegible] نثار شد و [illegible]
جیب [illegible] ساختند [illegible]
افروخت [illegible] القاب [illegible]
غازی [illegible] دولت [illegible] ارکان دولت و اعیان سلطنت
بسعادت [illegible] شرف اختصاص داشتند و [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] بتقدیم [illegible] رسانیدند و [illegible] شایستگی
بازو [illegible] صف [illegible] افراخته [illegible]
[illegible] نوا [illegible]
[illegible] مقرر شد که [illegible] خاقان [illegible]

و بعد ازین در کتاب اقبالنامه هر جا که عرش آشیانی نوشته شود
مراد آنحضرت خواهد بود و اسامی جمعی که در روز جلوس اشرف بمناصب والا
سربلندی یافتند شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین رقم که حضرت
عرش آشیانی او را از برای بجهت نصایح و [illegible] مقصود
بخدمت حضرت [illegible] فرستاده بودند و برخلاف [illegible]
براغوای ایشان گشته از درگاه والای اکبری روی سعادت تافته
در خدمت [illegible] ملازم اقبال مانده بود در ایام کامیابی ایشان [illegible]
دولت و [illegible] توفیق متوجه ملازمت [illegible] گردیده [illegible]

تا [illegible] — اب [illegible] بنیاد [illegible]
مخالف وا — بانی [illegible] نداشت از استماع این [illegible]
جان بخش — [illegible] فرق خدمت [illegible] گلستان

نوبا [illegible] ساخته و بخطاب امیرالامرائی و منصب جلیل القدر
وکالت سرفعت [illegible] و مهر اشرف [illegible] بجواهر [illegible]
بدست مبارک خود [illegible] گردن عزت او ساخته [illegible]
که در زمان شاهزادگی دیوان [illegible] اختصاص [illegible]
با میرزا غیاث بیگ در خدمت [illegible] میرزا غیاث
بخطاب اعتمادالدوله سرافرازی یافت و شیخ فرید بخاری [illegible]

بمنصب

نیز عنایت بجهت لدات و جمعی از سواران مرتب گردانیده بود الا
میر بخشی سرافراز گردیده بتیغ ارشادات نو نویسنده و در عرض
بعضی خدمت عرض شتافت از بارالله ... نشانه تیغ
آنجا رسید ترقی و تصاعد نمود منصب میر بخشی فوق
اگرچه منصب بخشی داشت لیکن شغل بخشی بود و بیشتر از چند سال
فیروزی ... خدمت بوالهوسی ... آنکه بخشی دیوان تجاب
دیده محال جاگیرها را بارباب طلب تنخواه می نمود ظاهر و باطن
بقوامیت مدارالمهام سنجیده بود و بزرگی و دولت ... و قدر و منزلت
نه او بزرگی و دولت شجاعت یا سخاوت فراهم آورده ...
و در فیض بر روی خلق باز کرده و هر که با او رسید ... کامی ...
شیان ... غار سلطنه ... خدمت بندگان سابق این
دولت ... احکام یافت چنانچه عنقریب ... گذارش خواهد یافت
... سال ... اختصاص بخشید خلعت فاخره
با یاقت و شمشیر مرصع و اسپ با ساز لطف فرموده بصاحب صوبگی
بنگاله رخصت نمودند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را بانواع
عواطف و اقسام نوازش سرافراز و ممتاز ساخته ... اشرف
... رسیدند و زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب مهابتخان

سرافرازی یافت و شیخ قطب الدین خسرزاده شیخ سلیم فتحپوری
کوکلتاش حضرت بخطاب قطب الدین خانی ممتاز گشت
شیخ حسن پسر شیخ بهنا بخطاب مقرب خانی فرق عزت بر افراخت
و میرزا جعفر مخاطب باصفخان از صوبه بهار آمده دولت آستانبوس
دریافت و میرزا بدیع الزمان بن آقا ملای مشهور است در عنفوان
شباب از عراق بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا
غیاث الدین علی اصفهانی بسعادت زمینبوس جبین اخلاص
نورانی ساخته حضرت عرش آشیانی بمنصب دویستی
اصفهان لطف فرمودند و او راضی نشده ترک خدمت
درگاه نموده هر چند از گفتهای او نیست
نوشته بیت من مرید داخلی ام که هی ... که ما را نمیسازد
بالجمله استغنای او بر خاطر اقدس گران آمد و حکم
صادر شد اگر بداخلی عموی خود راضی نیست به بنگاله
داخل کومکیان خانجهان ... و بجای ... باو رخصت
چون بدار الخلافه اکبرآباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی
پرسید که ای جوان تو کیستی از کجا می آئی و بکجا میروی میرزا جعفر
مجملی از احوال خود ... گفت ... اشرف روانه بنگاله ام

قضا را در اثنای آب و هوای بنگاله بغایت مسموم بود بیمار
گردید که کنار نگاه میکرد به بنگاله میفرستادند غالب ظن این بود
که زنده برنگردد ملا قاسم گفت تو خبر از [illegible] نجومی [illegible] تقویم چه میاید
به بنگاله بروی گفت اختیار با حضرت است تقید کرده میر عزیز
حیر مقرر است خواهد شد ملا گفت تنها زنده خواهی [illegible]
این همان خدا است که جگر گوشه پیغمبر را در شش ماهگی بر آبی شهید
ساخت و از این نصائح تنها چند خوشی مطاعنه بیان [illegible]
چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود و بعد از [illegible]
ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او منصوب گشت و شورش
معصوم خان و باغی شدن قاقشالان بمیان آمد و مظفر خان [illegible]
و بعد از میرزا جعفر بیگ و خواجه شمس الدین محمد خوافی [illegible]
درگاه بجانب افغانان موافقت نمودند و اینها هر چند خواستند که اینها را
با خود متفق سازند و رعایت نمایند راضی نشدند و بحیله خود
خلاص ساختن نام برده از این آشوب گاه رخت حیات بساحل نجات
کشیده در فتحپور بسجود قدم آستان جبین اخلاص نورانی ساختند
و حضرت [illegible] آستانه رالان اداخوش آمدند و در مقام تربیت
آمدند و از [illegible] لا ابناکامی [illegible] در درگاه سازنده بودند و بر [illegible]

سعادت و قدر رقمه توقیعی یار خود یاد بزرگان و الا رسانیده
خاطر حق شناسی پسندیده آمده و اندک مدتی بخطاب اصفهانی و منصب
میر بخشی ترقی و تصاعد نموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و
براعلای خدمت دیوانی از انجابت خوب کرد نفس اللهی ... اصفهانی
جوانی بود بجاه و باطن آراسته و فهم تند و فطرت بلند داشت
از دست کم هر چه می سرایید نفهمیم یقین که ترتیق و بی معنیست شعر را خوب
و شعر را ... می نوشت تاریخ دان بود و مثنوی بر بحر خسرو شیرین گفته
حرفهای خوب دارد اینچند بیت از انجا نوشته می آید ... شعر

تجلیس عجم های دلها چو اند است ‏ افسرده دلی طلب مایه صحرا
رسید مصر تو که آنقدر شد است ‏ که ز آشنای طالب خود کیم کیسی را
حیفم ز کوی یار بر دا فتیت ‏ منه کلک ... کر زبان شنید
صلاح جنگ در دستش چنان است ‏ که کوی ... بشمشیر انجه ... است
ز نوشین جام شب در چشم ساقی ‏ اثر از می چو می در شیشه باقی
ز لیلی عشق آنکه انجا دیده مرها ‏ مرا اینجا قلم از دست افتاد
دو کیسی ... ز حصار ... ‏ ز لیلی ... پا اندر جلیک جالب
چو در سنگی ... چاره ‏ نفسها و قرار اندر شماره
میچ بحر ... سیاه بیابان ‏ ابا ... آب حیوان

لب بالعفت گوش عصا می خرد | به ترکی یک لب هر یک به جلا ورد

بسوی آن یار دیگر کرد اشاره | چنین تا زندگی باز است فغاره

به بالین کا دشمن خضر الستاده | بجد بسر و نصاف ساده

هر کس از زنده صد بار بجو بستر | شتاب از ازل به خیر و آسته

نه از آینه ... دهر را بر | ... درو دست کرد ... غلس دلبر

[illegible] حوال

در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت ... ایشان بابر ...
آنحضرت را با استیصال سلاطین ... و تخریب ... و تخریب تقید
آنهم نسق شایسته نیافت و در اواخر دولت سلطنت شاهی ...
جهت ایالت لشکر ... کلان و توپخانه عظیم بدان جهت ... ومرحمت فرمودند
والیان نیز ... کار ... استحضار خاطر ...
بصوب ایشان با ... عطف عنان نموده و استیصال ... را
عقده توقف ماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان
آراستگی یافت افتتاح این عقده دشوار جمیع مقاصد مقدم
داشته سلطان ... ایالت لشکر ... و توپخانه عظیم بدان صوب
رخصت فرمودند و آصف خان ... شاه ... بر ... لشکر
... و دیوان قضا ... آمد ... دکن ... این عقده ... تکمیل

همت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی قبضهٔ کلک
تقدیر بود و بمرتبه از پیش رفت و سلطان پرویز ناکام عطف عنان
ازان عزیمت نموده در دار السلطنه الهآباد [illegible] رحلت بعالم بقا [illegible]
چنانچه بجای خود نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی
در خلال اینحال محمد قلیج خان بحکومت صوبه گجرات فرق
عزت برافراخت و دلاور خان افغان را بحکومت لاهور سرافراز
ساخته بانصب [illegible] فرمودند و وزیرخان بدیوانی ولایت بنگاله و
[illegible] جمیع آن صوبه دستوری یافت [illegible]
بدفتر [illegible] یازدهم شهر ذیقعده
سال هزار و چهارده هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت
تحویل ارزانی فرمود تحسین سال از جلوس همایون مبارک فرخی
آغاز شد و افسرده دلان خاکنشین را روز بازار انبساط گرمی گرفت
درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند جهان جوان شد و
یاران بعیش نشستند بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط زبسکه عارف و
عامی برقص برجستند و آیین حضرت شاهنشاهی دولتخانه
با قمشه گران بها و انواع طرایف و نفایس آیین بسته جشن بادشاهانه
ترتیب دادند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای دولت بزم نشاط

اراسته لوازم نثار و پیشکش پرداخت از اعظم سوانح که

در مبادی این سال بر روی ظهور افکند بر تخت خسرو وخیم العاقبت آفت

از سعادت خدمت پدر والاقدر و تقصید

دماغ عقلش از ماخولیای سلطنت معمور

گریبان خانه پیاغاز آشفته و سراسیمه گشته

در ضمیر خاطرش جا گرفت همواره از خدمت پدر رمیده

موحش می بود هر چند آن حضرت بوی شفقت فرموده

مدارا و دلجویی می فرمودند او بیشتر متوهم می زیست تا آنکه شب

هشتم ذیحجه بعد از انقضای یک ساعت نجومی

محل اعتمادی اوبود از ارکان دارالخلافه اکبرآباد آمده راه پنجاب

گرفت بعد از نقل امیرالامرا خبر یافته بخدمت حضرت

شتافته این خبر معروض داشت بخاطر جهان

چنین اقتضا نمود که پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را

تعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیرالامرا

التماس نمود که صلاح دولت بنده باین خدمت

باید حکم شد که چنین باشد در آخر ملهم غیبی بخاطر قدسی افکند

شاهزاده عالمیان را بجای خود بر سر لشکر دولت تعیین نموده اعتمادالدوله

در خدمت الیغان بار داده و ممالک اقبال ... عثمان ... فتح و فیروز

تبعاقب ... بر دو ابر ... فتح ... [illegible] باالکر ...

و منصب ... که بسعادت حضور اختصاص داشتند ... [illegible]

بطریق ... از خصمت ... باختیار ساخته ... [illegible]

آخر بار شب ... رایت فتح و فیروزی برافراشتند در هوای ...

صبح مراد دمید چهره ... آفتاب روشنی بخشیدند ...

... احسن ... ارشاد ... رفیق طریق ... بود ...

... سراسیمه می‌گشت گرفته آوردند و ...

در زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام جان ...

... [illegible] ... احسن بیگ ...

... بدرگاه والا آمد ... [illegible]

و بعضی ... رفته آواره بادیه ضلالت ...

خان ... مدار اختیار ... بقبضه اقتدار ...

... حسن بیگ از جانب حضرت ...

... تمام بی‌عنایتی ... و اصحاب ...

... فتنه و شورش مجبول است ...

... عطف عنان ... طریق ... [illegible]

و در اثنای راه از سوداگران و غیره هر کسی میدید اسپ و اموال متصرف
شده بسته که ضرب طلبیده بیاری خود خصوصاً افغانان سوداگران که طمع اموال
ایشان هر جا بنظرش درآمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و
بیابان لاهور ساخته همراه میگرفت و دلاورخان که بحکومت
لاهور سرافرازی یافته رخصت شده متوجه لاهور بود در مقام
خبر آمدن خسرو را شنیده فرزندان خود را از آب چناب گذرانیده
بسرعت هر چه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر از خسرو بحصار لاهور
درآمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد و عبدالرحیم دیوان
که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاورخان پیش آمده بدلاورخان
حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت و لیکن او
توقف ننمود که فرزندان را از آب گذرانیده خود با دلاور
خان مرافقت و موافقت نماید با جمله دلاورخان بجانب لاهور
شتافت شاه بیگ رفته خبر رسید خسرو را در ملک
خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هر چه تمامتر متوجه
بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در دنبال داشت و
تجویز کرده میرفت و امیر الامرا و مهابتخان
شیخ داشته جرفهای ... معروض ... و لا ... دو

... هم میساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته [illegible]
پیش انداخته میرود و قصد گرفتن [illegible] بلاهور [illegible]
خود را با و میرساند و کار سعی را اتمام میسازد تا آنکه [illegible]
[illegible] شیخ فرستاده از همه تهدیدات فرمودند شیخ از [illegible]
بر نیامد [illegible] در خور اخلاص و قرار داد [illegible] رسید [illegible]
بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی
کوتوال باستحکام برج و باره پرداخت و [illegible] بالا [illegible]
حصین همت گماشتند تا ان [illegible]
چون در دولت [illegible] بلوازم محاصره [illegible]
آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت [illegible] پرداخت [illegible]
بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین [illegible]
خسرو قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده [illegible]
شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده
موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر [illegible] قوت [illegible]
درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود [illegible] دست از محاصره باز داشته
بتقابل [illegible] اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو [illegible]
از [illegible] آمده بود و [illegible] شهر [illegible] نمود چند نصایح [illegible]

سعادت منکوحی سید از عنایت [illegible] و دیندار [illegible]
بکمال مرتبت ملک شفقه پیر مذکور را همان شب حضرت [illegible] آن ولی
داشت صبح بیگاه که در حقیقت [illegible] پیر از [illegible] شب
قصه الادیمی شب بار از نیم عظیم [illegible] سید و جعفر از او [illegible] و طلب
برکه او فراهم آمده بودند به مجلس خسرو ماجو [illegible] بدین مهم
اطراف و جوانب لشکر نواحی در آمد از قتال ملک و [illegible] خسرو ملک
بجوه کشیده مطعون و مردود از آن دیار دیدند صبح همان جماعت
خود را در حلقه ارباب زوال و نکال رسانیدند [illegible] و شیخ
برکنار آب بیاه خبر آمدن خسرو ملک شنیده بکشتی [illegible]
یارکی توکل بر آب رانده و تمام فوج او به میامن اقبال بیرون [illegible] حضرت
[illegible] طرف آب سید جمال الدین حسین
پیش آمده جمعیت خسرو ملک غایت گران ظاهر ساخت و اظهار
[illegible] که موجب تعب خاطر امرا آن بود امیر ناپسندیده [illegible]
با والیقته رخصت داده و خود با جمعی که همراه داشت جبیه بپوشیده
مستعد کارزار گشت مقارن این حال فوج مخالف نمودار شده بین
الفریقین نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات باهم
همراهان ملک که منصور بودند داد جرات و جلادت داده بسیار

از تیغ نقمت بر آیه جستجوی جمعیت بر خاک هلاک انداخته چون سپاهی
کار نیز را احسنت نمودند از جمله سید جلال و غیره قریب شصت نفر
از سادات بر جبهای رجال شستان بر خروج عمده قیمتی و دولت گردیدند
عمده وقت سید جمال بخاری که التمش بود با برادران ملوک فوج
همراه داشته افتاده از حقوق تربیت نمود و بهادر و فوج بر انعام ...
سپاهیست بر انگیخته مباهی اقبال سیر و الی مخالفان [illegible] بر
داشتند و اکثر ایشان از بهادرست یکبار تا بره [illegible] فرار پیش گرفتند و جمعی
سید سوار از ایما قوات بر جان علف تیغ انتقام شدید دزیر
بادیابان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار
بر قرار دلها آورده بادیه ناکامی ورزشت [illegible] استقامت سلسله خلافت
شیخ فرید رایت فتح و فیروزی بر افراشته کوس شادی در عرصه ساز
بلند آوازه ساخته صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود
میداشت با سکپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و
شیخ آن را بخدمت حضرت خلافت پناه رسالداشته [illegible]
هما دولت بشارت فتح و فیروزی با سعی جلال سید حضرت
بر جناح استعجال توسن اقبال را انگیخته متوجه [illegible] شدند و
چون مشخص شد که خسرو [illegible]

مغرور بستان نما [illegible] السمت حضرت [illegible]

[illegible] بادیه ضلالت [illegible] بکرم [illegible] اعتدا [illegible]

شیخ بیک میرزا [illegible] از ناموری [illegible]

از [illegible] بخصوص [illegible] دولت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] شیخ

ملا محمد حسن [illegible] عاطفت گرفته عنایت و مرحمتی که هرگز در خمیده او نگنجد

[illegible] شب در خیمه شیخ [illegible]

لاهور کردید چون خبر [illegible] خنده [illegible]

سرگشته بادیه ضلالت گشت [illegible] همراهان خود کنکاش [illegible]

جمعی از افغانان که رفیق طریق [illegible]

میان [illegible] که در [illegible]

بجانب [illegible] آگره [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار رسد و درین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حسن بیک گفت که این کنکاش غلط است [illegible]

[illegible]

من در قلعه رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بجد و جهد تمام
ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت ما فراهم می آیند اگر بادشاه
پی ما بیایند جنگ ساخته الزام و اگر اینجا ... بماند از
دارند یکچندی بر دنبال کار ساخته انتهاز فرصت وقت بوده طلب کار خواهیم نمود
آنچه نصیب است از همانجا به تقدیر حضرت ... فردوس مکانی
بابر پادشاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیاوریم همین کابل
فتح هندوستان کردند کسی که از کابل باشد هرقدر که خواهد با ما
می توانند کرد و معهذا الیاس خان خزانه نداشتند و من جا ...
در رهتاس دارم جنگ ... میکنم چون عنان اختیار خود بقبضه
اقتدار آن سرگشته روزگار سپرده بود کنگاش او را مرجح داشت
افغانان جدا گردید بجانب هندوستان ... کشید و
خسرو با حسین بیگ ... است که از آب چناب عبور نموده
خود را برهتاس رساند چون باطراف ممالک قریب رفته بود
که کماشته ها جاگیرداران و کروریان وغیره از جد خود متعلقه خویش خبردار
نموده هرجا که از و آثاری ظاهر شود بعد دستگیری او نمایند لاجرم همگی
احتیاط و تاکید بسیار [illegible] گذر شاهپور ... خواستند
از آن گذر عبور نمایند هرچند تلاش نمودند کشتی بدست نیامد ناگزیر بموضع
رفت

رفتند چون شب بود مردم او تفحص کرده بیار با رنگ کشتی بملاح
نوبت آمدند و کشتی دیگر بر چیده وکاه یافتند حسن بیگ خواست
که ملاحان کشتی همه را بر کشتی جالی نشانند [illegible] بیک
اتفاقا جوی [illegible] سوخته شور و غوغا خبردار شده بکنار آب
آمده ملاحان را از کشتی و کدسانیدن مانع آمد و از غوغای
مردم اطراف فراهم آمده میر ابوالقاسم نمکین که در پرگنه گجرات [illegible]
آگاه ساختند که جمعی از آن جانب بر کنار آمده بر کشتی نشسته اند
میخواهند که شبا شب از آب بگذرند و ملاحان [illegible] در آب زده
کشتی را خالی کنند [illegible] گریختند و کشتی را بآب رفته بر ریگ نشسته
هر چند سعی و کوشش نمودند از جا نجنبید مقارن اینحال صبح دمید
و جهان را چشم و تیره و تار یک ساخت میر ابوالقاسم نمکین
با ملاحان خود [illegible] منصبداران که در آنجا بودند فراهم آمده
بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده الغرض [illegible]
[illegible] با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنه گجرات بردند و [illegible]
از وی گرفته نظر بند داشتند چون با خسرو با حسن بیگ هیچ
شمس کس نیز بود لاعلاج شده تن بقضا داد در روز دو شنبه
سلخ شهر محرم هزار و یازده هجری گرفتار خسرو در باغ میرزا کامران

بسامع جلال رسیده حکم شد امیر الامرا بجناح استعجال
خسرو برگشته بخت و حسن بیگ بدبخت روزگار و عبدالرحیم مردود را
بدرگاه والا حاضر ساخت روز پنجشنبه سیوم محرم خسرو را دست
و زنجیر در پا بتوره چنگیز خانی از طرف چپ پیشگاه قهرمان جاه و
جلال درآوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبدالرحیم را بر دست
چپ خسرو ایستاده در میان هر دو ایستاده کردند و خسرو در میان هر دو
ایستاده لرزید و می‌گریست حسن بیگ بگمان نفع بودن هرزه
و شتاب زبانی درآمده به بیان ناگفتنی آغاز کرد چون غرض او بپیشگاه خاطر
فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو
مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را
در پوست خر کشیده و واژگون بر درازگوشی نشانده و بر شهر
گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شده حسن بیگ
بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی نفس سپرده شد و در پیچ
جان داد و عبدالرحیم را که در پوست خر کشیده بر درو... کرده بودند
از غایت بی‌آزرمی پوست سگ بر وی کشیده و در کوچه‌ها بازار گردانیدم
... و غیره آنچه ... [illegible]
و آن زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستین برآوردند و

و یکبار جنگ کردم بسیار در دوست اقبال بود هر جا که بار و از حید ...

بهمه حال شیخ فتح کرد و بوسیلهٔ التماس شیخ در احکام

برکت الله باخت ... فتح آباد موسوم گردید شیخ ... ب ...

سرعت یافته بجهت ... است حضرت سلیم ... در ...

میرزا کامران تا در قلعه دومید در یان ... بسکه ...

سپاه بجهت الکها خسرو فیق طریق ... و قبال العز ...

عقوبت رسید از کشته و در اوراق سابق ثبت در یافته ...

بود و با فوجی از سپاهیان بر صفه شجاعت شیخ ... با ...

حیث شعوری شیخ شمشیر میان آمد حاصل ... جمعی از سید ...

خسرو با اصفهان متوجه و از اخلاف اکبر باد ... توقف ... بیان

اقبال ... و آل اطفای با خسرو شده حاکم فرمودند که فتح آن ...

نموده عازم درگاه والا شود روز چهارشنبه نهم ماه محرم صفر مبارک ...

داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانده در میان

بازارها گذرانیدند با همراهان خسرو را بان عقوبت رسید از عمل

... عبرت بگیرد ... نام ... جلال سید حسین حاکم

شاملو حاکم هرات خبر ... حضرت ... اصفهانی

و ... خسرو ... حاکم فرات و ملک سیستان را همراه ...

یافت با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نمود و
شاه بیگ خان با عضلا و اکثر قبایل زمینداور فزون با استحکام برج و باره و
انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه با همت افسرده
بالای ارک عالی بلند بجهت نشستن خود قرار داده که خنجر اسیر و
مجلس عیش و سلامت آماده نماید و در مدت محاصره هر روز کمر بسته
و سر برهنه پیاله دو آتشه میخورد و کلاه گوشه نخوت کج نهاده خنجر را
مسلوب التصور نگیند و پیوسته بعیش و طرب مشغول بود و هر روز
افواج ترغیب ... و مقاتله بیرون میفرستد و آثار غلبه
تسلط ظاهر میساخت بعد از استماع این خبر حضرت سلطنت شعار
جمعی از امرا و منصبداران کالقراخان ترکمان و تخته بیگ کابلی
مخاطب به سردار خان از آنجمله بودند به سرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی
بکومک شاه بیگ خان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس از رفتن ایشان
سر حد ... بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده
حسین خان بیگلربیگی خراسان و ملک سیستان و غیره ...
فرستاد که در ... قلعه باز داشته هر کدام بجای خود ...
عرض نمود که حسن بیگ ... را از کوه قلعه بر خیزاند خود به خدمت ...
حضرت شاه دو مراسله که در عذر آن جرأت گستاخ نوشته

یکدار از

باندازه علم که بعضی از افواج جهانگیری بقندهار رسید لشکر قزلباش
بحکم شاه ترک محاصره نموده بمجال متعارفه چون بعضی از ایشان
حسن بیک [illegible] بدرگاه والا آمده دولت زمینبوس دریافت و بحکم
اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و
شاه بیگ خان روانه درگاه والا شد بعد از تعیین کاه سردار خان العزل فرمود
قندهار را بمیرزا غازی تعلق فرمودند و بهمین مرحمت آنحضرت [illegible]
دانسته هم قندهار را و بغایت عالی [illegible] و [illegible] روزگار بسر برد
و در [illegible] بتاریخ شاهزاده پرویز از مهم [illegible] را آمده سعادت زمینبوس دریافت
میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرافراز گردید مقربخان که بجهت آوردن
حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده دانیال را
آورده بسعادت ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم سه پسر و چهار دختر ماند
پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر و سیوم هوشنگ در ایام [illegible]
[illegible] بود که نوکر خانخانان عبدالرحیم بود در آخر شاهزاده
دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسر ظاهر میساختند و حضرت را
خطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعد و اطفال بیگمان مخصوص [illegible]
بعد از فوت شاهزاده حسب الحکم بدرگاه آمده دولت زمینبوس [illegible]
منصب [illegible] و خطاب صلابتخانی از عنایت [illegible] قطب الدین خان

کوکلتاش صاحب صوبگی والا همتی کمال المرتبت العلیا بالنسب
بلند مرتبه گردید و خلعت و خنجر مرصع و اسپ بچاق با زین مرصع
و منصب پنجهزاری ذات پنج هزار سوار مقرر شد و در وقت صیغه در خرج
مبارکباد هفت لک روپیه بکوکلتاش و الطاف نمودند و بمهربانی صبیه
صبیه سلطان مرادبخش ... الاعز پرورش نسبت فرموده یک لک
شصت هزار روپیه از نقد و جنس رسم ساچق فرستادند و بجهت طوی یک لک
از نقد و جنس شاهزاده عنایت شد از غرایب سوانح ظاهر شدن
کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحاجی علیخان حاکم ولایت
ساندلیس در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی نوشته بود
عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشتند همگی که بفرزندان صلبی
باشند اما چون طینت او بناسپاسی بخبث و نفاق سرشته بود
در زید و بیداد لبیسی بی اختیار بود و با آنجناب صاحبی بود به تغیر خیال
در مدعاگوئی و مسلک گوئی و تاریخ دانی سر آمد روزگار بود و نستعلیق را
خوب می نوشت باجمله در کتابتی که بحاجی علیخان نوشته از خبث
غیبت حضرت عرش آشیانی هیچ فرو گذاشت نکرده ...
قلمی ... ملاحظه ... سپاه کرده
و چنان صاحب ... ساخته ...

بهمکنیسر قلعه حصین اشرف نیکان الله بر زلازل دستگ نقرست تقصیات
چند سد اتفاقاً البرز نوبست بعد از فتح قلعه آسیر اهو و اکل ... حلیان
برآمد بدین بیت حاجی ابوالحسن اقبال ... نوشته شد ... بابا ...

بیت

[illegible]

فراغ جمعیت طور خاطر فیض مآثر بنشاط شکار پرداخته بجانب گرجاک ...
که از شکارگاههای مقرر صوبه پنجاب است نهضت موکب گیهان شکوه
اتفاق افتاد و مدت یک ماه و بیست و شش روز بنشاط شکار پرداخته ... معاودت
بدار السلطنت لاهور معطوف فرموده ... صد و هشتاد و یک جانور آهو و گور
و قمرغه کوهی ... نیلگاو و کوهه ... و آهو ... شکار شده ... از همه کلان تر بود وزن
... چهار سیر آمد که بیست و نه ... من بوزن خراسان باشد

چهار گوهر دو من و سه سیر با نه هفده هزار اسپان بباشد و یکی
جهار من که یکصد و دوازده هزار اسپان باشد و گوهر خرد متوسط جهت
آمد بیست و یک هزار ... خراسانی و شانزده سیر که هفده من
خراسان است در خلال اینحال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار
بمسامع جاه و جلال رسید که جهانگیر قلی خان با لشکر
که از زمینداران عمده آن ملک است بمبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلی
ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت سنگرام بزخم
تفنگ آواره صحرای عدم گردید
نهضت رایات [illegible] روز چهارشنبه بیست و
دویم شهر ذیقعده هزار و پانزده هجری آفتاب جهانتاب بخانه شرف
خویش سعادت تحویل ارزانی فرموده سال دوم از جلوس اقدس
و خرمی آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت
اقدس پادشاه جهان و جهانیان سلطان پرویز بمنصب
بیست هزاری عنایت فرموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت فرمودند
هفتم شهر ذیحجه بساعت مسعود رایات عزیمت بصوب کابل
ارتفاع یافت قلیج خان بحکومت ... استعداد ... سرفراز گردید
بدولت شکار قمرغه شد درین کوه ... ظاهر

از زین ...

از این سبب کوه به دولت مبارک میداد و وقایع این سال آنکه جعفر بیگ

الامرا الاخیار صعب ... بلند ... و در کتاب ... خطاب آصف خانی

و در این تاریخ آصف خان بوالا پایه منصب ... سرفراز گشت

افراخت خامه خاصه ... دوات ... مرصع ... فرموده

و لعلی که ... هزار روپیه خرید بود به رسم مبارکباد انعام

خواجه ابوالحسن را به همراهی خدمات ... سررشته دفتر

او نگاه داشته باشند روز پنجشنبه ... صفر هزار و پانزده هجری

شهر ... جلال ... میان

در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور ... روپیه ... هزار

... جهان کام ... در پهلوی باغ شهر آرا

باغی طرح افکنند و جهان آرا موسوم فرمودند ... که ... از آن گذر

می آید در میان باغ جاری باشد ... که ... شنوده

کابل ... گذاشته ... اند

... علیقلی بیگ استاجلو که خطاب شیر افکنی

اختصاص داشت قطب الدین خان ... بیاد ...

که همراه قطب الدین خان ... باشند و تفصیل ... آنکه

علیقلی ... سفرچی ... شاه طهماسب صفوی بود

بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار آمده در ملتان بخانخانان
که متوجه فتح تهته شده بود پیوست و خانخانان غالبا او را در سلک بندهای
درگاه منتظم ساخت و در همان یورش بمنصب و خدمات لایقه سرافراز ساخت
چون خانخانان بعد فتح و منصور از آن یورش معاودت نمود
بمنصب لایق سرافراز گردید و در همان ایام صبیه میرزا غیاث را
نامزد او کرد چون موکب اقبال حضرت شاهنشاهی عرش آشیانی از دار السلطنه
از اکبرآباد متوجه فتح دکهن شد و شاهزاده ولیعهد بکسب استقلال
بالهآباد دستوری یافت علیقلی بیگ بکومک ایشان [illegible]
التفات خود را شامل حال او فرمودند بخطاب شیرافکن خانی اختصاص
بخشید و بعد از جلوس جهانگیری جاگیر او در صوبه بنگاله لطف فرموده
بدان صوب مخصوص فرستادند چون بعد از چند روز بعرض مقدس رسید
بعضی جور و شورش طلبی مجهول و مفلوک [illegible] رخصت
بقطب الدین خان اشاره رفته بود که اگر جاده صواب [illegible]
قدم بار نجات خود [illegible] روانه درگاه والا [illegible] نمایند
رسانند اتفاقا قطب الدین خان [illegible] طرز و سلوک [illegible] کشته بعد
هر چند بحضور طلب نمودیم [illegible] تا در پیش آید [illegible] فاسد بخاطر
راه داده و قطب الدین خان حقیقة حال [illegible] درگاه والا [illegible]

فرمان صادر است که او را روانهٔ درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات
باطل ادراک نماید بنوعی که دستگاه رخصت حکم شده بود او را
کردار ناهنجار در جزای روزگار او رساند قطب الدین خان بمجرد ورود در
توقف ننموده بجانب بردوان بسبیل المغافصه ... بردوان که تیول
شیر افگنخان مقرر بود شتافت و از آمدن قطب الدین خان وقوف
بی اسلحه غیر از دو جلودار همراه نساخته بخیمه رسید و در وقت ملاقات
مردم هجوم آورده دور او را فرو گرفتند چون از روش آمدن قطب الدین خان
بدگمان شده بود از بازخواست گفت که این چه روش و طرز
سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شد شیر افگنخان
بسخن پرداخت از چهرهٔ حال نقش غدر را استنباط نمود بی آنکه
دیگری دست بکار برد کرم و کمر شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخمی
کاری زد چنانکه روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را
گرفته بآواز بلند گفت که حرامخور را نگذارید که بدر رود آنبه خان
کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت
با آنکه زخم شمشیر بر فرق او زده و شیر افگنخان شمشیر بی‌محابا آنبه خان
زده کار او تمام ساخت درین وقت ملازمان قطب الدین خان
از اطراف هجوم آورده بزخم شمشیر ... مقام کارش بانجام رسانیدند چون
قطب الدین خان نسبت کوکلتاشی داشت و از امرای عظیم الشان

بود این سانحه بر خاطر حق شناس گران آمد جهانگیر قلی خان صاحب
صوبه بهار بجای قطب الدین خان صاحب صوبگی بنگاله سرافراز
گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار تقرر گشت و از غرائب آنکه
در حوالی علی مسجد عقابی به نظر آنحضرت در آمد انقلابی زهر چنانکه بود
کاو ماریکه بد بلاری دو درخت سرخی باشد گرفته می نشست لیکن قطعه
توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون بکر تعرض بسیار
درمیان ضحاک بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده و در آن کوه
حجره ساخته اند مدفن خواجه تابوت نام عزیز است ... صد
سال از تاریخ فوت او زمان رسید بند داخصائلش از هر ... جثه و مکرم
او را می بینند و زیارت میکنند و در جمعیت برکوفش که جمعی بتنها از فراز از زخم
برگیرند چون ترشح می نماید و با همان پنبه بالای زخم نهند جهت مرهم التیام
چون این حرف غرابت تمام داشت براقم اقبالنامه حکم اشرف
که خود بدانجا رفته بتعمیق نظر ملاحظه نماید و تفحص و تجسس نماید تاکید بکار
و حقیقت آنرا آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراحی نیز
همراه کردند کمتر بیشتر ... طی مسافت نموده بمقصد پیوست ... در
موضع بامیان که جمعی از سادات ... زیارت در آنجا توطن گزیده اند گذشت
روز دیگر بدیدن خواجه تابوت رفته ... سود ... دار شد مقدار دو در نیم
لذر زمین بلند تر کی ... از فراز آنسر را ... تار دست ... برگرفته بالای ...

قدوک بان فلان سمت در طرف و یک عرض مخصوص گشت

و درون دالان در دیگر و در بین آخر خانه ... چهار ربع ...

دیوارها گچ کرده و غایت سفید و در میان ... پیدا

ستهالیت ... لیکن ... بر روی ... سه بوی تعفن ... بعید ...

بالای تابوت سر گرفت مستطیلی دیدیم که بامیان ... مسطح ... بجانب ...

دست چپ ... جسته سر عورت ... که معقد الزم در ...

بسته بارم دو ... قریه از اعضا الیسر ... تابوت ...

از ... که آنچه از زمین جدا است ... ماند و خاک تصرف

طرف راست که بر زمین چسبیده است پوست ... تا ...

موا برو و مژه تمام ریخته و بینی بلند و بیماری بینی درست و چشم ...

لب ها ... و دندان نمایان یکی بالای دیگری از پایان و گوشی ...

تا الحتی کردن از خاک خورده است و اینست که زخم مشتبه شده است زخم و

پینه خلط بود و اندک ... بر جانب سر مانده انگشت و ناخنها ...

یا درست پوست خشکی کشیده بر استخوان و خط بعضی زنگاری در میان ...

بعضی که انگشت و سطح ... در میان ... نشسته معلوم نشد که سبب این

ایام وفات ... یا ... معلوم نشد بغیر از آنکه بعد از تفحص و تحقیق ...

از ... آوردند ... از معقولیت ... شعور ... احوال خواجه تابوت از ...

هفت نفر از پدر و جد بسمع رسیده که در جنگ چنگیز خان و سلطان
جلال الدین منکبرنی سر داشته شهید شده والقصه حسب الحکم در نولا
ارسلان بیگ نام یوزباشی بمحافظت بلده شمشیر خان حاکم مقرر شد
سعادتمندی بوسیلی دریافت سرکار سیستان ابتیول و ...
ممدوده بدار الصوت خ صرف فرموده و در خلال اینحال خبر رسید میرزا شاه
رخ در مالوه ودیعت حیات سپرده حق تعالی غریق بحر مغفرت
خویش کرده انا از میرزا شمس پسر مانده اول میرزا حسین
قدم بعالم وجود نهاده بعد از آن میرزا اسلام در سنه ۱۱۲۱ در حضرت
حضرت شاهنشاهی تربیت یافته لیس انتو میرزا بدیع الزمان
دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب
مناسب سرافرازی یافته
در جمعه هفتم جمادی الاول سال ... بار دیگر از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند
و مقرر شده که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان آنجا
نواحی خبردار باشد در از سوانح بدانند که هوا داران خسرو گرامی قدر
آنها است لیاقت خدمت خویشی بقصاص رسیدن و تفصیل
این اجمال آنکه در ابتدا روز یکشنبه چهاردهم امیر الامرا آقا صفهانی خوانی
فرمودند و مقرر شد که یکروز در دیوان امراء الامرا و یکروز ... آصفخان

روز نوبت آصفخان نور الدین محمد جهانگیر [illegible] و با جمعی از نوکران او با
[illegible] خواهند و جماعتی خسرو و [illegible] نور الدین محمد [illegible] با [illegible] و با ورد خلوت
صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه قابو یابند [illegible] سازند
خسرو را [illegible] او را از قید برآورده [illegible] جایگاه [illegible]
فرمود و امیر الامرا [illegible] بیماری [illegible] توقف کرد و آصفخان را [illegible]
وزیر الملک [illegible] منصب وزارت کل [illegible] خسرو
اعتبار خان خواجه سرا [illegible] آنحضرت [illegible] حکیم فتح الله
حکیم [illegible] شیخ [illegible] شدند و میان نور الدین محمد و حکیم فتح الله
[illegible] بود و با [illegible] مخلص [illegible] ساخت [illegible]
آورند که خسرو را از قید حبس برآورده بسلطنت بردارند [illegible]
[illegible] اعتبار خان [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] با خود
[illegible] خود [illegible]
[illegible] فدائیان نام
[illegible] داشتند و با [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] واقع [illegible]

مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آنحضرت کرده حضرت ظل اللهی فریدون حشمت را
اعلام نمایند و آن توبیخ بتقدیم رسانند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی از رفقای
خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و زمان
سلطان خرم را از این مقدمه آگاه میسازد و او گرم بیرا بخدمت شاهزاده
عالمیان شتافته عرض این ماجرا مینماید شاهزاده فی الفور سوار شده
بخدمت پدر والاقدر رفته حقیقت را معروض میدارند و متعاقب آن
آصفخان نیز خبر یافته بمنزل صلابتخان میرود و آنچه شنیده بود مذکور
میسازد و بالجمله حضرت شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید شیخ ... بسیار
محمد برای آمدن صلابتخان را طلبیدند و او بسرعت هر چه تمامتر آمده
سعادت زمین بوس دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده
شنیده بودند بیان فرمودند صلابتخان معروض داشت که حقیقت این
آصفخان نیز بمن اظهار کرده بود و این خبر ظاهرا صدق دارد الحاصل حضرت
شاهنشاهی بر سر فرمان روائی تمکین جسته حکم باحضار آن جوان
کرفتها فرمودند یکی از آنها سید محمد ازبک بود دیگر ...
مدین زادوی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود و صلابتخان
عرض کرد تا یکی از ایشان بجان ... خاطر ... ممکن نیست
حقیقت از قرار واقع بعرض نرسد حکم اشرف صادر شد که

که میرزا محمد با افضل خان ... بار دیگر ... حمایت نموده و عبدالله طهماسب قلی بیگ
حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت بعد از شیوع
همان سانحه عبث الدین ولد آصف خان مرحوم و محمد لطیف ابراهیم
هندوی اعتبار خان و دارا ترکمان سالار ... جمله تحویلدار
التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرسی آیند نابود
میگردد و کسی بسیاری نقد ... صواب آنست که نوشته
اعتبار خان بنظر در می آید بحکم اشرف آن ...
تا بر وزه ... سیرکان ... نکردند ... حضرت التماس او
... مقبول افتاده موافق ... را حکم فرمودند ... حسابات
تنخواه خلقی شد اگر آصف خان ... روزی جمله تنخواه ... سید
... طرف ... غالب ... سردار ... ساختنی
نود ... حکیم فتح الله حاکم شد که تشهیر ... سوار
... ابن رسوائی ... آقا قاسم
تنخواه ... حکیم فتح الله ... خاطر
ظاهر ... وزیر ... تنخواه منسوب ساخته عرض نمود که
که ... سعادت ... فتح الله
صلاح دولت ... تنخواه ... دلخواه

را کوتاه باید ساخت صحیح الله منکر شد و طرفین رجوع بملک نمودند
نو دیگر میساید کرده پانزده روز نگذشته بود که آنحضرت بسعادت رسانیده کرده
خویش گرفتار آمده بسوگند در صفحه کار خود حبیب الله الله الله
رایات جلال گشت غیرتکان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت
ارزنه شکار قمرغه طرح افکنده بیکروز سیصد جاندار از قوچ کوهی و غیره
شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت زمین بوس
دریافته و از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی انار الله
برهانه است بین دولت منصب فتوحات شایسته کرده شمشیرهای
نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده بها
حکومت قندهار داشت تا بوقت پیشکش و اقتدار بوکالت بیرون
و نیز الخطاب خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان
سرافراز ساخته کمر و خنجر مرصع و فیل و اسپ خلعت خاصه مرحمت فرمودند
از تقاضای بابا حسن ابلال بالاصول خصوصیت فرمودند پیرخان
لودی را که منصب سه هزاری و خطاب صلابت خانی اعزاز و اختصاص داشت
بخطاب والای خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند دوازدهم ماه شعبان
بدار السلطنه لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد میرخلیل الله ولد
غیاث الدین محمد میرمیران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی است

اظهار رغبات استعمال محتاج بلا تعریف و توصیف نیست

در عراق و خراسان با آنکه به یک پایه و دولت قزلباش جمع نموده از

ابتدای دولت نعیم عیسی دریافت و منصب کمر بوزارت و صدارت

لطف نمود و جا بجا معروف تحویل فرمود قدر جاه آن وقت

برسم مدد خرج عنایت شد در نواب آصف‌جاه المخاطب

بالقاب معلی و تشریف آن سالی به رسم پایه قدر رسید

و دانه از جواهر نادر و قیمت لطیف خصوص

برسم [illegible] معروض داشت آنچه پسند طبع اقدس

با [illegible] مرتضی خان انگشتری لعل

نگین خانه و حلقه آن از یک لعل تراشیده بود و وزن یک

مثقال و دو [illegible] از [illegible] بعایت خوش رنگ و خوش آب

مقبول خاطر [illegible] حال

و دیگر [illegible] قطعی شش پهلو تراشیده بوزن

و با تره [illegible] در نهایت خوبی و لطافت قیمت

روپیه [illegible] معارف [illegible] فرستاد [illegible]

محبت [illegible] خانه [illegible] تراشیده [illegible] هزار روپیه

مرتبت [illegible] نمود که موازی

ذلك بسته شد جشنی که بایده انجا یابد شد جهت سرافرازی سایر عنو
عادت ... ایلچیان سامی از ... سید ... افتاد [illegible]
نهم ماه شوال بمنصب ... بصوبه دار الخلافت اگره ... [illegible]
افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنت لاهور و میر قوام الدین
بدیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده سنه مذکور
دار الملک دهلی محل نزول رایات جلال گشته در منزل سلیم گده
که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آب جون اساس
چهار روز مقام فرمودند ... بکیفیتی دلنشین است چون ساعت
در آمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی ... عزیمت
گردیدند راجه مان سنگه از قلعه رهتاس آمده دولت پابوس دریافت
یک صد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید ...
روز پنجشنبه دوم ذی حجه هزار و چهارده هجری آفتاب
عالمتاب ببرج حمل ... تحویل ارزانی فرمود سال سیوم
از جلوس مسعود آغاز شد در موضع ... دار الخلافت
واقع است جشن نوروز را آراستگی یافت ... جشن ... افروز
خانخانان بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار سرافراز شد خواجه جهان
بخدمت ... ممتاز گشت روز ... پنجم ماه مذکور ساعت

317

قرین

غرایب و اختلافات که در اخلاق واقع شده مثل عنبر اشهب
کیفیت یبوست و تولید آن بیشتر کرده با وجود آنکه با تفحص و تحقیق
خاطر من و عالمیان مجهول مانده از الف ... دیده بود [illegible]
معلوم لیکن در حیوانات غیر انسان ... [illegible]
انسان خلاف آن مشاهده و برخی ... [illegible]
باشد و شکره و زاغ و کلنگ و گنجشک و در اطلاع و کبوتر و طاوس
و جانوران دیده شده از غرایب وقایع آنکه جلال الدین مسعود
... بود در تعب حیات سپرد با آنکه از غایت تعلق
بیماری و در حالت احتضار فرزند دلبند افیون با تبعیت خود ... از و
... ساعت ... [illegible] ... عالم
حضرت ... عنایت ... داشتند ...
که توجه خاطر بادشاه میساخت و افیون از دست او میخورد ...
از ... افیون با تبعیت خود ... در عهد شد ... هندوستان ...
که تا زمان تعلقه مردن بشوهر زنده با آتش در آمده جان فدا محبت میسازد
و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زنان و کنیزک زنده با آتش در آمده
با استقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت به فرزند شنیده نشده
و عشرت ... صالحه بانو صبیه قاسم خان ... میر ... را در عقد ...

بود در اوایل عهد پادشاه محمد جلال الدین ... چون ...

جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خان ... صوبه بنگاله

... شاهزاده ... حکومت صوبه بهار ... باصحاب

شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت

و از غلامان میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا محمد ...

... آن سلسله پیوست آنحضرت ... کلان حضرت شاه ...

مرحمت فرمودند صاحب نفس قوی هیکل بود کارهای عمده از وی ...

... [illegible] ... تمام داشت ... خان ...

منصب سه هزاری ذات و ... هزار و پانصد سوار و خلعت ...

... مرصع لطف نموده باستیصال ... مقهور رخصت فرموده

و دوازده هزار سوار ... با سرداران کار ... بکومک او مقرر گشتند

پانصد نفر احدی و دو هزار ... پیاده ... توپ ... و غیره ... بشصت

زنجیر فیل و هشت لک روپیه ... اسپ خزانه عنایت شد و دیگر

که بکومک او تعیین شده هرکدام ... اسپ و فیل و خلعت

خنجر مرصع لطف نموده ... رخصت فرمودند ... میران

... بجمیع احوال او ... سابق ... سه سال

ودیعت حیات سپرد در چهارم ماه ربیع الآخر ... اقبالنامه جهانگیری

خنجر

خصوص خانهٔ مبارک است فی بولاقی خانان سپه سالار [illegible]

از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دو لک روپیه جواهر مروارید چند

قطعه لعل که زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت آن [illegible] لک روپیه

از سلطان جواهر از اقسام نفائس از هر جنس بنظر در آورد [illegible]

[illegible]

بدیوانیان عظام شد حکم بر جوهریان مقرر دانند سازند و بیلاق قصبه

زیارت حضرت شیخ سلیم چشتی انار الله برهانه که از دار الخلافه تا بهشت آباد

قریب به کروه مسافت خواهد بود بالکی شتافتند و امرای عظام

و ارکان دولت و سایر ملازمان عتبه خلافت [illegible] معسکر اقبال سعادت

پذیر بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدسه سلیمیه نظر

دیده و سنجیده تصرفاتی که بخاطر مقدس میرسید بگفتند و بعد مبلغها

کلی برسم خیرات بارباب حاجات عنایت شد بعمارت روضه

آنحضرت مبلغ پانزده لک روپیه [illegible] هزار تومان رایج عراق و

ریح گاه خاص سلاطین بوده آن به رعنائی امروز شایع گشت جمع

و از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته در کنج حوض

در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی در آنخانه بتعجب رختی گذاشته

تمامه بود انبساط است که یکقطره آب آنجا نمیرسید هرکس بتماشای آن

تعجب می‌نمود از آن کنج سر زیر آب فرو میبردند چند پایه

پائین آمده دو سه زینه بالا رفته بدرون خانه در می‌آمد و در آنجا

لنگ تر خود را به لنگ خشک می‌بست چنین نشست و درون

خانه جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت میداشتند

آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته بودند آن

تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری ذات سرفراز ساختند

بدولتخانه معاودت فرمودند درین تاریخ خان خانان بمنصب والای

سرفراز دریافت خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل اختصاص یافت

و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات

مستغاثی بودند او را بدرگاه طلب فرموده گجرات به قلیچ خان اعظم

میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و او را بدرگاه طلب فرموده گجرات

و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او

بدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد و [illegible]

[illegible]

اندرین شب شنبه چهارم ماه رجب هزار و هفده هجری نیر اعظم
فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرمود و سال چهارم از جلوس عالی
آغاز شد میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحمان دولدی
بخطاب خانی عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت
صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت به این نیازمند رسیده
اجداد او در دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند
و نسبت به پشت از امرا آمده اند جد کلان او امیر شاه بیگ از اعاظم
امرای صاحبقرانی بود و ابو سعید [illegible] از دولتخواهی و حق شناسی او و امور
دیگر بظهور پیوسته چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط است
کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخت بدین چند
کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابت خان منتظم نشد
او را بخدمت حضور طلب داشته عبد الله خان را بجای او سردار
آن لشکر فرموده به رسالت شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکهن
دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر
دکهن همراه داده شد آصف خان بوالا پایه اتالیقی ممتاز گشت امیر الامرا
و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند دریولا قلندری چیزی
میکشی [illegible] بغایت جثه در خوردی بدست آورده پیشکش

که در بوی لعلجان نام نهالی چنان سلام شده که او مرا از زیر بار
روز بیجهت طلب قسم نمودند که با کاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهت
تماشا فراهم آمده بود جمعی از جوکیان نیز در یکجانب ایستاده
بودند شیر بجانب جوکیان دوید یکی از انها را که برهنه بود گرفت
بطریق ملاعبت از روی شفقت چنانچه با ماده جفت میشود مجامعت
در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان آزاری
نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر آورده بگذارند در فضای
بهره که طرف دریا بطور خود میگشته بر وسیعها زنجیربان
کلفت بگیرند چوبها در دست گرفته همراه باشند این ماجرا در
بوقوع آمد چون خاطر اشرف تماشای شیر و نگاهداشتن آن
توجه فرمود شیر بچه بسیار گشتی آوردند و در فضا طرف دریا
بی بند زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بود
طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تا در باهم سه شیر یکی [illegible]
تمام داشته یکی فیل جنگ و یکی شیر دلاور مگر انها را باهم
بجنگ انداختند جنگ شیر در خور نیست در مستی و زور جوانی
چند کس را ضایع ساختند ماده شیر با یکی از انها جفت شد
بچه آورد و شیرش داد تا بطعمه خوردن رسیدند کلان شد

از غرایب امور است که در عهد دولت جهانگیر پادشاه [illegible]
آن هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بچه بند و از شیر و شبانان مردم
که بعد چهارده پانزده شیر شکار کرده و قضا را شیر [illegible] را [illegible]
و شبانان همراه بودند و محافظت می نمودند [illegible]
صبیه مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن ابراهیم میرزا
ابن شاه اسمعیل صفوی را جهت شاهزاده عالم و عالمیان محمد شاه شجاع
خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه از نقد و الماس و جواهر [illegible]
ارسال داشتند و به بارگاه شاه مرتضی خان [illegible]
در سوار عالمگیر شاهزاده فرمودند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله
منصب [illegible] ذات [illegible] سوار [illegible] که [illegible]
مهم [illegible] لشکر [illegible] همراه شاهزاده [illegible] تعیین [illegible]
دنیاداران [illegible] لشکر فراهم آورده با عقیده [illegible]
ادبار افسرده قدم جرات [illegible] [illegible]
و استکبار [illegible] خانجهان را با دوازده هزار سوار [illegible]
[illegible] اوزبک [illegible] اسلام الله [illegible] [illegible]
حاکم ولایت [illegible] از آنجمله [illegible]
تعیین فرمودند اسلام [illegible] [illegible]

در شجاعت منفرد بود عجیب بعد از رسیدن شاه [illegible] بخاطر او ورود [illegible]

باستان [illegible] امید [illegible] شراب [illegible] این جا کاری [illegible]

لباس [illegible] بالش [illegible] با جمله خلعت خاصه [illegible] و دیگر

مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه [illegible]

بجانجهان عنایت نمودند و برادر اقبال [illegible]

شتافته از جمله دوازده هزار سوار [illegible] با [illegible]

با [illegible] چهار هزار سوار [illegible]

[illegible] معاودت نماید و نیز حکم شد که [illegible]

همراه [illegible] مساعدت [illegible] تاریخ [illegible]

بعزم شکار بصوب پرگنه باری کار نهضت فرمود

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذی الحجه

و [illegible] هجری خورشید گیتی افروز به بیت الشرف [illegible]

تحویل ارزانی فرمود و سال [illegible] از جلوس میمنت مانوس [illegible]

فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری آراستگی یافت

چون هوا [illegible] معاودت [illegible] خلافت [illegible]

داشتند در این سال از عرایض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل

بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران نذر شاه عباس

فرمان روای ایلات التجا بوده نصیب [illegible] آنچه [illegible]
ولی محمد خان را لحمت [illegible] [illegible]
[illegible] تعدی [illegible] از اطوار ناپسندیده [illegible]
[illegible] ملک مردم [illegible] [illegible]
از بد فرجامی و نحوست [illegible] [illegible]
[illegible] اطوار ناستوده [illegible] [illegible]
[illegible] ساخته چند [illegible]
[illegible] دولت [illegible] [illegible]
[illegible] و شاه علی کوچک [illegible] دیوان بیگی [illegible]
نموده [illegible] [illegible]
امام قلی خان و نذر محمد خان مراسلات پیوسته [illegible]
رسانیدند و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده [illegible]
نفرت کردند در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان [illegible]
چندی از امرای اوزبکیه بر او خروج کرده بسیاری از ممالک او را تصرف [illegible]
ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجائی نرسید اقبال [illegible]
دولت پشت [illegible] هر چند جهت بهبود و اصلاح کار خود [illegible] اندیشید
نتیجه [illegible] میداد چون دانست روزگار برگشته و فلک [illegible] کاری

سی رفته تا از زبدة الملک دولت برگشته دست
داد الحال این است شاه بود که مگر با مداد و کومک شاه و سلاطین [illegible]
کار از پیش برد شاه نیز مقدم او را بجا آورده و مر [illegible] خود
باستقبال برآمد و لوازم خوبی و دلجوئی بجا آورد که در هیچ طور از اوقات خاطر
پسندیده و خوشی تمام دقیقه فروگذاشت نمود و مجلسهای
ترتیب می‌نمود وقت شهادت شنیده شد که روزی در باغ خود
مجلس عالی آراسته خان را ضیافت کرده اتفاق چون آب در میان
مجلس جاری بود و اطراف آن چراغان افروخته و شمعها
انداخته تخته چوبی بر روی جوی گذاشته بودند که مردم تردد نمو
کردی اتفاقا شاه دست ولیمحمد خان را گرفته سیر می‌نمود خواست
از روی آن بگذرد در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیفیت [illegible]
در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت
که مبادا خان غریق شود دست خان را گرفته از آب برآورد
بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده از شاه
دستوری خواست چون اوزبکان [illegible] نوشته [illegible] فرستاده
طلبیده بودند و قزلباش با [illegible] و تجار سید [illegible] نمود
مقید نشده جریده [illegible] خان نمود [illegible] چند خود رسید [illegible]

بغیر

304

بی سپاه و استعداد جنگ پرداخت گرم و گیرا تخت
ملک آمده و با تمام قلیچخان بجنگ درآمده مظفر و منصور گشت
ملک خود را اسیر پنجه تقدیر گشته اتفاقات
فتن بال کشید از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین
بظهور آمد واقعه فوت ملا احمد علی مهرکن است ... مهرکنی از
... یان روزگار به پنجه او بر فولاد میشکستند ملا میر علی بر کاغذ نمود و نوشت
پدستی با آستین بر مهرکن بود و نقش تخلص میکرد و مرد درویش نهاد
بود و مبارک نقش در کتب خانه حضرت شاه جنت آرامگاه همراه دار
در سبق با الیاس ... بود و با برادرش بیعت آنحضرت ملا احمد علی
خلیفه میشوند بالجمله شیخ در ابتدا ... غریب بر سبیل الحجاز و
اختصار آنکه روزی پنجه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیخ
بر سم اهل تقلید سماع میکرد و مطلع بیت امیر خسرو که
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بر سمت
کج کلاهی اعیان خانه این سرود بود حضرت شاه ...
ملا احمد علی توجه زمزمه رسیدند که حقیقت این بیت چیست ملا
پیش آمده معروض داشت که از پدر خویش چنین شنیده ام که روزی
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین کلاه بر گوشه کج نهاده

برلب آب چون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل و

وعبادات آنها میکردند در وقتیکه امیر خسرو حاضر میشود

بجانب میر متوجه شده میفرمایند که عبادت اینجا خلاف سر نیستی

این مصرع را بخوانند بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

امیر فی الحال روی توجه بجانب شیخ کرده بزبان جاری میسازند مصرع

قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ملا احمد علی مصرع تا لیا

تمام ناکرده بیخود افتاد و تمام شد از عجایب امور که بعد از وفات

وفات بهم رسیدن خضر و جعلیت [illegible] شیخ این واقعه

بر سبیل اجمال آنکه [redacted] افضل خان حاکم صوبه بهار بجای

نور [illegible] که محمد داد جاگیر او عنایت شده بود از پتنه

آمده مسافت دراز متوجه میگردد در پتنه شیخ جمال الدین

بنارسی و عنایات بیکرانه دیوان آن صوبه بود با جمعی از

میکرد اتفاقا قطب نام مجهولی آمده [illegible]

در دیوان [illegible] از ایشان بولایت [illegible] چنانکه [illegible]

واقعه میرسد با آن مفسدان واقعه طلب [illegible]

جهت مندی [illegible] رسانیده اظهار مینماید خسرو [illegible]

گریخته با شیخ [illegible] آمده ام [illegible]

بعد از آنکه کار [illegible] بسیت باید [illegible]

امن خواهد بود و آن مفسدان ساده لوح بنا بکلمات ابلهفریب

از راه بیراه با خود متفق ساخت و یقین آنها شد که اگر خواجه

و جمعی کثیر از سپاه او بیاید بر کوه فرود آیند [illegible] آمده [illegible]

از خود را جهته رسانیده بتوحید درون قلعه شد و [illegible]

اضطراب [illegible] جان [illegible] تحقیق قلعه [illegible]

پرداخت و محمد ولایتی از دروازه قلعه بیرون در آمده و اغیار

از راه دریچه که بتصرف [illegible] بود [illegible] سپرده خود را [illegible] رسانید

در افضلخان از او [illegible] گردید و مفسدان متعاقب بقلعه در آمده اموال

و اسباب افضلخان و خزانه پادشاهی بتصرف [illegible] برداشته

و دست [illegible] پرداختند و بسیاری از [illegible] شهر و نواحی آن را جمع شدند

و این خبر [illegible] در [illegible] افضلخان رسید [illegible]

[illegible] خود را با افضلخان رسانید

صورت واقعه را با خود [illegible] ساختند که این خبر [illegible]

افضلخان با جمعی [illegible] متوجه [illegible] گردید

و ختم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را

بیکی از معتمدان خود سپرده با جمعی از [illegible]

آمده بودند قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب پن عرصه ساز او
آراسته و از انجا کلاه اقبال روز افزون هم سر جاوه [illegible] قرین حال
فدائیان جان نثار است با اندک زد و خورد بی سلاح جمعیت مخالفان
از هم گسیخت و دیگر باره قدم ادبار بدرون قلعه نهادند لیکن از
اضطراب نتوانست باستحکام دروازه و برج و باره پرداخت و
افضلخان پا بسته کوب بدرون قلعه درآمده و او سراسیمه بدر رفته
خانه افضل خان رفته در استحکام بست تا بسته جا پناه
زد و خورد می بود دیتی کس از زخم تیر ضایع ساخت [illegible] آنکه
عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده راه ادبار
سپردند از انجانه برآمده افضلخان را دیده و خان بجهة تسکین فتنه
واطفای نایره فساد فی الفور او را بقصاص رسانیده و این اخبار
متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید و فرمان شد که [illegible]
و غیاث بیک و دیگر منصبداران که در حراست شهر و قلعه
معهود اند از همانجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و از گو
بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهرها و قصبه ها که بر سر راه
واقعست بگردانند تا موجب عبرت دیگر سایر نامردان
گردد و اعتضاد الخلافه الکبری مرتضی خان الصاحب صوبگی پنجاب

که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص یافت
مهابتخان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرافراز شد و قبل ازین
مهابتخان بنابر جهت اوده خانخانان مدتی در قید سیاست بوده
[illegible] اورا بحوالی دار الخلافه که [illegible] خود [illegible] شده بود
و بعد از چند روز خانخانان نیز بسعادت زمین بوس سرافراز شد
چون قید کرده خط تعهد فتح ملک دکن بعهده [illegible] نموده
بود بعد از رسیدن به برهانپور در سرانجام کار تغافل و در حرکت [illegible]
و سواری و [illegible] منافی [illegible] سپاه کرده و کار دکن [illegible] سلطان پرویز
لشکر کلان به بالاگهات برآورد و بسبب اتفاقی سرداران و نفاق
امرا و اختلاف رایهای ناصواب سررشته تدبیر از دست داده
و کار بجایی کشید که عسرت غله مردم بالاگهات آشفته حال و سراسیمه گردیده
اسب و شتر بسیار تلف شد [illegible] باقتضای آسمانی باران بی موقع گردید
و سخط الهی بود نازل گشت و چاروایان نیم جان که از لاغری [illegible]
خیز بلند حرکت نتوانستند در جا ماندند ناگزیر با مخالفان [illegible]
صلح کوشیدند [illegible] پیمانه [illegible] معاودت نمودند
با [illegible] و [illegible] خانخانان
[illegible] و قصد [illegible] و با خود [illegible] از میان [illegible]

خانجهان نوشته فرستاده بود که از نفاق خانخانان لشکر پادشاهی انجه

را استقلال باید و باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب نموده این نو خدمت

برداشته خود را بخدمت گسیل فرمایند که مقرر باید نمود و کمکی سی هزار سوار جدید و

ایتقدر مقرر باید داشت تا بیمن اقبال روزافزون شاهنشاهی در عرض

دو سال تمام ملک بادشاهی را که در تصرف غنیم است [illegible]

قلعها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها را نماید بل ولایت

بیجاپور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک محروسه سازد

اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق نسازد بعد ازین از سعادت کورنش محروم

بوده روی خود را به بندهای درگاه ننماید چون این عرضداشت خانجهانی بعرض

همایون رسید و کار با تجدد رسید و بودن خانخانان در آنجا صلاح دولت نبود

سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را بدرگاه والا

طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی شاهزاده بلنداقبال سلطان خرم

با صبیه مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا صفوی آراستگی یافت

و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزل

شاهزاده عالیمقدار تشریف برده مجلسی در خور این جشن ترتیب فرمودند

و با اکثر امرا خلعت عنایت شد چون ظاهر گشت که از بی اتفاقی امرا

و نفاق خانخانان در عقده توقف افتاده و عساکر اقبال بحال تباه

بمهم تیمور و بعد عزیمت شدن خان اعظم بالشکر تازه بدانصوب
رخصت فرمودند و خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان
ولد حسین خان تکریه و علیخان نیازی و بابر بهادر قلماق و دیگر منصبداران
قریب پنج هزار سوار موجود بکومک او مقرر گشت و سه هزار احدی
احدی که مجموع ده هزار سوار باشد برفاقت او تعین یافتند
خزانه با چند حلقه فیل همراه ساختند و خلعت خاصه با کمر
مرصع و اسپ و فیل خاصه و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم
عنایت شد و بعد از فراغ مهم ساز خان مشار الیه در بند کن
او بصوب دکهن خاطر اشرف بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا
در اثنای شکار بوز النوسیاه که از چند شکاران بود بعرض
میرسد که زغن چند بالای شاخ نشسته بود کمان و تیر بدست گرفته قصد انها
میکنند قضا را در حوالی آن درخت گاو نیم خورده شیر بنظر می آید
مقارن اینحال شیری در غایت کلانی و تنومندی غضب آلوده
نمایان شد چند که در ان حوالی بعد رخاسته را و انستوار با انکه
ذوق روز پیشین تمام شده بود چون انحضرت شکار شیر بسیار دوست میدارند
مرتبه است خود با چندی که همراه داشت شیر را قبل از انکه
گردن سیر نشسته چون این خبر بعرض رسانید فیل بند شیر شکار

جلو ریز متوجه آن صوب میگردیدند درین وقت شاهزاده والاقدر

و راماداس و اعتماد الدوله و حیات خان و دو سه کس دیگر در رکاب

سعادت بودند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته بنظر در آمد

اراده کردند که بر پشت اسپ بندوق اندازند چون اسپ شوخی میکرد

بیکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شده و تفنگ را راست ساخته

انداختند لیکن معلوم نشد که به شیر رسید یا نه شیر دم انداخته از جا

خود برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهین بدست داشت برابر او

ایستاده بود زخم زده بجای خود رفت و نشست باز بندوق را بر

سر سه پایه نهادند و انوپ رای سه پایه را محکم گرفته نشسته بود و

در کمر و کتاره چوبی در دست داشت و شاهزاده عالمیان سلطان خرم

بجانب چپ آنحضرت که جای دولت باندک فاصله ایستاده بود و

و راماداس و دیگر بندها از عقب آنحضرت شیر غضب آلوده برخاست

حضرت شاهنشاهی فی الفور آتش را از بیر کردند و شیر به تفنگ از جا

دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش افروز سبب شوخی

غضب او شد و جمعی که نزدیک ایستاده بودند تاب حمله او نیاورده

برهم خوردند و آنحضرت از صدمه بیست سی نفر یکدو قدم

عقب رفته افتادند و بیفر بودند که دو سه کس از آنها پا بر سینه

گذشتند

که معتقد و معتمد اعتماد الملک و کمال قرار اول باز خود ملک داده است
ساخته استاده‌اند در این وقت شیر بر دمی که در طرف چپ ... بود
قصد انوپ رای ... را که ایستاده بود نمود و جسته و ...
بجانب او ... انوپ رای چوبی که در دست داشت دو بار
دو دسته بر سر شیر فرو کوفت شیر او را بر زمین انداخته هر
دو دستش بدهن گرفته شروع در خاییدن کرد لیکن آن چوب
و ... انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت دستهای
او از کار برود انوپ رای در میان هر دو دست شیر به پشت افتاده بود
و یک دست بالای پالیس حمایت ... در این وقت شاه‌زاده ... شیر دل
شیر شکار شمشیر از غلاف برآورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد
قضا را دست انوپ رای به نظر مبارک ایشان در می‌آید احتیاط بکار
برده شمشیر را دو سه بار از دست می‌اندازند و هم را ... می‌رساند
و حیات خان نیز چند چوبی بر سر او میزند انوپ رای به پهلو غلطیده
برخاسته از زیر دست می‌ایستد و سینه انوپ رای تیز با آسیب
ناخن مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر برآمد و شیر او را گذاشته
روان شد از عقب شیر ... علم کرده بر سر او فرود آورده ...
تیغی دیگر به صورت او انداخته چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد

پوست ابروی برادر او که بر چشم شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمها
او افتاده در بیوقت صالحی نام چیزی بخیه مضطر باشد چون شب
تاریک شده بود به کوری پسر خود به یک طپانچه او را بر زمین انداخت
افتاده و جان داده یکی بود دیگر از اطراف مردم رسیده
کار شیر تمام ساختند از آن پس یکی بخطاب سنگدل امتیاز و به اضافه
منصب سرفرازی یافت مقارن آن حال یکی از پسران
خانه زاده که در سرکار کارها همراه میدارند مست قوی هیکل بنظر
در آمد حکم شد که چهار پایه گاو را بر و بستند چهل و دو من آن
بهم بر داشته روان شد فرمودند که یک شتر [illegible] گاو و دیگر بر بالای
آن چهار نهند نتوانست برداشت بعد از آن حکم کردند که چون
راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله اینمرتبه بر هیچ باز قدم
روان شد و یقین که از پنجاه فزونتر بود یا نصد من بوزن جهان
باشد در خلال این حال در مشکوی اقبال شاهی عالیقدر سلطان حرم
از دخت مظفر حسین میرزا صفوی [illegible]
شاهنشاهی او را [illegible] تمام کردند آغاز وداع سال
[illegible] ماه محرم [illegible]
هجری جمشید زرین کلاه خورشید [illegible] جلوس

جلوس ظل‌الله از سال جشن نوروز جهان افروز را استقبال یافت

عقدین جشن شرف یافت کار علی سلطان ایلچی دارالمرز ایلکی

عزت حضرت عرش آستانه رسانیده تهنیت جلوس ملک

آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص یافت و ... پادشاه

عباس میرزا فرستاده بود از اسپان تیچاق و اقمشه نفیس اقسام

سر طراز شرف کذرانید خلعت لایق و ده هزار روپیه نقد که ...

تومان ایلچی عراق باشد با ایلچی مذکور لطف فرمودند ... مکتوب

در این اقبال‌نامه مرقوم میکردد ثبت

سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی ...

ابداع و اختراع باشد همیشه کلبن سلطنت جهانبانی و ...

کامرانی اعلیحضرت فلک ... منزلت پادشاه جوان

کیوان وقار ... سپهر اقتدار خدیو جهانگیر ...

خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال

اقلیم ... افزای ریاض کامرانی ...

چهره‌کشای جمال جهانبانی ... نور آسمانی ...

فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات ... آراسته ...

... بلند ... بخش همت بلند سعادت افزا ...

فلک رفعت ارسطو رای عطارد فطنت ایدی کار دارا ساحت جم جاه اسکندر سپاه
فلک بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار
عنایت الهی و چمنسار رحمت نامتناهی سرسبز بوده ریاض جنت
قدس مساحتش از آسیب خشکسال عین الکمال محروس باد
حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلوص و مودت تحریر
پذیر نیست قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز
اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود
گردیده اما قید همت والا نهمت کشیر معنوی و قربت باطنی
الله الحمد که حجب وحدت ذاتی میانه این نیازمند درگاه ذو الجلال
و آن نهال سلطنت و ابهت و جلال از معنی تحقیق پیوسته
بعد مکانی و هجر صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی
نگشته و نخواهد گشت و از این جهت گرد ملال بر آیینه خاطر خورشید
نشسته عکس پذیر جمال کمال آن مظهر جاه و جلال است و همواره
مشام جان بروایح فوایح خلق و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد
معطر گشته بمواصلت روحانی و مواصلت جاودانی از زنگ زدا
خاطر دوستی دوست بیت همنشینم بخیال تو و آسوده دلم
کین صفاییست که در پی غم هجران نیست المنة لله تعالی

نقدی

واقدس که نهال آرزوی حقیقی مراد بارور شده سا
سالها در چمن خلافت مستور بوده و تضرع و ابتهال از درگاه واهب
استدعای جلوه گری ثمرات مسئلت مینمود با حسن وجهی بر منصهٔ
غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال نجیبه یاران
منتظران انداخته بجای از تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون
هم آغوش گشت تخت را بمبارک آمدن زیب افزا شد و بساط همایون
گردیده ولولهٔ جهانگیری خلافت شهریاری چتر فلک فرسا بسعد
جهانداران رفعت بخشی اقلیم و بتقدیم آن و ...
نیت معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخته امید که همیشه اولیا
بخت جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون تخت
فرزنده تاج فرزانه تخت را بر همگنان مبارک و میمون فرخنده
و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانداری و دولت
حشمت و کامکاری در تزاید و تضاعف دارا د آمین و چون در اوان تخت
نشینی الآبا و اجداد انتقال یافته و تبارک میان انجام محبت گزین
فقراء و ساکنین معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود که
چون مژده جلوس آن جانشین مسند کامکاری در اینجا افصاح
بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم عزت بر سبیل ایلچی تعیین شده

مراجعت بهیئت اقدام نمایند لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر

ولایت شروان در میان بود و تا خاطر از مهمات ولایت

مذکور جمع نمی‌شد مراجعت بمستقر الخلافه السلطنت [illegible] لوازم

این امر خطیر بتقصیر واقع شد هر چند رسوم وداد ظاهر برادرانه

دانستی و بعضی چندان اعتبار نشد اما طی آن بالکلیه بحسب [illegible]

در نظر قواعد صلح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی [illegible]

دوستیت الاحترام در این ایام خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملایک

مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعا احباب صورت

یافته و بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان

که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل

الاختصاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یار کار علی سلطان

که ابا عن جد از زمره بندگان یکجهت صوفیان صافی طویت این

دودمان بوده‌اند درگاه معلی بود که بعد از دریافت سعادت

تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای

لوازم پرستش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باحوال

مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج

وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای عقاید مخلص خیرخواه گردیده چون

پیوسته دو جهت محبت و وداد و بی‌وقفی و کتبی چند بجهات یگانگی
صوری و معنوی با آنکه بار و آرایشها موالات اجرای عهد اول و مصافات
نجابت نصرت و حضرت یاقت از سلو ... تا تعیید ... بار ارسال
اسباب مجالست و جانبین ... ر سید ...
نماید بیگانگی بود پیوسته در روابط معنوی را با بیلاق ... نقش ...
بار رجا و انجام مهام ممنون داشت حق سبحانه تعالی ...
... سدان و جاه و جلال ... اصحاب ...
با تاییدات غیر الغیب موید اللواء وقایع ... ملازم که در ...
ساخته است ... احد ... کابل ...
تا فرجام که خاندوران با سران سپاه ... چندی
تنگی توقف داشت و معزالملک بخشی با معدودی از ...
خود و چندی از بندگان درگاه در کابل بود ...
متفق شمرده با سوار و پیاده بسیار خود را ... معزالملک
با انداز قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بندی کرده بدفع شورش
مخالفان پرداخت و جمعی افغانان چند توپ را از اطراف
کوچه و بازار در آمدند معزالملک تاب مقاومت نیاورده خود را در ارک
حصار انداخت و کابلیان پای همت افشرده از بیم ... خویش

المخذولان به وجه سلابه تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را به قتل رسانیدند
و افغانان هلاک که از وعده انمول خان عثمان ادبار معطوف [illegible]
و بعد از اتمام [illegible] حضرت شاه [illegible] قریب [illegible]
تیغ انتقام شد تا دولت [illegible] کبر آمیده از [illegible]
بیرون بردند تا دعوی سید [illegible] در لاهور بعد [illegible] حشمت [illegible]
به سرعت به جهت تمامتر طی مسافت نموده آخر روز [illegible] شهر [illegible]
محاذی شتافت و جمعی فاصد [illegible] شده بود. کار [illegible]
شدن نمود تقارن این حال قلیج خان از لاهور آمده سعادت
زمین بوس دریافت او را به حکومت کابل و استیصال احداد
و ضبط افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب [illegible] به تیول
مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانان [illegible] در سرکار
قنوج و کالپی وغیره تنخواه شد و مقرر گشت خود به جاگیر [illegible]
متمردان [illegible] و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده [illegible]
آنجا [illegible] از وقایع
که در عنوان بلوامع تقدیر به ظهور افکنده [illegible]
[illegible] و شرح [illegible] مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها باید [illegible]
مجملی از کارنامهای آسمانی و نیرنگ فلک بر صفحه روزگار یادگار می‌گذارد

[illegible]

[illegible]

اعتماد الدوله میرزا غیاث الدین بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست

خواجه در سالها وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود و بعد از

فوت محمد خان بخدمت شاه جم جاه شاه طهماسپ صفوی

پیوست و بمنصب وزارت یزد رسید خواجه محمد شریف فوت شد و خواجه

دو پسر بود آقا محمد طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و صبیه

علاء الدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ

نموده بود و او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان

در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت

زمین بوسی دریافت حضرت عرش آشیانی آثار رشد بر ناصیه

اخلاص نمودار ساخته و در اندک فرصت بدوام خدمت

بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث

انشا نویس نیکو و معامله فهم بغایت نیکذات و کارگذار بود چنانچه

تتبع شعر قدما بسیار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت

ابیات می‌نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقات صرف

شعر و سخن می‌شد سلوک و معاش او با اهل حاجت در مرتبه بود که

هیچ صاحب غرضی ناکام از خانه او نرفته که آزرده برگشته باشد لیکن در رشوه

گرفتن بحث بی‌پروایی بود در سنه هزار که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف

داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل
بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و به حبالهٔ
دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار تولد نموده بود نسبت ازدواج
فرموده و در آخر بخدمت جهانگیر پادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و
منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبهٔ
بنگاله جاگیر عنایت نموده از صوب حضور نمود خاتمت کار آن
بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق گذشته بگارش رفته
گشته و حسب شیر افگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته آوارهٔ بادیهٔ
عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبهٔ بنگاله صبیهٔ میرزا غیاث بیگ را
که بعد از جلوس اشرف بخطاب اعتماد الدوله سربلندی یافت روانهٔ
درگاه والا ساختند و آنحضرت بنا بر غبار آزاری که از کشتن قطب الدین
بجهت ... بر خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم که در حرم
عرش آشیانی والدهٔ مهین خویش سپردند و مدتی در خدمت ایشان
گذرانید و حسب هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در برج
اقبال باستقلال شناخت طالع از آن خواهند ارشد سعادت
روی آورد و دولت جلوه آراست و زمانه بمدارا ملکی پرداخت بعروس کل
گرد انگشت زخود نالید از زور بر سر هجوم آورد و در پای ایستد اکلیل آمد دل

برخاست

جمعی بود و اسباب تجمل بیشتر کما [illegible] آسمان از او [illegible] نور جهان
فخر و [illegible] در نظر آنحضرت مقبول آمده [illegible] شبستان
حرم سرای خلافت انتظام یافت [illegible] مشغول
ارتقا و اعتلا پذیرفت نخست نور محل [illegible]
خطاب نور جهان بیگم عنایت شد [illegible] جمیع خویشان [illegible]
بانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند [illegible] نسبت
کامروائی خویشان موقوف [illegible] [illegible] اعتماد الدوله
[illegible] خطاب [illegible] از منصب [illegible] رفتند [illegible]
[illegible] حاجی کوکه صدر اناث شد [illegible]
معمولات [illegible] صدر الصدور [illegible]
[illegible] خویش [illegible] [illegible]
[illegible] بغیر از خطبه دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمان
[illegible] آمده [illegible] جمیع امرا [illegible]
[illegible] سکه بنام [illegible] زدند و نقش سکه این بود
بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نور جهان بادشاه بیگم زر
[illegible] و طغرای فرامین چنین نقش بست حکم علیه عالیه نور جهان [illegible]
بالجمله [illegible] کار بجائی [illegible] که از بادشاهی بجز نام باقی نماند

حکم علیه عالیه [illegible] بادشاه [illegible]

ور امیر بودند که مهر سلطنت به نورجهان بیگم ارسال یافت از سنیح
تحریک سرشرابت نیم میرکوشت شیخ محمد علی بار دار خود و بیگم
بیگم چه نویسم هرجا کار افتاد گره عقده مشکل پیش آمد و تجدید مساعی
ما تجربی گشت گره از کار مشکل گشوده کامیاب گردانید و هر کس
او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند هرجا دختر یتیم بیکس
نواب عروسی کرده در خور حالت او جهاز لطف فرموده تمکین داده
دولت خویش بانصد دختر القصه نواب عروسی کرده
در یولا عبدالله خان صاحب صوبگی ولایت گجرات فرق تحت
برافراخت جهار لک روپیه تحصیل سپاه و تهیه لشکر که بکویند او معین شد
عنایت نموده مقرر شد که به نسق نهالستد و انتظام پسندیده ار
تا سکه ترینک بملک دکهن درآید بجای او با سوجهم
دستور یافت درین تاریخ ملکی الاخلاق مان بالکتابی که در فن خیام سید
نجاری بیطی همتا است کار نامه از صنعت خویش نظر همایون در آورد
کرشیم جهان بین لهد دالنشین شد آن کشتی که در هیچ از هیچ مینا
نکرده و هیچ کوش مانند آن نشنیده و نه دیده بالجمله در تعریف
چها مجالس تراشیده ترتیب داده مجلس اول از کشتی گیران
دو کس کشتی مرکب و دیگر به دست گرفته ایستاده و دیگری

دستی در دست داده و دیگر ... بر زمین ... التمسنا [illegible]

... او چوبی و کمانی و ظرفی ... است ... [illegible]

و بر بالای ... ترتیب ... و صاحب ... [illegible]

یک پا ... بالای پای دیگر نهاده ... [illegible]

[illegible]

آنحضرت از مشاهده آن خوشوقت شدند و عبدالله خان ... [illegible]

فیروز جنگ از گجرات برآمده به راه ناسک ترنبک بولایت ... [illegible]

... از خدمتگاران و معتمدان حضرت ... [illegible]

... و عنایت نقاره ... اسپ و فیل و خلعت ... [illegible]

... دستور ... خبردار باشد

[illegible]

قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع هندوستان است مبارک الیه خان
مرحمت شد و پنج لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکر که همراه عبد الله
معین گردیده بود مصحوب ... پسر ابن خواجه حسن و شیخ انبیا تعیین
خان مظفر بود ارسال گشت و خواجه ابو الحسن ... تعیین شد بانصوب
در دیولادر موضع سمور که از شکارگاههای حوالی اکبرآباد است سلیم
قمرغه شد و بقضا ... را سرا پرده ها کشیده و آهوان را از اطراف
... آورده تا هفت روز باهتمام نشاط شکار مشغول بوده قریب
بود و ... صد و هفده آهو از تیر و تفنگ سرکار شد و هشتصد و چهار
... آهو زنده گرفتار شده بود از الجمله چهار صد راس بفتحپور
فرستادم که در میدان آنجا چوگان بگذارند و از آب و علف آنها
خبردار باشند قریب یک صد آهو را حلقه نقره در بینی انداخته
در همان صحرا آزاد ساختند و تتمه که بتیر و تفنگ زده بودند بامرا
و بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی از
... حدامری چند که با ایشان مناسبت ندارد و بعضی امور
فرمان شد که بعد ازین پیرامون اموری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و
مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و
بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل جنگ نبندند

و درستیابیهای عجیب اکبر نگر نمایند و توشش و بی‌تمیزی نزند و ملازمان
حضور را خطاب ننمایند و هنگام برآمدن نقاره ننوازند و هر کام
لب و رغبت ملازمان پادشاه و نوکران حضور نیابند جلو بجلب
دو تی بجا آرند تسلیم نفرمایند و سیدها برآورد پادشاهی نه بیابند و جمله حضور
آنچه پاسبانها نویسند در برروی کاغذ نمایند

۱۱۸۰ هجری روز سه‌شنبه شانزدهم شهر محرم هزار و یکصد و هشتاد هجری
محمود شیر جهان افروز بعد از حملات سید حسینی نور و در اخبار یافت در این
حسن جهره بی اوزبک دری اوزبکیه تیمور و قرقچی سپهها دار دار
همه با آن هولی بود بقدر آیه ستان آمده سعادت بوسید با
مقارن انجال عرضداشت اسلام خان مشتمل فتح بنگال
و یک سدی آمر دیوم از نوبت افغانان رسید آنجا از
خصوصیات بنگاله بجهت سادرابی بحر رقم زده کرد بیان
ساخته بر سر مدعا میرود بنگاله ملکیست وسیع از اقلیم دویم
طول آن از بندر چاتگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض
آن از کوه های شمالی تا سرکار مداران دو صد و بیست کروه جمع
تخمینا شصت کرور دام باشد که یک کرور و پنجاه لک تنکه باشد در زمان
سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار

فیل و چهار صد و پنج هزار کشتی نواره جنگی و توپخانه و غیره داشتند
از زمان شیر خان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان
درآمده و بعد از سلیم خان سلیمان کرارانی در تصرف آورد و
چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت
عرش آشیانی آرایش یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک تعیین
امرای عظام مدتها بود و تلاش کرده افغانان را مستاصل ساختند
لیکن قلیلی از افغانان تیره بخت در سر حدهای آن ملک مانده بودند
و عمده ایشان عثمان بود و در زمان آنحضرت بارها با لشکر عساکر اقبال
مبارزتها اتفاق افتاد خصوصاً در ایام حکومت راجه مان سنگه
جنگهای نمایان کرده استیصال او میسر نشد بالجمله در زمان اسلام خان
صاحب صوبه بنگاله بسرافراز یافت فوجی بسرداری شیخ کبیر
شجاعت خان ترتیب داده بر سر عثمان لعین فرمود اکثر امرای
نامی که در آن صوبه بودند مثل کشور خان پسر خان کوکه و افتخار خان
و سید آدم بارهه و شیخ اچهه و معتمد خان و پسران معظم خان
و احتمام خان و دیگر سیدها بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه
بحدود متعلقه او رسیدند نخست رسولی زبان دان سخن فهم
فرستاده نصایح خرد پسند را منتهی فرمودند چون بکار نخوت

وغرور که در دماغ شان جا گرفته بود و اندیشه های ناصواب
پیش نهاد خاطر ساخته چون لشکر ابهیچ رنجیده بود از غایت بیحجابی
التفات نفرموده در کنار تالاب که بهمید و وندان ... عزم مبارزت
جنگ و بسنگها منبر آراسته دولتخواهان از استماع این خبر
تهور جیب پوشیده آماده قتال و جدال گشتند چون طغیان
سپاهیان رزم جو پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند
بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوجی با فوج مقابل
خود کام و کیرانه بمجادله و مقابله پرداخته آتش عصبیت زیاده تر شعله
ست جنگی که لعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج
هراول میان زو و سید آدم بارهه شیخ احمد بمدافعه ارباب
ضلالت پای همت افشرده جان نثار میگردند و افتخار خان سردار
فوج برلغار نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت سر
جمعی از نوکران قدیم او جان نثار میگردند همچنین لشکرخان سردار
فوج نیز مردانه کارزار گشته بود الایاسه سپهار قاهر می بود با انکه
بسیاری از مخالفان بدست انجام علف تیغ خون آشام گشتند بر خاک
هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در دادن اخلاص
جان نثار شدند المقهور بی باک از استماع خبر حساب نکرده مقدمه جنگ تمام

فیل مست را که پیش رو داشته خود را بر فوج برادر میانه عرض
فرستاد که بود در پیش پیش فیل بوده داراب سوار بود پسران برادر
دریافته آن شجاعت‌خان در برابر غنیم پای همت افشرده داد
مردمی و جان‌فشانی داده بعضی سعادت‌ها از دست رسیده و جمعی
زخمهای منکر برداشته از کار ماندند چون فیل به کوس شجاعت‌خان آن
روز دشمن سوز بر چهره فیل نوعی بعد از آن دست بر قبضه
شمشیر زده زخم بسط بر چهره فیل سینه‌انداز که آن گاه جمدهر بسینه دو جمدهر
میزند فیل از غایت مستی دلاوری غضب آلوده قدم پیش نهاده
شجاعت‌خان را با اسپ بر زمین میکند آن شیر دل قید از کف داده
برق لامع از اسپ جدا شده نام جهانگیر بادشاه بر زبان آورده
راست میکرده در این وقت چیلوداران او شمشیر و دستی بر دستهای
فیل میزند و فیل از ضرب آن زخم بزانو در می‌آید شجاعت‌خان
مدد بست یار چیلوداران فیلبان را بر زمین میکند و جمدهر زخمی دیگر بر خرطوم فیل
میزند فیل از بیم زخم فریادکنان بر میگردد و قدم چند رفته
می‌افتد و اسپ شجاعت‌خان را آسیبی و آزاری نرسیده و شجاعت‌خان
سوار میشود مقارن این حال مخالفان فیل دیگر علمدار شجاعت‌خان
میدوانند علمدار را با اسپ بر زمین میکشند شجاعت‌خان نعره کشیده علمدار

فیلبان را از فیل جدا

با جمعی از سپاه نود بی کوبه مردانه باشکی بیشتر به نام سعی و دیگر
که پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر بعد از جهار کاری
بغیت سر ساختند و حمله از اسوار سپاه زدند و بیچا خرقان دریا
علم الیتا او ز باطن پیر و مرشد خود استمداد همت [illegible] فتح
تنگ الکرای ز سران سپاه جانی تا رسیدند و بتقیه السیف
زخمهای منکر دست از کار باز داشته منتظر نتیجه غیبی بودند اقبال
پادشاه جوان بتخت جلوه در آمد و تفنگی ز پیشانی آنمرد [illegible] العاقبت
و کسی ندانست که این زخم از دست که بود لیکن عثمان را شکست
این زخم جانی ز عیت معهد اثار مقرر داشته لشکر را جنگ در غیبت
تحریض میکرد و چون اثار ضعف و بیطاقتی در خود و لشکر خود مشاهده
عثمان ادبار معروف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عسا
منصور تا لشکرگاه تعاقب نموده عثمان رسیدند و چون به وقت شب
رسید عثمان درگذشت ولی [illegible] عثمان و محمد برادر او خاک ادبار
بر فرق روزگار خود بیخته جثه و بنگاه را برجا مانده در دل شب بادار
سیاه نزار شب جسد آن با طلب تیر را برداشته بجای خود شتافتند
سروران لشکر فیروزی اثر از این ساخته آگاهی یافته نتیجا عثمان را
مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب [illegible] ندیده توقف اختیار

لیکن بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان
دران روز در عقب توقف اختیار [کرد] از انجا اتفاقاً معتقدخان
در آخر بخطاب لشکرخانی سرافراز گشته و عبد السلام پسر
معظم خان و دیگر بندها با سیصد چهار صد سوار و چهار صد
توپچی تازه زور درین روز رسیدند شجاعتخان این مردم را
همراه گرفته بتعاقب اینها شتافت چون ولی برادر عثمان
از عزیمت شجاعتخان آگاهی یافته نجات خود در انقیاد منحصر دید
گشت یافته کس نزد دولتخواهان فرستاده پیغام کرد
که عثمان باعث اینهمه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود
از زاید وجود بار گشت و حق تعالی او را از ما کفایت کرد همه
ما بندها فرمان پذیریم اگر شجاعتخان قول بدهد غلام درگاه
درگاه را سرمایه سعادت جاوید دانسته روی امید بقدم
آستان نهاده فیلان عثمان را برسم پیشکش می‌گذرانیم
شجاعتخان و معتقدخان و دیگر بندها دلاسای اینها نموده قول دادند
و روز دیگر ولی برادر عثمان و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان
آمده شجاعتخان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش
آوردند و شجاعتخان تمام سرداران را همراه گرفته و جهانگیرنگر

2

خان

خان بوست چون نوید فتح و نصرت در دلبر ایام اسماع
جلال رسید بیلدامی الامنصب شش هزار ممتاز ساخت
و شجاعتخان و سایر بندها را که ایستاده [illegible]
بخطاب رستم زمان اختصاص بخشید سوای [illegible]
عبدالله خان از گجرات بدلهی و بناکامی مراجعت نمودن
شرح این مجمل آنکه ظفر جهانگیر چون انتصار موکب [illegible] راجه
خانجهان و امیر الامرا و میر سالار رستم با لشکر بیگانه [illegible]
درآمدند و عبدالله خان و خان عالم و علیمردان بهادر و سیف خان
[illegible] با لشکر گجرات از [illegible] متوجه
فتح دکن گشتند و افواج از یکدیگر خبر گرفته تا از معبر [illegible] عبور
[illegible] بتدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شده عبدالله خان
چون از گریوه گذشته بملک غنیم درآمده ده هزار سوار موجود بود و
[illegible] آراسته داشت از غایت غرور و نخوت
خبر از فوج دوم نگرفته و اعتماد بر قوت و قدرت خود [illegible] کرده گرم
باستیصال مخالفان شتافت چون عنبر از جانب او [illegible] دلیر
تمام لشکر و مردم کار آمدنی [illegible] آتش بازان و بان بسیار به تقابل عبدالله خان
فرستاد [illegible] روز [illegible] برگشته [illegible]

بان میروند هرچند ابراهیم بیگ بدولت آباد کومک می شد
جمعیت غنیم منتشر گشت و عنبر کومک داده اکثر یاک سیف
جمع اکثری از فوج هویم بدید بیایند و غنیم هر روز قوی تر می گشت دولت
خواهان صلاح در آن دیدند که عطف عنان نموده با جمیع اولیا بادی
کار را از کون دیگر باید پیش گرفت این عزیمت از حوالی دو
برگشتند و در راه غنیم بجیده می آمد و هر فوج با فوج مقابل جنگ می
مبارزت می نمود عظیم را خان بهادر دلاور مردی و مردانگی ولاوه
بزخمهای منکر بزمین آمده اسیر پنجه تقدیر گشت جماعه کیان او
برداشته نزد عنبر بد اختر بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد
محبوس داشت و جراح بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز
بهمان زخمها ودیعت حیات سپرده شهید گشت میرزا تعریب
گفتند که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که فتح آسمانی است اما
میدان از آن ما است و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان
نثار شد و بعد از آنکه لشکر بولایت ... سید مخالفان از
سرحد خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبدالله خان بگجرات
رفت چنیر بلجه بالاسته و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم
از بالاگهات بر آرمی آمدند امیر حرفی که موسی استماع نموده آنها نیز بر

در عادل آباد بخدمت شاه الله ویردی بیگ ستند نقش بالا سرای
اکثر دیار فتوح و السنه حمیده قدم پیش نهاده ... نکار از قوت
همراه دو انحوا ر امال مسعوده سر ... اتفاق ... [illegible]
صاحب ... ضایع ساخته ... بلا ... [illegible]
در اکثر ابلاغ ... حلال ... خاطر اشرف ... منور ...
گردانید و استعظام امور مهم منحصر در قبضه ... آن
او را با خواجه ابوالحسن مرخص فرمودند ... سال ... جمادی
اصفهان رسید و بر خاطر حق شناس تحسین ... امور ...
حروف تاریخ فوت او ... اصفهان ...
اشرف رسانید و پسندیده افتاد اصفهان ... خانه های ...
در مباشرت ... و حرص ... و اخر ... کار ... کرد ...
اینجا خبر فوت میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی حاکم تته است
احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی ... مرقوم گشته
میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده ... ستو
سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا عنایت ... قندهار
و حاصل ... انجا سوای منصب در انعام مرحمت شد نقش خاطر
در ... خوب نشست تا که قندهار با مضافات و تته با توابع

وعرایض بعد از نظر پرده‌نشینان کارگر بود و احتیاجات او مقضی گشت
تا در قندهار بود سلوک نیک با مترددین می‌نمود و ایشان پسند مردم کرده
خود را به نیکنامی علم ساخت شراب بافراط میخورد جوان
نیک نهالی قابلیت حد بود با اهل سخن و مردم صاحب طبع
صحبت میداشت و خود نیز طبع موزون داشت و شعر میگفت
و وفاری تخلص میکرد ولیکن بیغمی شراب گسسته جان خود را
در سر آن باخته و بعد از فوت او ابوالنبی ازبک بخطاب
بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت برافراخته و الا
بجشن جلوس شاهزاده والا شکوه سلطان خرم ناصیه
اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت
مجلس پادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت والا قدر
گذرانید و بجهة بیگمان و پرده‌گیان سرادق عفت تحفه
های لایق چنانچه رسم است کشیده با امرای عظام خلعتهای فاخره لطف
فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سربلند گردانیده
موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار دار الصوبه جاگیر تنخواه کردند و
میرزا عبدالرزاق معموری محال معموره تته را از قرار واقع و جمع بود
جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر مقدس مظاهر

بساط [illegible] محمود [illegible] تاریخ [illegible]

بالطاف [illegible] رسید و خاطر [illegible]

محمود [illegible] ایشان [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] ایشان میرزا [illegible]

[illegible] بیگم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صاحب طبع عالی بوده اند [illegible]

و مخفی تخلص میکرده اند و این بیت از ایشان است [illegible]

[illegible] جان [illegible]

گفته ام حضرت [illegible] بیرام خان [illegible] فرموده بودند بعد

از [illegible] ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی

[illegible] آن [illegible] منعقد گشت و بعد از شهادت

بیرام خان حضرت عرش آشیانی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم [illegible] هجری

[illegible] آفتاب [illegible]

از جلوس همایون [illegible] عالم افروز [illegible]

[illegible] بیرام خان [illegible]

جمعی از مردم ملک کرنه و چهار کیرت [illegible] عهد [illegible] آورده [illegible]
[illegible] کرده اند شنیده ملک اینها نمود و چهار کیرت حیوانی چند [illegible]
از جلوه کوه از حیوانات [illegible] بود چه [illegible] افتاده [illegible]
جانوران [illegible] آنها خلاصی ندادند و [illegible] که [illegible]
میگیرند و تصرف میکنند چون اینها [illegible] نسبت
بزبان اهل تبت [illegible] نسبت و ترکی [illegible] و آیین [illegible]
از دین اسلام دور و چهار کیرت [illegible] مجبور اند [illegible] مجلس
ترتیب یافته بود به حاضران بساط قرب [illegible] عنایت فرمودند
[illegible] بود که هر هزار [illegible] پانصد مثقال [illegible] سلطان
ایلچی [illegible] لطف [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] در معموره حضرت [illegible]
عنفوان [illegible] دولت [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] در سرکار آنحضرت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] توجه فرمودند [illegible]
[illegible] در باب [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]

[illegible] که آن سنه واز [illegible] غریب تر عجایب [illegible]
اتفاق افتاد [illegible] که آن سال [illegible] در [illegible]
[illegible] قید زنجیر که کله در میان مردم میگردد و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] عجب [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] بستن طلسم [illegible] ماه [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] چنان [illegible] نوشته اند
[illegible] تغایر نقیضین است [illegible] بسیار [illegible]
از پستان [illegible] قطره شیر برآمد [illegible] بجای [illegible] از پستان [illegible]
[illegible] خلق [illegible] سیلاب [illegible] ظاهر شد و هم درین ایام از
[illegible] عجیب [illegible] واقع [illegible] افتاد [illegible] در جای [illegible]
[illegible] آمده [illegible] میکرد و [illegible] قربانی [illegible]
[illegible] خبردار شده [illegible] رسانند و [illegible]
[illegible] در آن حال [illegible] فعل الله ما یشاء [illegible] انقلاب [illegible]
[illegible] زاده [illegible]
یک ماه [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible]

واجرا باز ماندن بجا عظمت [illegible] بی قدر او [illegible] روز

اقبال و جاه او عجلت [illegible] بیک ماه [illegible] [illegible] عفو

بهو [illegible] [illegible] امضا [illegible] در آمده [illegible]

و ماند [illegible] بیرون رفت تا جان [illegible] [illegible] آفریده

[illegible] مار و سنگ [illegible] پادشاهان [illegible] [illegible]

بها [illegible] دار یافت [illegible] [illegible] کار [illegible]

سلطان [illegible] شاه عباس [illegible] العنایت اسپ با زین مرصع

[illegible] و چار قب [illegible] [illegible] مرصع و [illegible]

سرافرازی بخشیده رخصت [illegible] داشتند و خان عالم

بسفارت ایران [illegible] خلعت خاصه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ملطفت نموده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قصد [illegible] [illegible] [illegible]

جلال تعین [illegible] [illegible] کار [illegible] آنجا انتظام

شایسته و نسق پسندیده نپذیرفت [illegible] جهان کشا [illegible]

فرموده که خود بسعادت و اقبال متوجه [illegible]

وخیم العاقبت [illegible] روز [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

در بین فرسخ صاحبقرانی روز دوم شهر شعبان هزار و بیست و
دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر نوروز ماه سال هشتم جلوس
اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت [illegible]
معظم موکب بعد از فرصت یارت [illegible]
عمارات مسجد را احداث یافته بود و سعادت [illegible]
در ساعت فیض اثر ساعت شصتم که مختار منجمان
هندی بود نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاهزاده
عالم و عالمیان سلطان خرم را بآیات لشکر آراسته هم عنان فتح
و ظفر و نزدیک از صوب [illegible] فرمودند و در وقت تسلیم رخصت
طلا دوزی [illegible] کلگی مرصع که مروارید [illegible] در کلها کشیده بود و
و طره مروارید و فوطه زربفت و سلسله مروارید و اسپان خاصه
با ساز فیل و خنجر مرصع با پهولکتاره گرانبها عنایت شد و سوای
لشکر سابق که پسر کوکه خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار
خویش [illegible] دیگر که قرة العین خلافت [illegible] انتخاب فرموده
در ملازمت ایشان مقرر گردانیدند و سران سپاه در خور شایستگی
خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان تپچاق و فیلان مست
فرق عزت برافراخته فدائی خان بخدمت بخشیگری این لشکر سرفراز

بعد حصول ... ت ترنول ... اسلام خان حاکم بنگاله رسید

و قاسم خان برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید ابوالحسن

موالاشعریت ... بخشی ... امتیاز ... رسید و ... انجال

مسامع جلال ... سعید خان اعظم ... رسید و ...

بخدمت شاهزاده والاقدر ... آتش ...

رنجیده از الاحترام خواجه ابراهیم حسین ... نواز فرستاد الاحکام ...

امید ... خواهد فرمود ... خلاصه مقالات آنکه ... فقیر ...

چون ... بار ... التماس کرد و پیوسته در مجالس و محافل

میگفت که در ... اگر کشته شوم شهید شوم و اگر غالب آیم

غازی خواهیم بود و آنچه از مصالح ... درخواست ... و توپخانه

سرانجام یافت و بعد از آنکه ... کار آمد ... نمود ...

جلال افتتاح ... متعذر نماید چون ... اقبال ...

از جمله اتفاق ... التماس او شاهزاده ... دربار ...

رخصت ... داشتند و ... این مهم بعهده کار ... ال ...

السلطنت حوالی ... منظور ... که ...

شاهزاده غافل نبوده طریق صواب ... از دست نداده

خود را ... نام ... و دنیا ساز ... بخلاف احکام ...

[illegible]

زبان [illegible] حیث [illegible] بر سال [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عنایت

[illegible] با [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ابوالحسن [illegible] [illegible] [illegible]

در جهانگیر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بافت [illegible] [illegible]

[illegible] اورا با [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رسید [illegible] [illegible] [illegible]

با [illegible] [illegible] [illegible] جهان [illegible]

[illegible] منصور [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و بیست و یکم تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد و سال نهم

از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله

که بخطاب اعتقاد خان سرافراز بود بخطاب آصف خانی فرق عزت برافراخت

اعتماد الدوله بمنصب [illegible] هزاری [illegible] سوار [illegible] مرتبه

ابراهیم خان را که [illegible] منصب [illegible] اختصاص

این مناصب [illegible] نسبت نورجهان بیگم [illegible]

منصب [illegible]
[illegible]
[illegible]

از علامیان وخانه زادان ومنتسبان این سلسله متنفسی نماند
بمنصب وجاگیر خاطرخواه کامروا نشد بلکه مبالغه مستوفی ممالک
وسیع هندوستان جاگیرداران ومنسوبان آن عهد علیا بوده
فرزند ... مهابتخان خان اعظم وعبدالله پسر او ...
آورده وحکم شد که والده آصف خان باید که در قلعه گوالیار نظربند
یکچند پیش ازین شاهزاده خسرو را بالحاح وزاری خالده شفقت
همشیرهای او حکم شده بود که بگوالیار ... باشد چون تا غایت
فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود وآن کم فکر باطل اندیش
ملول ... بحضور اشرف می آید باز حکم شد ...
تمنای حصول ناکامی روزگار بسر برد از سعادت کورنش وخدمت حضور
محروم باشد در بدایت این سال همایون فال در شبستان شاهزاده
بلند اقبال سلطان خرم از صبیه قدسیه آصف خان مولود ...
قدم بعالم وجود نهاد حضرت شاهنشاهی آن نوباوه حدیقه قدسی را
بجهان آرا بیگم موسوم ساختند در خلال اینحال میرزا رستم صفوی
بحکومت وحراست ... که لوحش ... نهاد وخاقان ...
خصال آن عالی تبار رسیده بود بمنصب پنجهزاری ذات وپنجهزار سوار
پایه ... بخشیده ... صیغه ... لطف ... کورنش ...

او را از مصالح خیر اندیش کرده و آنچه [illegible] بعرض حضرت
فرمودند چنانچه دانست [illegible] باز [illegible] او را بامانت [illegible]
پسندیده روزگار بسر برد مردم از جور [illegible] شکایت [illegible]
و الد او خود طریق [illegible] پیش گرفت [illegible]
بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمده در باب او [illegible] بودند
و عزل او از حکومت آن ملک بر ذمه همت عبد الرحیم [illegible] درگاه
پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او دادخواه آمده داد خواستند
[illegible] بتعدی [illegible] الرحمن گریبان گیر [illegible] بالای [illegible]
حکم شد که تا او را بالای شغل ثانی نماید بدریافت سعادت
ملازمت راه نماید در [illegible] نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست
نامش میرزا غیاث الدین علی است پسر میر عبد اللطیف
قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه
با اولاد و اتباع به هندوستان آمده در سلک ملازمان حضرت خلافت
منتظم گشت میرزا از ارباب علم و ارباب عزت بود و نیز مصاحب
گفته اند در فنون تاریخ دانش نقیب خان نگذشته در عهد
حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه نسبت قوی داشت
آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا حکیم را به شاه غازی خان [illegible]

نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل بگشت
خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود بعمر گشت میرزا
نقیب خان و منکوحه او که در زمان حیات یکجانی بودند
در هر قالب متصل هم واقعه شد وانا الیه راجعون در
میرزا رستم بیگ که حواله ایرانی بود بحضور اشرف فرمان
از ان حجاب بر آورده خاصه خاصه عنایت شد چه بعرض
رسید اینجا بخجسته شاه زاده گیتی ستان نوشته راقم اقبالنامه
بخدمت بجلدی برق عزت برافراخته بدان صوب رخصت فرمودند
از اعظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگ است در سال دوم
درگاه سلاطین پناه چون حضرت جهانبانی گیتی ستان دار او
عالم نشین آن ملک بودند رایت اقبال برافراشته تهانجات
مقرر فرمودند و همه جا انتشار رفتار از ان آوارهٔ بادیه ادبار یافتند
افواج را بطریق بلغار جدا ساخته همگی توجه بر استیصال او
مبذول داشتند و با آنکه اکثر از ان شعاب جبال هوای مسموم و آبهای
جانگزا داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افسرده
اساس عزیمت قوی تر ساختند رفته رفته کار بر او تنگ شد و
روزگار بعسرت و دشواری کشید و همراهان جدا گردیدند و معدودی

ماندند

مانده بود از شدت ضعف بیماری قدرت بر نقاهت حرکت نمانده
ناگزیر سوی بهکر حال عرض نموده با هزار کس همراه که نوکر عمده او بود
بخدمت شاهزاده بلند بخت فرستاده تمیز نواب سرکار استقبال
بعد دو فرسخی پذیرائی اختیار نموده پیغام گوینده بدو چند
همراه داشته دولت ملازمت دریافت لحه ... بهادر قدم
در سلسله بود با هفت زنجیر فیل سلسلی که در هم اقبال آن
که بخدمت بخشیگری عز امتیاز داشت بحسب حکم ... را از
نمودار شد تا بیست گام دور بر قدم تسلیمات و سجدات می نمود
جهت تحیت دولت جبین بار اخلاص گشت شاهزاده والاقدر
بدو دست سرا و سالار از زمین برگرفته بجای سینه سای خود رسانید
آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر رمیده و دل
گزیده او گشته و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و تحیات
حکم نشستن شد پس از آن خلعت شمشیر مرصع و خنجر مرصع
فیل
لیس بیجاق با زین مرصع خاصه با یراق نقره و دوازده زنجیر
مرصع با ... اسپ و یکصد دست سروپا بمردم عمده او مرحمت
فرموده رخصت انعطاف ... داشتند و جمیع آنها مطمئن خاطر
بمنزل رسیدند از آنجا پیجا نشین حضور بخدمت فرستاد و نیز

بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخته باقسام نوازش
عز اختصاص یافت مقرر شد که بتسخیر قلعه بهکر
متوجه درگاه سلاطین پناه گردد از تاریخی که سلطان اعظم هندوستان
بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد بادشاه
دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این مطلب بدور
بر آمدن خاطر را نیافته بوسته عساکر منصور حضرت اعلی
انار الله برهانه بقصد استیصال این طایفه تعیین بودند هرچند کوشش بکار
میرفت نتیجه بر آن مترتب نمیگشت و حضرت شاهنشاهی از اغاز جلوس
بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این عمل
خطیر فرموده لشکرهای تازه زور در پی یکدیگر میفرستادند چون افتتاح
این عقده دشوار بتیغ جهانگشای شاهزاده نامی شاهجهان رقم زده
کلک تقدیر بود از آن کوششها و سعیهای بی سود هیچ نگشود
و چون هنگام جلوه شاهزاده رسید کریم کارساز و خداوند بی نیاز
بر وفق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع الشان میسر
گردانید بالجمله مسرت الصدر سلطنت کبری را همراه گرفته متوجه
ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند و چون بظاهر
اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرا و بندگان

استقبال سعادت بذریعه [illegible] مراجعت و مراتب خویش
بمنازل ... های کشیده [illegible] بتسبیح [illegible] رسم [illegible]
سال [illegible] از جلوس معلی مطابق سال هزار یکصد و چهار
هجری شاه فلک شکوه در توسن [illegible] [illegible]
شهر موجب ملازمت حضرت [illegible] امرای [illegible] و سایر
واحدیان و برقندازان در موکب سعادت [illegible]
القصه [illegible] و هوکهری از روز [illegible] شاه [illegible] اقبال [illegible]
ملازمت [illegible] اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار
بصیغه نذر و هزار مهر و [illegible] هزار روپیه برسم تصدق گذرانید
آنحضرت فرزند اقبالمند را [illegible] عزت گرفته بنواز
خاص اختصاص بخشیدند بعد از آن بخشیان عظام رکن [illegible] پیشگاه
اقبال [illegible] ناصیه اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند و هم
کمر بندان بارگاه عزت و توپچیان بهرام صولت اوراق [illegible] جرگه
دست [illegible] بقدم السلام ساختند القصه شاهزاده بلند اقبال
بخلعت خاص مشتمل چارقب مرصع و تسبیح مروارید گران بها و
یحاق بازین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن
[illegible] بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر

منت بیداران و بنده های پسندیده بخدمت حضور پر نور سر
بر افراخته نوازشی کام دل یافته جمیع صحیح خاطر خرسند آزادان
صحرا نورد از لوازم فرمانروایی و مراسم جهانگشایی بود گردانید
هر روز بعنایت تازه از اسپان تپچاق و عراقی و اهوار و فیلان مست
صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات افزون
میفرمودند و بی اغراق از نفایس و نوادر که هیچ جشنی بآن کمال و
مرحمت نشده باشند [illegible] پانزدهم شهر
هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب جهانتاب ببرج حمل روی داد
و سال دهم از جلوس مبارک آغاز گردید در جشن همایون اعتماد الدوله
بمنصب شش هزاری ذات سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و
نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره می نواخته
و این عنایتی بود مخصوص که زبان قلم از اعتلای نورجهان بیگم و
ارتفاع شان او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کارنامه
بدیع دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نیارد گفت فی الجمله
گریا این شغل کفایت کند روز دوم اصفهان [illegible] مبارک [illegible]
یک لک روپیه از نفایس و نوادر اتفاق افتاد منصب [illegible]
هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کنور [illegible]

پنج هزار بداست و ... سرافرازی یافت ... [illegible]
قدر منتظام کرده بودند موقت ... [illegible]
اختیار نوکری ... [illegible]
روزگار ... مطیع و فرمان ... [illegible]
نصب شاهزاده بلند اقبال ... [illegible]
این فتح بنام نامی و القاب ... [illegible]
رقم زد ... اینها قولی از فوائد ها آید در ... [illegible]
در ملکوتی ولایت ... چون بخت سلطانی ... [illegible]
آصف خان ... الا که ... رنگ ... [illegible]
فرح بخش دو دمان ... سلطان ... [illegible]
ساختند درین ایام از عرضداشت ... [illegible]
جامع جلال شاهنشاهی رسید و بنابر ... [illegible]
فرامین مطالعه شرف ... و یافته ... در عرض ...
ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه هوش ...
برسید ایجاز و اختصار آنکه خانقاه ... پیشی در یکی از خانقاه
کشمیر مدت چهل سالی ... بود سالی ... از آنکه ... و ...
... از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان

ایشان پسندید در گوشهٔ این خانقاه آمده و بسیار زندانی نهاد
بعد از آن اجازت دادند چون مدت بود که سپری شد و هنگام
رحلت نزدیک رسید به دوستان و عزیزان خود گفت که پنج روز
امانتی بود به من سپرده سبکبار متوجه سفر آخرت می‌شوم آنگاه
یکی از مخصوصان معتقدان خویش که از قاضی‌القضات تبریز
تعیین فرموده بود گفت که حضرت مرا به قصد تکلف بدیه نموده
حاضر باشد [illegible] و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است
[illegible] بیشتر از من چیزی خواهی گرفت و دیگر چیزها که در
بساط داشت بنا بر آن قسمت نموده امروز پنجشنبه بحمام
درآمد [illegible] روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده به خانقاه
درآمد متفحص احوال ایشان شد و در حجره را البته خادم می‌برد
می‌آید کیفیت حال از خادم استفسار می‌نماید او می‌گوید که فرموده اند
که تا در حجره نشود و نگشاید و بعد از ساعتی احوال من بگیر قاضی زاده
زمانی توقف می‌نماید تا در حجره وا می‌شود و باتفاق خادم به درون
می‌آید می‌بینند که متوجه قبله نشسته جان به حق تسلیم کرده
در آن روز غریب شورشی در شهر افتاد و از وضیع و شریف و آشنا
و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد و از غریب

اتفاقات

اتفاقاتی که در بعلاپساخ گشت سندل بر سنگه و گوبند
است در مستقر خلافت تفصیل احوال آنکه بسبب
نگاهداشتن فیلان راجه سورج سنگه برادر مالدیو مهتر و بیست
شاهزاده عالمیان سلطان خرم همشیره الپ ل بعد معاملم
وجود نداشت راجه سورج سنگه وکیل داشت گوبنداس نام
معاملات معتبر دکوپال داس برادرزاده راجه را بعد از
کشتن طول داشت از چند سال گوبنداس
بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه
بانتقام برادر گوبنداس را از هم بگذراند چون راجه باو عنایت
مفرط داشت و مدار دولت راجه بر وی بود ازین باز خواست برادر
غافل گذرانید کشن سنگه از اغماض راجه استغفا داشته نمود
بالفعل در فضای سینه اش [illegible] فرو بجهد در انتهاز فرصت
بود تا وقتی که حضرت شاهنشاهی بر کنار پهکر تشریف بوده
در آنجا توقف نمودند قابو یافته کرن نام برادرزاده خود و دیگر یاران
و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نموده باین حرکت
پیش از صبح صادق سوار میشود در فضائیکه راجه و ملازمان او
فرود آمده بودند میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته

[illegible]

بر سر خانه گوبند است که متصل منزل راجه بود [illegible]

و خود را [illegible] سوار می‌ایستند [illegible] پیاده شده بودند اندرون

خانه گوبند است می‌آید چند نفر از [illegible] جیوبان [illegible] قطب

محارست به اطراف خانه گوبند است بیدار بودند در شب

می‌گشتند در [illegible] زد و خورد و شور و شغب گوبند است بیدار شده

بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر برداشته از یک طرف خانه

بیرون می‌آید تا خود را به مردم پیش رساند در کیفیت حال واقف گردد

در بین شور و شغب و آشوب به نظر مردم کس [illegible] که در طلب اسفندیار

گشته در می‌آید فی الحال او را [illegible] از هم [illegible] چون [illegible]

کشتن او خبر [illegible] از [illegible] اضطراب [illegible] شده

خود از اسپ پیاده شده با اتفاق [illegible] دویدن [illegible]

در می‌آید هر چند مردم از [illegible] مانع می‌آید التفات [illegible]

نمی‌نماید در این وقت راجه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه

برآمده بر در حویلی می‌ایستد و مردم از اطراف [illegible] به هجوم آورده

خود را به راجه می‌رسانند و راجه [illegible]

پیاده شده [illegible] لشکر [illegible] آمده بود [illegible] چند مردم

راجه [illegible] [illegible] داشتند [illegible]

بسر و همت کشن سنگه از زخم تیغ میرزا مجال ایستادن نیافته و کرن
لاور سلطان داود بهادر گریخت بقتال پیش سنگ و کشن سنگه نیز نفت
زخم و کرن بادشاه بلو سنار خصم رسید او و بعض نیز از
کوشید اسپ کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را با سپاه
رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه
کشن سنگه تنها سوار گرفته در جنگ کمان تا شش جهر دیگر
در آن آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین
بقتل رسیدند شش دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر
از جانب کشن سنگه و از حافظ و قایع ... نویسان ...
مقتول گشتن صفی میرزا السنه مهین فرزند شاه عباس صفوی
به تیغ ستم پدر با جهان و بیان این سانحه بر سبیل ایجاز
و اختصار آنکه شاه مذکور از جانشین خود اندیشه بیجا می
متوهم بود تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان
بهبود نام غلام ترک را اشارت میکند که صفی میرزا را بکشد
و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال ... و
جهان ... هجری وقتی که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود زخم سیخکی
کارد تش بانجام میرساند و بسیار ... جنگ ...

وکلای اقبالی بعرض [illegible] بالا [illegible] رسانیدند که اجازت
گرفته تجهیز و تکفین بردارند تا آنکه شیخ بهاء و ولد شیخ محمد [illegible]
آن [illegible] بود و رضا دهید باستصواب تمامی دوست خویش و فرزندی شیخ
محسن اولاد لطف بیانی اظهار فرمایند که در [illegible] [illegible] سعید
بر لب آب گشته [illegible] آگرا اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده
در جای مناسب مدفون سازند شاد رخصت [illegible] فرمایند شیخ
پس از تجهیز و تکفین نعش او را به اردبیل که مدفن آبا و اجداد او
است متوجه شد و درهمین ایام میرزا [illegible] پسر خلیل الله [illegible]
که قبل ازین به درگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف
آمده دولت زمین بوسی دریافت و بمنصب هزاری [illegible] و
چهار صد سوار سرافراز شد در اواخر سال [illegible] از جلوس اکبر
خبر فتح شاه نواز خان خلف خانخانان [illegible] [illegible]
مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این اجمال آنکه [illegible]
از سرداران سپاه دکهن مثل آدم خان و یعقوب خان و [illegible]
کهنه و دیگر [illegible] [illegible] از خنجر رنجیده در [illegible]
بالا پور بود [illegible] آمده شاه نواز خان را دید [illegible] شاه نواز خان
باقسام مردمی و دلجویی آنها کوشید هر یک را درخور قدر و منزلت [illegible]

نقد و جنس

نقد و جنس و اثاث بیت شد کلها ...
از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم مخبر ... فیروزی ...
رسیدن خبر محلدار خان و التجا ...
سروران محمد نظام الملک قابلیت ...
شاه نواز خان مخالفان را شکست داد ...
نام نیک محمد جادات ... و روسیاه را ...
آن ... بلند بر لشکر ... الاست ...
ست ... بکی معمور بود موافقت ... مر افضل بیگ شاه ...
رزم طلب کردید تا آنکه مسافت پنج ...
بجعفر خان بد نسب از ... لان کار دیده ...
جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او سپرده بود ...
میدان جنگ در جای قرار دلو که ... در ... داشت ...
از عدل ... و جمعی از جوانان تیرانداز موشکاف را مقرر داشت ...
آب ... همت افسرده لشکر مخالف به تیر جانستان ...
روز دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداخته بعد ...
نمایان گشت و از طرف غنیم ... بان کاری و ...
روی هوا از دود و شرار ... غلامان ...

وجمعی که با نهایت اعتبار کلی داشت انتخاب نموده از افواج [illegible]

جلو انداختند و جمعی ترکتازی تا لب رسیدند بجهت فرود آمدن و جمعی [illegible]

هجوم شد از هر طرف جوانان انجمن بجایگه تیر گشتند و سواران بسیار

تیر و خدنگ بخاک هلاک افتاد و هر تیر با اسپ سپهر سپید چون اکثری

[illegible] باری بود چراغ باشد سوار خود را بر زمین انداخت

بالجمله از انطرف هیچ سلاح کارگر نشد و از هر طرف در بر ایشان

بلا بر خاک فنا می‌غلطید و جمعی که در عقب بودند احیای مردم

پیشتر [illegible] بر جا ماندند مقارن اینحال دار الخلافه با نهایت

فوج [illegible] از آن [illegible] کشته [illegible] کشتگان [illegible] رانده جلو انداختند

و از [illegible] فوج مقابل [illegible] ساختند و افواج را پراکنده ساختند

با فوج غول [illegible] چون [illegible] در فوج غول [illegible] افسرده بود

[illegible] قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران

[illegible] کردند که دیده نظاره از مشاهده آن خیره ماند و از [illegible]

[illegible] افتاد و [illegible] تیره بخت تا بمقام [illegible] و راه ادبار

از غلبت [illegible] آن تیره بختان [illegible] بهار رسید [illegible] جان

[illegible] دریا [illegible] تا وقت [illegible] که زبان خواب [illegible]

[illegible] بود [illegible] کروه مسافت تعاقب [illegible] کشتگان [illegible]

را به شیخ میر رفیع بر خاک ... اخت ... وجهی ...
و اراده حرکت نمود و بقیة السیف ... متفرق گشته جلو
کشیده بجا و مقام خویش معاودت نمود ...
... الان هست چنانکه ...
احسان ... تصرف اولیای دولت قاهره ...
سرداران فوج مخالف زنده بدست آمدند و کشته ...
و شمار نیست روز دیگر لشکر منصور فتح ... فوج نمود بجانب ... جا بود
آن سپاه ... افتند و اکثر از آن تیره بختان ...
همانجا اسیر کردند و روزی چند توقف کرده عمارات ...
آن ... را سوخته و ریخته با خاک تیره برابر ساختند و بنا ...
بعضی امور که تفصیلات در این مقام باعث تطویل کلام ...
نمود لشکر ... فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی ...
بر منصب شاهنواز خان و دارا ... و دیگر امرای رفیع الشأن ...
بانواع مراحم خسروانه سربلندی یافتند
روز یکشنبه غره ماه ربیع الاول سنه هزار و ...
هجری ... از ... حوت ...
باشند ... از ... اکنون ...

جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها گذرانیدند از جمله میر
جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور کار نموده بود
بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زرد نشانده بود
در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام
یاقوتهای فرنگ و الماس و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ
مرصع ساخته بود مقیمان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند از مفصلی
که منصب چهار هزاری ذات و ده هزار سوار داشت باضافه هزاری ذات
دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار برافراخت و رستم خان دکنی
در خور پایه خویش بانعامهای لایق اختصاص یافتند درین روز
بالتماس شاهزاده عالمیان شاهجهان لعلی برسم پیشکش گذرانیدند
در غایت صفا و لطافت مقیمان شصت هزار روپیه قیمت کردند
و درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار
بود بیست هزاری ذات ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین
بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که
شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزدی متعال
پیوست روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور واهب العطایا
بشاهزاده سلطان خرم از صبیه قدسیه آصف خان فرزندی اقبالمند کرامت

فرمود

عرض حضرت [illegible] ساختند [illegible] الا [illegible] اساس [illegible] محروم

گردانید [illegible] در بعضی از ولایات هندوستان [illegible] ظاهر

و رفته رفته شد [illegible] عظیم [illegible] آغاز [illegible] پیدا [illegible] شد

القصه [illegible] خلق [illegible] بود از [illegible] هند [illegible]

آنکه [illegible] بیابان [illegible] آب [illegible] اطراف [illegible]

از [illegible] قصبات و پرگنات [illegible] معدوم ساخت [illegible]

[illegible] که [illegible] برآمده [illegible] سوخته [illegible] و دیوار [illegible] مردار [illegible]

[illegible] خانه برآمده [illegible] صحرا [illegible] جا [illegible] جان [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] مردم [illegible] پرداخت صحرا [illegible] عدم [illegible]

و اگر [illegible] دست [illegible] با اموال [illegible] جان [illegible]

نبودی [illegible] بود [illegible] شده بود [illegible] خانها را [illegible]

بودی که ده کس و بیست کس می‌مردند و از تعفن آنها همسایه [illegible]

آمده [illegible] و خانها را [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] جان [illegible] آخر [illegible] گشت [illegible] شدت عظیم

[illegible] ساخت [illegible] که [illegible] فوت [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] خورد و مردم [illegible]

آن کار چون دیر جا مانده بود و هندوستان بی صاحب ملک
اهل سپاه خالی نمانده که هشت سال مجتهد در ممالک بیع شده و
سایر بود ایلچی بود میرزا محمد رضا بیگ مشعلچی که قدیمان از محرمان
شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی‌گری
آمده ملازمت نمود روزی در تقریبات از هر جا پرسیده سخن
سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا پسر کلان شاه معلوم
نشد و مدتیست که این عقده در خاطر جا گرفته است محمد رضا
عرض کرد که چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت
و فرط ضلالت قصد شاه دارد بر طبق آن آثار و علامات
هویدا شد و زندگانی بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شب
دو جا و سه جا تغییر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی نموده حکم
بقتل او فرمودند

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی نشد با وجود
امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزینه بیشمار و دیگر مصالح
ملک گیری را مستعد و فرصت افتتاح این عقده بکلید تدبیر
او متیسر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهان کشا را

شاه جهان

شاهجهان را که [illegible] [illegible] و [illegible] سلطان
بدوام اقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
والا اختر که از بطن حضرت صاحبقران [illegible] [illegible]
بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند [illegible]
ومنصب آنحضرت بیست هزاری [illegible] هزار سوار [illegible]
مقرر گشت و چار قب مرصع و دو فرد [illegible] [illegible]
کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع [illegible]
وفیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع با پردله گران بها که
یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان
و مرصع آلات بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم [illegible]
گرامی [illegible] [illegible] [illegible] خاطر اشرف [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] [illegible]
بخشیدند و لعلهای قیمتی و زمردهای [illegible] داشت یک لک روپیه
قیمت آن بود التفات فرمودند و در دوشنبه نهم شوال
مطابق [illegible] ماه مبارک [illegible] فیروزی [illegible] صوب [illegible]
[illegible] سعید الله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا [illegible]
مراحم [illegible] اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والا قدر

بعد ازین سعید قیصر اقبال نامه بخدمت جهانگیری و منصب
هزاری ذات و خلعت و فیل و اسپ سرافراز یافت و حکم شد که بهادر
مسیر را سپرده شاهزاده پرویز سالار برهانپور روانه الهٰباس سازد
دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در همان صوبه تنخواه نمایند
و روز شنبه غره ذی قعده سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق
و یکم آبان ماه الهی سال یازدهم از جلوس جهانگیری بحضرت
معسکر منصور صوب مالوه اتفاق افتاد و روز دیگر شاهزاده خرم بسعادت
مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس را
از جنگل گرفته و سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر
و بر سر سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معاودت
نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریادکنان در
پیش خیمه مخانه بالا بر داشته و وحشت آمیز
در تسخانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از ساعتی حکم شد که سارسان را
هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آوردند از دیدن بچها بی تابانه
بگمان آنکه شاید بچها را تنها یافته باشند جنبش از روی خود برلب
بچها نهادند بچها بال‌ها در میان گرفته بیال تزوق پرواز کنان
حمول شد بعد از موافقت و محبت سارسی با جفت خود نقلهای

غریب بر زبانها جاری است از جهد تمام نوشته اند محمد قمر بهاری
که از اوقات یکی حضرت جنت مکانی بود و در خدمت آنحضرت
اتفاق افتاد که روزی بشکار رفتم ساروسی دیدم
به بندوق شکار کنم قدم چند پیشتر نهادم باز قصد
به بندوق زدم اصلا از و حرکتی پدید نیامد
هیچ وحشتی ظاهر نشد با خود گفتم که بیمار است بعد از آن
رسیدم بالیش گرفته استادگی کردم بنوعی سبک بود که تو
... گوشت در تمام اعضای او نیست ... قسم
برداشته افتاد و جان داد چون تحقیق کردم در سینه او
افتاد گوشت و پوست ... بود در جای ... بود استخوانی
از ساروس مرده یافتم که از زبان برداشت ظاهر شد که
جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و از عالم ...
خاص و عام است در اقبالنامه ... امر محسوس ...
حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی
از خواجه سرایان حضرت بچه گنجشک صحرائی گرفته آورده مادرش
فریادکنان همراه آمد خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده پنجره
از خود دور تر گذاشت ... صحرا میرفت و دانه چند

خود رفته می‌آورد و باز بچه پیش خود آب رو باز بصحرا می‌رفت از دور
چنین گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادر کشتی [illegible] دنبال همراه
و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره می‌نماید چون انجمن بسیار
بحضور خود طلب نمود آن بچه را بدست خود بگیرد با پرستار او
آمده می‌شنید پیاپی آواز فریادکنان آمده بر دوش [illegible]
و در آخر لیل تا پایان بسر دست آنجو جبه سرا به پهلوی بچه رفته
نشست و بهمین دستور تا چهار منزل همراه لشکر می‌آمد تا بچه قوت پرواز گرفت
پروازکنان همراه پرید چون جمعی بسیار از اعیان نظر قریب الوقات [illegible]
گیتی ستانی اعلیحضرت شاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم مجدد و سعادت را با
اتفاق اعیان را با تقدم اخلاص بسعادت مند شتافته دو منزل را در واپس
باستیلام عتبه خلافت مبادرت نمود تقدم مراسم [illegible] و مراسم
زمین بوس سعادت گشت پنج زنجیر فیلان با [illegible] اسپی [illegible] از جواهر
و مرصع آلات بطریق پیشکش بهر و صد [illegible] اسپ گزیده
تتمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر
مرصع و اسپ عراقی و ترکی و فیلان [illegible] دار سربلند ساخته رخصت
انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را با محمد [illegible] را خلعت
عنایت شد و قرار یافت [illegible] با هزار و پانصد سوار در [illegible]

ملازم

مالوه از کتاب منتخب [illegible] شد [illegible] بیست [illegible]
موافق سالک [illegible] از [illegible]
کهنایچ جانه الفاق [illegible]

مالوه از اقلیم دوم است [illegible]
دویست و بهشت [illegible]

کم نیست [illegible] زمین حاصل [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
مالیست بغایت خوش [illegible]
هوایش باعتدال [illegible] است [illegible] قلعه
از سنگ [illegible]
[illegible] است [illegible] در سالی دو مرتبه [illegible] در اول
دوم در ابتدای اسد [illegible] و بیست و چهار
[illegible] هفت لک [illegible] جمع این ولایت است [illegible] مالوه
بیست [illegible] سوار [illegible] قلعه ماندو [illegible]
ساخته بود حقیقت [illegible] تا حال [illegible]
دوم اسفندارمذ ماه [illegible] جلال [illegible]

... صادر ... بلاد ... ناسی مرتاضی العرض سپید

نمود ... بملاقات او رغبت فرمود تا شرح احوال ...

اشترم است نزدیک معموره ... در کوه ... آباد

دوشنبه واقع شد در ... سوراخی ... کرده ...

سوراخ که راه در آمد و برآمده است ... [illegible]

... نمود ... حیرت ... ضعف ...

... در آمد ... خود را دراز ساخته ...

... وقت ... بهمین دستور بالجمله حیرت افزای

... است ... که در زمستان و هوای ...

... درجه که ... خود را

... در زمستان آتش و نه در تابستان باد ...

... آمده ... ازین ... آب خوردن ...

... صاحب ... و فرزند باشند و ...

... قناعت ... اختیار کرده در روزی یک مرتبه ...

... نفر از آن هفت نفر در آمد ...

... خوردن ... [illegible]

... خانه ... [illegible]

بنظر در

بجمیع [illegible] و فضایل طولی و صنعتی و ولادتی واقع شد و با شیوه فنون
[illegible] و [illegible] با [illegible] بیت بر وضع چند فن [illegible]
علم بیانست که مراد از علم تصوف باشد [illegible]
[illegible] والعبارات این دو بیت علیم [illegible]
[illegible] دست [illegible] راست [illegible] چنگ [illegible]
نامی و سینه چنگ بود العضو [illegible] زاری [illegible]
بدست و [illegible] بادم سرو چشم گریان [illegible] گفت [illegible]
کثیر از اقسام این فرهنگ بدایع [illegible] حقیقت در سلک نظم
کشیده [illegible] شاهی دیدم از جهان رسته [illegible] جهانیان
[illegible] دل [illegible] چرخ [illegible]
دوروده در تنگ خانه چو [illegible] است تیره و تنگ درش از [illegible]
تنگ تر بینی [illegible] عالمی دگر بینی عالمی آراسته [illegible]
[illegible] دیده [illegible] سر [illegible] فارغ از کلام و [illegible]
[illegible] وصف [illegible] خورشید [illegible]
سایه [illegible] جهان [illegible]
حضرت [illegible] حقیقت [illegible] شریف [illegible]
[illegible] مصطلحات تصوف [illegible] اسلام

بطریق تصوف خود تعلیق ناموز نموده که صاحب این مقام است
ماهی گویند بعضی تاریخ [illegible] در بیست و هفتم اسفندارمذ ماه
الهی مائه و هفتاد و دو در کهسار [illegible] کوه کردید میر عبد الکریم حبیب چلبی
شرف اقدس عمارات سلاطین ماضیه را مرمت [illegible] خواد [illegible]
مجدد السمهمها خوش و عمارتهای بهار والکشی از حجر و گل [illegible]
[illegible] ولعه مستحسن [illegible] قریب صورت بسته باشند [illegible]
بر فراز کوهی واقع شده و دوران دوازده کروه بمساحت در آمد
در ایام برشکال خوشی هوا و روح افزائی مقامیست درو
شهر و دیه اکثر در میان بالا است خصوصا گل حنائی
[illegible] بهار [illegible] یاسمن [illegible] رنگین [illegible] تخمها
در قلب الاسد بمرتبه سرد می شود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
روزها احتیاج بادزن نیست آثار سلاطین ماضیه در ماند و بسیار
از جمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی و [illegible]
عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدیکه مدفن سلاطین خلجیه است
مناره زیر سنگ در غایت اندام و موزونی متصل گنبد خانجهان
که وزیر هوشنگ بود محمود نام [illegible] است [illegible]
و مشهور [illegible] از بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را

[illegible] بحضور [illegible] رسیده [illegible] سعد [illegible] سال [illegible]
محمود [illegible] سلطنت [illegible] در مدت [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] محمود [illegible] در آنجا [illegible] جمع [illegible]
حاکم [illegible] محمود خلجی از جانب [illegible] رسید تا [illegible]
[illegible] خود [illegible] لشکر [illegible]
مستقر دولت خود [illegible] بعد از فوت
محمود بیگره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات
جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده
بمندو مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بملتان کشیده [illegible]
و تاراج نمود و عمارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی [illegible]
داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت او
بالجمله بعد از فوت سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در
بیست سالگی جانشین پدر گشته بنوازش امرای خود ظاهر ساخته
مدت سی سال لشکرکشی کرد و در خدمت پدر خود بلوازم [illegible]
و جانفشانی گذرانیده ام [illegible] که نوبت سلطنت [illegible] رسیده [illegible]

الوقت ملک ... [illegible] ... خود و صد ... [illegible]

کرد سلام مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود

و ستوران ایشان از ترتیب ... [illegible] ... جمیع ... الصناف از

و ارباب صنایع و حاکم و قاضی و کوتوال را اهم فرقه ... [illegible] ... انتظام

شغلها و کارها ... [illegible] ...

جهات شغل ... [illegible] ...

یکنیزان آنچه خدمت معین ... صاحب ... [illegible] ...

بالتماس علوم ممتاز ساخته بود و بعضی را حرفها و کارها آموخته

بشکار و سوار ... [illegible] ... آنچه خانه ... داده

جانوران شکاری در وجه ساخته با زنان ... [illegible] ...

سیر و شکار خوش وقت می بود القصه ... [illegible] ... سالها

امان ... چنانچه قرار داده بود ... [illegible] ... سوار ...

نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس ... [illegible] ... شنید

... [illegible] ... نصیرالدین نام ... خلف

پدر را دو بار زهر داد هر بار زهر مهره که با خود داشت دفع آن نمود

بار سیوم کاسه شربتی زهر آمیخته خود بدست پدر داد ...

پدر چون اهتمام او درین کار دید ... زهر مهره را از بازو گشوده ...

... [illegible] ...

انداخته آنگاه جبیر ... [illegible]

رسیده در این ... [illegible]

در حالت آن ... [illegible]

دو خنجر با خواص سلیم ... [illegible]

و حیم ... گرفته ... [illegible]

و گنبد مذکور قبر خاقان سلطان ... [illegible]

الدین پسر محمود سلطان ناصر الدین ... [illegible]

پسر غیاث الدین ... [illegible]

او اسکندر زوال اسلامی ... [illegible]

آمده ... محسوس ... [illegible]

ازند و استخوانها ... [illegible]

با چند استخوان ریزه پوسیده ... [illegible]

جوان بخت از دریای ... امرای ... [illegible]

و بندهای درگاه که در ... [illegible]

حسب سعادت ... [illegible]

سال ... [illegible]

تا حرم ... الفان ... [illegible]

[illegible] افضلخان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible]

خانخانان [illegible] فرمان [illegible] جهانگیر [illegible]

عالیشان شاهزاده [illegible] آداب تسلیمات [illegible]

[illegible] فرمان پذیر [illegible] که عالی [illegible]

اولیای دولت [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] سامان [illegible] مصحوب [illegible]

[illegible] درگاه والا [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] جلال [illegible]

شاهزاده [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربیع الاول سنه هزار و [illegible]

[illegible] افلاک [illegible] شرف حمل

[illegible]

تحویل حمل ... سال ... در سنه ... [illegible] ... بالوس ...
... در ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قوی ... [illegible]
... [illegible] ... فرمودند ... [illegible]
باعرضه داشت شاهزاده طهماسب ... فتح ... [illegible]
با استیلام ... [illegible] ... مضمون ... [illegible]
جمیع ... [illegible] ... خدمت ... [illegible]
... [illegible] ... متعلقه ... [illegible]
سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشته ... قلعه‌ها
حصینا بتخصیص قلعه احمدنگر ... [illegible]
نورجهان بیگم ... جلال ... [illegible]
... [illegible] ... در این ... [illegible]
بخطاب ... [illegible]
مرحمت فرمودند ... [illegible]
... [illegible]
... دولت ... [illegible] ... خطاب ... [illegible]

فرزند ما با بابت بفلک سوده حاکم شد که العبد الکریم مرتبه بیان
عطا نموده و قسم در فرامین جهان مطاع بعضی را با پراینده عزت ولایت دکن
سازند و اینچه بیت نسبت که نسخه نقل خاص به عنوان فرمان
قسمت شود بعد [illegible] سعد الله باشی شاه عزم به فرزندی با [illegible]
عالم با حمید فرمان عاطفت عنوان العبد افضل خان [illegible] رسید
پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی و [illegible]
و پنجاه هزار لعل نفیس و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف
نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود
مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین
پناه ساخت و یک لک روپیه افضلخان و دو لک روپیه راجه
بکرماجیت تکلیف نموده مقرر داشت که افضلخان پیشکش ارسال
[illegible] راه و راست به پیمایش نموده بود راجه بکرماجیت با حمد نگر رفته
قلعه [illegible] با سایر پرگنات بالاگهات که از تصرف [illegible]
برآمده بود متصرف گشته احمد نگر با جنجر خان و [illegible]
[illegible] خان [illegible] هر محلی [illegible] که از [illegible]
تعیین شده بود تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آنحدود پرداخته
متوجه قدم بوسی آستان گردید و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که

از بیز

و جنسی که از وجه لعلی قیمت بوران که برده تنگالک کشیده بود و دو لک روپیه
قیمت آن است مخصص سده مبلغی سه چهار لک پیاده الماس نموده
و پیشتر از این بعلت مذکور ساله بیست و دو نفر از بیست هزار حصه
اقطاعات از بدرقه عالی و الوار بسیار دیوان بخشش عنایت بیست روپیه
میر ملک که بخطاب معظم خان سرافرازی داشت چهار دو دو رس بیست هزار
بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک است و اوست بوده است از جواهر
مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تجاق که قیمت مجموع آن به
پانزده لک روپیه رسیده روانه درگاه حضرت جاه کردید و به یک لک
نام بود با مبلغها از نقد و جنس که خدمتگاری نمود و چون فرستادها
حضرت جهانبانی که عرض ساطع شاهزاده والاشکوه تیپ شهای بیجاپور
و گلکنده دارا با حجاب عالیمکان قطب الملک بدرگاه سلاطین پناه
رسانیدند و خاطر اشرف شاه والاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکهن
بالکل فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر به سالار
خانخانان تفویض فرموده شایسته خلال سپه سالار که در حقیقت خانخانان
جوانست با دوازده هزار سوار موجب دو نسلی پیشه ضبط ولایت مفتوحه
و محالات بالاگهات مقرر داشته و هر چه سال به جاگیر امرای صاحب
جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکر که در موکب اقبال سعادت پذیر بود زندگی هزار

را بموجود هفت هزار ... بالا در صوبه دکن [illegible] نگارش یافته

روز مبارک شنبه بیستم مهرماه الهی سنه دوازدهم از جلوس معلی

یازدهم شهر محرم سنه هزار و بیست و شش هجری شاد و باد بسند

ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و آن فرزند سعادتمند بملازمت

عالیقدر مبارک و فیروز نصیب رسید و بعد از ادای مراسم

کورنش و تسلیم و آداب پایین نشین بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت

و فرط شوق بی‌اختیار از جای خود برخاسته قدم پیش نهاده

در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه آن جانب در آداب فروتنی

مبالغه شد از آن طرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم

نشستن فرمودند و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود

درین روز یکهزار مهر و یکهزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه

برسم تصدق و صندوقچه از جواهر مملو نفیس عجایب الوقت معروض و صید

فیل سرناک ... که سرحلقه فیلان پیشکش عادلخان بود بنظر انور

درآوردند آنگاه بخشیان عظام اشارت شد که امرائیکه در خدمت شاهزاده

ممالک‌ستان سعادت پذیرفته‌اند بترتیب منصب بملازمت نمایند نخست خانجهان

زمین بوسی نموده هزار مهر نذر و یک پاره از جواهر و مرصع آلات بصیغه

پیشکش معروض داشت پس عبدالله خان سعادت سجود دریافته

صد مهر و صد روپیه گذرانید و بعد از آن مهابتخان بهادر
آستان بوسی بهره سعادت اندوخت صد مهر و هزار روپیه نذر
نمود و یک زنجیر فیل و مرصع آلات پیشکش ...
مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از آن
داراب‌خان پسر خانخانان و سردار خان ...
عرب و ... و معتمدخان بخشی ... اقبال ...
افغان و داود ... سعادت زمین‌بوس دریافتند
بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار
نواب قدسی القاب مرحمت شده بود و چون ...
عزیمت برافراشتند خطاب شاه ... ضمیمه ...
بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار
و خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس
این جشن نشستن آنحضرت صندلی متصل تخت ... نهاده باشند
این عنایت مخصوص شاه فلک شکوه بود از زمان ... صاحب قران
علیه ... خلعت با چارقب زربفت و
دو ... شمشیر مرصع و خنجر مرصع
... خود ... جواهر ...

برنگ مرصع

فرو فرستاد سپاس در روز التماج حسب الحکم جهانگیری نثار فرموده
فرزند و جا ملازمان بموجب رتبه بادرست العزت
والده [illegible] زمینداران مالک بنگاله نو رسید بحضرت سعادت
یافت و در ایام توقف [illegible] فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران
کوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ نیروی اقبال
تادیب بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از جانداران
زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از جانیا [illegible] مجموع نود زنجیر فیل و سه لک روپیه
برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور رسیدند و بعد از
روزی چند که شاهجهان بخدمت اعلی قدر پیوسته نورجهان بیگم
جشنی ترتیب نموده خلعتهای گران بها با نادره کلکیهای مرصع [illegible]
نفیس ارا بود و سرپیچ مرصع با جواهر نادره و دستار باطره مروارید
و دو [illegible] زین مرصع و دیگر مطلا ساده داشت و فیل
اول [illegible] ماده فیل [illegible] جوان بخت گذرانیده و هم چنین شاهزادها
والا شکوه و اهل حرم تقوزهای [illegible] باقسام [illegible] تکلف فرموده
بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمده [illegible] چند روز [illegible] شاهزاده
بلند اقبال شاهجهان بنظر گذشته [illegible]
[illegible] نوزده [illegible] باشند [illegible] بوده

ابناء

اتباع حضرت ... بیگم بود که ... قسمت محمد ...
و انعام اعظم او ... ساده ... پیشکش ...
دیگر ... هزار روپیه ... هزار ...
... فرمان ... فیل ...
و دیگر ... و از ... مرتبه ... پیشکش ...
سوای آن ... روپیه به نورجهان بیگم و ... هزار روپیه بیگم
بیگمان گذرانیدند چون بعرض رسید که خاندوران پیر
شده و تاب ... و موازی که لوازم ... کابل است ...
مهابتخان را خلعت و اسپ و فیل خاصه عنایت نموده صاحب صوبگی
کابل فرستادند و مقرر شد که ... صوبه ...
خاندوران ... شد

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب بود و هرگز تماشای
شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمداباد
استماع افتاده بود بر خاطر جهان آرا چنین تقاضا نمود که سیر احمداباد و تماشای
دریای شور نموده هنگام مراجعت در هوای گرم شکار فیل
در ... شکار کنند ... از دار الخلافت اکبراباد بایستی ... ایشان
همایون حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان ... اکبرآباد

ساخته در باره دهم آبان ماه الهی موکب اقبال بعزم [illegible] ملک
گجرات نهضت فرمود [illegible] روز نامچه [illegible] وقایع [illegible] بعرض رسید
خانه ابراهیم قلی فرزند [illegible] دو دختر [illegible] از بطن [illegible] توأم [illegible]
تا کمر بهم متصل بودند اما سر و دست و پای هر یک علیحده [illegible] زنده ماندند
فوت شدند روز جمعه بیست [illegible] ماه سال دوازدهم از جلوس [illegible] اشرف
ساحت دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم
بندر کنبایت که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافته متصل
بندر مذکور غرابهای بسیار آراسته بنظر همایون در آورده آنحضرت
[illegible] در غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرمودند
بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد
ارتفاع یافت و روز بیست و چهارم کنار تالاب کانکریه که در سواد شهر
واقع است محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید و بیست و پنجم
معمور گردید [illegible] مزار شاه عالم در [illegible] واقع بود [illegible] روضه
متبرکه در آمده فاتحه خواندند [illegible] یک لک [illegible] بصرف عمارت این مزار
فایض الانوار شده باشد [illegible] مخدوم جهانیان
میشود و مردم گجرات [illegible] اعتقاد بحضرت شاه است میگویند که
از حضرت شاه عالم احیاء اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه [illegible]

از بطن یک

از بعضی آقاهی واقفند [illegible]

بند کلیسب سید محمد [illegible]

واز سبیل [illegible]

از سا بحجات [illegible]

بانی حیات پدر [illegible] فرزند [illegible]

ازین جهان فانی العالم جاودانی [illegible]

[illegible] احمد آباد [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] بازار [illegible]

لیکن دکانها [illegible] وسعت [illegible]

ستون دکانها بغایت [illegible]

درین وقت ولایت گجرات [illegible]

از [illegible] داشتند [illegible]

واز نهایت تا احمد آباد بیست [illegible] یک کروه بانی شهر احمد آباد سلطان

[illegible] است مسجد درمیان بازار [illegible] نهایت [illegible]

مشتمل [illegible]

واقع شده مقبره سلطان احمد که [illegible] ودران [illegible] سلطان

[illegible] محمد [illegible] آسوده اند [illegible]

ست و سه ذرع است و عرض هشتاد و ... ذرع و در ...
آن ایوان ساحت ... بعرض چهار ذرع و ... پا و پس صحن
مسجد از خشت تراشیده و ستونها از سنگ ... مقصوره
... سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ...
... مقصوره بمقدار ... و محراب و منبر از سنگ ...
... و مناره کار از سنگ تراشیده
... اندام نقاشی و نقاری کرده اند و ...
... مقصوره جدا کرده از میان ستون
... سنگ ... اند ... تا سقف پنجره سنگ رسانیده
پادشاه با مخصوصان و مقربان خویش ... بالا رفته ادای صلوة نماید
و انجا را ... است ملوکخانه گویند و روز دیگر حضرت
شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت
بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفای شیخ محمد غوث اند لیکن
مرشد ... مباهات ... شیخ وجیه الدین
برابر ... و ... شیخ محمد غوث
شیخ وجیه الدین بفضایل ... و کمالات معنوی ...
... شیخ محمد غوث که ... بود ... وقت شیخ وجیه الدین

گفت که شما مستعد رعایه امر شیخ [illegible] گرداید در جواب

فرمودند [illegible] لا [illegible] است [illegible] مشیخه [illegible]

پیش از [illegible] بیماری [illegible]

شیخ عبدالله بوصیت [illegible] بر مسند ارشاد [illegible]

درویش مرتاض بود با کمالات [illegible] ایشان

بخدمت ایشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر برد چون شیخ

عبدالله بجوار مغفرت ایزدی در پیوست فرزندش شیخ

جانشین شده بعد ازان او وی مسافر ملک بقا گشت بعد

برادرش شیخ حمید صاحب سجاده گردید الحال در قصبه است

و آثار صلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد ازو در [illegible] بزیارت روضه

شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور مولد

آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمدآباد بگجرات تشریف آورده

سلطان احمد را بخدمت ایشان اعتقاد و اخلاص تمام بود

و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه

از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد

پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه

مزار ایشان [illegible] متصل مقبره در ضلع جنوب [illegible]

کلانی ساخته و دور آنرا بسنگ آهک ریخته برآورده و اتمام این
عمارت عالی در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره سلاطین
گجرات بکنار تالاب در طرف پای سرکیج واقع است و دران
گنبد سلطان محمود بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که
آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ
مقامیست بفیض از روی قیاس پنجاه لک روپیه صرف این عمارت
شده باشد والله اعلم روز دوشنبه غره اسفندارمذ ما
از احمد آباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد و درین راه بعیش و
بنشاط شکار پرداخته تا قصبه دهود تشریف فرمود و در کنار
آب مهی زمیندار جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان جهان
سعادت زمین بوس دریافت پنجاه راس اسب کچهی
برسم پیشکش معروض داشت نام او جیسا است و جام لقب او
هر کس جانشین شود او را جام گویند و از زمینداران عمده گجرات
بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل
پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار ده دوازده هزار
سوار سامان میتواند نمود و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد اسپ
کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار روپیه که [illegible] خرید و فروخت

مشهور و معروف ملک دکن هزار هون [illegible] دو لیست [illegible] بر چهار

هزار و پنجهزار روپیه باشند تا بلاس [illegible] تاریخ از این

بجمیلان رعیت را و لا [illegible] در انعام [illegible]

باستیلام [illegible] چنین [illegible] باشند [illegible]

گذرانید از غرایب آنکه بهاء الدین نامی [illegible] بچه لنگور را

بنظر اشرف آورد و معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را

در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود بعضی از تفنگچیان

قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زدند و آن [illegible] بچه از

جدا ساخته بر شاخ [illegible] بزمین افتاد جان سپرد [illegible]

اینجا رسیدم و آن بچه را فرمودم [illegible] بجهت شیر خوردن

تو [illegible] حق تعالی [illegible] مهربان ساخت فی الفور

شروع در لیسیدن کرد [illegible] جمعیت تمام چنان الفت

گرفته اند گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر دور

سازند [illegible] و بچه لنگور نیز [illegible]

نمود چندان ناله و فریاد [illegible] که حاضر [illegible] آمد

الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد [illegible] اما مهر

و دلبستگی [illegible] تمام دارد

۱۱۱۰ ... شب چهارشنبه سیم شهر ربیع الاول سنه

هفت هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل شد

دلو و سال سیزدهم از جلوس اقدس آغاز شد درین روز مسعود

رکن السلطنة اصفهان منصب ... وزارت و مواهب بی پایان

برافروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و

دو اسپ از طویله خاصه سرافراز رخصت وطن شد درین تاریخ

میر جمله از عراق آمده باستیلام عتبه خلافت جبین افروز گردید

اکنون مجملی از احوال او رقم زده کلک وقایع نگار میگردد میرزا جعفر

سادات سپاهان است نامش محمد امین بود عمش میر رضی

شاه عباس بود والا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیه خود را

بعقد ازدواج آورده بود میر محمد امین ... سال الحال

از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مؤمن

مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک بوده نوکر شده رفته رفته

قطب الملک او را با میر جمله مخاطب ساخته امور واقف طالع مدار مهمات

دیگر بقبضه اقتدار او حواله فرمود تا محمد قلی در قید حیات بود

حل و عقد امور بکار آگاه میر ... گذاشته ... شریف عیش و طرب

مشغول بوده از دل نگرانی فارغ میزیست چون محمد قلی ... نوبت

ریاست سلطان محمود [illegible]

نعمت [illegible]

طمع و تصرف از اموال [illegible]

نعمت [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان اجازت [illegible] در [illegible]

در عراق [illegible] ملازمت شود [illegible]

مردم صاحب ثروت [illegible]

کرده در خدمت شاه [illegible]

چهار سال [illegible]

در ملازمت شاه صاحب منصب عالی [illegible] شاه [illegible]

بالتفات [illegible] داشته [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

از روی [illegible]

شاه [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

زمین بوس [illegible]

تقدیم رسانیدن و دو انگشتری یاقوت سرخ [illegible] مجلس معروض [illegible]

بمنصب پانصدی و دویست سوار ممتاز گردید [illegible]

دوازدهم فروردین موضع [illegible] خیام [illegible]

بعرض رسید که [illegible] تا [illegible] فیلی [illegible]

از انجو چنانکه [illegible] اسپ [illegible]

نیابت [illegible] دوشنبه [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible] شکارگاه [illegible]

آن سرزمین [illegible] احاطه نموده [illegible] و بیرون [illegible]

در آنجا [illegible] از چوب بجهت نشستن پادشاه

[illegible] از اطراف آن [illegible]

[illegible] تا تماشا دیدن امرا [illegible] بودند و دویست فیل

[illegible] بسیاری از فیلان ماده در [illegible] فیلان

[illegible] فیلبانان از قوم [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] مقرر شده بود که فیلان [illegible] از اطراف جنگل [illegible]

[illegible] بیارند تا تماشای [illegible] و [illegible] کرده شود

در وقتی [illegible] از اطراف جنگل در آمدند [illegible]

[illegible]

فیلان صحرائی سر رسیده بر طرف [illegible] از [illegible] خبر فیلان [illegible]
در حضور اشرف [illegible] شد از این [illegible] قصه [illegible] بیت چون [illegible]
صوبت الصدق و تمام [illegible] او بست [illegible] [illegible]
قلیچ بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر سرافراز [illegible]
که عبدالرحیم خانخانان [illegible] صوبه [illegible]
[illegible] بهیک کال رخصت [illegible] [illegible]
تشیع نمود حضرت شاهنشاهی اطلاع را بدیده فرموده [illegible]
بر هیچ کدام [illegible] را بکشید [illegible] بسیار است [illegible]
چون آن سرزمین گرما [illegible] عفونت هوا مردم تحمل [illegible] استسقا
بعد مسافت [illegible] رسیدن بدار الخلافت آگره [illegible] کار صعب
و دشوار [illegible] صواب اندیشی که عقده کشای مشکلات
روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم
برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش
متوجه آگره باید شد [illegible] بنا بر [illegible] از مقام [illegible]
[illegible] قبل [illegible] احمد آباد معطوف داشته [illegible]
از [illegible] مهمات دار الخلافت [illegible] جلال [illegible] که در مستقر
سریر خلافت [illegible] و با ظاهر شد و مردم بسیار تلف شوند [illegible]

قدرت آگه که بالهام غیبی از خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکند
بود معلوم گردید و مقیم از این جست یاد معانی [illegible] شهر جمادی الاول
در ساعت سعود و زمان محمود مبارک و فیروز [illegible] سعادت
در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و از شدت [illegible] و [illegible]
بیماری در احمدآباد است شایع شده و از اهالی شهر [illegible]
که دو سه روز محنت تب مبتلا گشته [illegible] و از اشراف [illegible] و [illegible]
تب ضعف [illegible] بجای [illegible] [illegible]
بعذر تمام داشت الحمد لله عاقبت بخیر بود و [illegible]
میرسید قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف
کشیدند و الله الحمد آن آثار بوجود فیض ورود آنحضرت [illegible]
از تقریر آن خاطر است که [illegible] این شهر [illegible]
منظور افتاد [illegible] سر زمین بی فیض همه [illegible] شهر اساس [illegible]
و بعد از دو دیگران آنچه ملحوظ بوده [illegible] خاکی
ریگ گذرانیده اند هوا آتش سموم [illegible]
و غبار بحدیکه در وقت شدت باد و [illegible] محسوس [illegible]
و آتش لعاب زبون و ناگوار و دریای سابرمتی که متصل [illegible]
جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک می باشد

چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که [illegible] و شیرین و قبیح است
بصابون گازران بد و تلخ است مردم اعیان تعبیه
نموده‌اند و حوضها عمیق دارند در خانهای خود که بسیار وسیع‌اند
در ایام بارندگی از آب باران پر می‌کنند و تا سال دیگر از آن
می‌خورند و مقبره شاه عالم که در [illegible] است [illegible]
بخارا ندانسته باشد ظاهر است بیرون شهر [illegible] بسیار و دریا
تمام صحرا اندر قوم [illegible] است [illegible] که از قوم [illegible] فیض معلوم
ابو محمد [illegible] که [illegible] در [illegible] ناحیه بهاره
که از بنیاد آن [illegible] ولایت گجرات است و ولایت [illegible]
دو مهر [illegible] هزار روپیه [illegible] سیم شاه و یک صد [illegible]
کنهی بطریق پیشکش معروف مدار است در ملک گجرات کلی
از این زمینداری است ملک [illegible] بر یا شور [illegible] بهاره جام
یک جا اندیده [illegible] بالا [illegible] میرسد عجب جمعیت و
انتشار بهاره از جام [illegible] است می‌گویند که به بدین [illegible]
سلاطین گجرات علیحده و سلطان محمود [illegible] برادر
بود شکست بر فوج سلطان افتاد [illegible] متجاوز
[illegible] می‌آید و خود می‌گوید که نود سال عمر دارم [illegible] حواس [illegible]

فتوری نرفته از مردم او چهره ظفر برآمد که موجب تحسین و بروت

دابرو شفیعه گفت ایام طفولیت مرا همیشه بخاطر

بود و در حین آن کلان شده‌اند چون ملحوظ بندی بد خوست

بعنایت اسپ خاصه و فیل با ماده فیل و کمر خنجر مرصع و جمدهر

از یاقوت سرخ و زمرد و سلم یاقوت زرد سرافرازی

رخصت انعطاف آن سلاطین فرمودند و در ... بلاجرص او سی

قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در جنگل

... شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده

و قراولان شاهزاده بلنداقبال شاهجهان از آن جمله بیست و سه

نر و سی و هفت ماده گرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت

دولت شاهزاده جوانبخت شاهجهان آمده بسیاری ...

آنحضرت ... بندی و ... جهیانی شاهزاده

شاهجهان با فوجی از بندهای بادشاهی ... بلازبان حسب ...

متعلقات شاهنواز خان بود ... و راجه ...

دو بیست سوار برق انداز و پانصد تفنگچی پیاده سوای جمعی که

پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته

بعنایت خلعت ... سرافراز گردیدند و راجه ...

و همت داشت ... نمود

... روز سه شنبه ... الملک ... شهر

ماه الهی سال سی و دوم از جلوس ... آفتاب ...

سنه هزار و بیست و ... آفتاب ...

انقطاع یافت و ... را که از ... خدمت حضرت

سعادت ... بود ... خدمت ... مواکب ... لطف

مراسم ... صاحب ... پیدا ...

... شب مبارک پانزدهم ... پیش از طلوع صبح ... گری

دیگر در هوا ماده بخاری ... نمودار شد ... شب

یک گهری ... و ... چون ...

صورت حربه پیدا گردید و هر دو سر باریک و میان ...

و هر شب بجانب جنوب ... و بسوی شمال ... منجمان ...

قامت ... باسطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه

فلک ... اختلاف منظر ساير است و بحرکت فلک اعظم

متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در روز ظاهر میشود چنانچه

در برج عقرب ... میگشت در اندک ... از برج عقرب ...

بمیزان ... و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز ...

در کتب اینقسم را حمریه نوشته اند و بعد از پانزده سال سنگین

علامت ظاهر شده در جهان بعلت ستاره دمی گشت گرسنگی

داشت و رحمت خشکی و تا دو سه گذشت باز تری بود لیکن بطل

دم اصلا روشنی درخشند که نمودار آثار این آنچه در وسعت

ممالک هند پرتو ظهور افکنده ربا و طاعون است که هرگز در تاریخ هند

از از منه نبوده و نشان نشنیده و در کتب معتبره اهل هند ثبت

نگشته پیشی از ظهور این یکسال اثر ظاهر شده و تا بیست سال

کشیده و در میان حضرت شاهی و نواب جهان شاه الملکی سال

شاهزاده جهان بخت ... جهان البواب سوره ... فصل ...

و انقضت هشت سال روزگار به تعاقب به ترتیب مواد ... و ...

اشتغال داشت ... خوشا که رحمت لشد و چه خانها که خراب

از صدمت بهادرخان حاکم قندهار ... جلال ... رسید ...

شهر و ملوکات آن کثرت موش بحدی رسید که از محصولات

سر و رختی اثر باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع

محصول بدست رعایا در آید و هم چنین از تقاضیر و باغات انگور

اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند هجوم

برو را آورده صحرای جدم ... شدند شب یکشنبه ... و هم ابان ماه مطابق

یازدهم ... فرخنده ... سعود ... سال شاهزاده
گیتی ستان شاهجهان از حضرت ... چون ...
اسعف خان ... والا گوهر ... سعید ...
مسعود سلطان اورنگ زیب ... در کار بسته جمع
بود چنین محامد ورود موکب مسعود گشت شاهزاده گیتی ستان ...
جشن ولادت فرزند اقبالمند ... بود ... قدوم
از دوم والد بزرگوار ... ساختند ...
معروض داشت الحمد ... [illegible]
در کلک آنچه ... البال مقبول افتاد و ...
... چون ... ملک ... نام ... گیتی ستان
کنور کرن ... جانشین او بدولت زمین بوس ... اخلاص
ساخت مبارکباد فتح ... معروض ... جلال ...
و کافر نعمتی سورجمل ولد ... جلال ... تفصیل
این ... آنکه راجه باسو ... داشت سورجمل که ...
کلانتر بود لیکن از بد ... طلبی ... آزرده خاطر داشت
بنابر توهمی که پدر ... از کردار ناهنجار او بعد ...
بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهة انتظام ...

زمینداری و محافظت ملک این بی دولت را بخطاب راجگی
و منصب دو هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز ساخته محالات زمیندار
پدرش با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود
این بی سعادت آن را باز داشتند و همراه مرحوم مرتضی خان بطلب
کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید
این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه مفتوح
خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده آزرم از میان
گرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضی خان
نقش ادبار از صفحه احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار
بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که آثار بغی و باد نخوت
از جبهات احوال او ظاهرست و چون شد مرتضی خان سردار عمده
با لشکرها در آن کوهستان بود بترتیب اسباب فتنه و آشوب
نیارست پرداخت ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی
گیتی ستانی شاهجهانی ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض با من تندخوئی مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن
بر انداختن شده و مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث حیات
و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند

هر چند بر سخن مرتضی [illegible] سال بهایت [illegible] از التماس مطلب

خود بدرگاه عنایت [illegible] خواست [illegible] خاطر [illegible]

مزاج مرتضی خان بتحریک [illegible] اسباب [illegible]

او را متهم ساخته باشد [illegible]

از عفو جرایم جرایم روزگار او کشیده بدرگاه [illegible]

مقارن انحال مرتضی خان بجوار مغفرت ایزدی پیوست [illegible]

روزی چند در عقده توقف افتاد بعد از این [illegible] تربیت درگاه [illegible]

رسید نظر بر ظاهر حال او [illegible] مشمول عواطف

بی دریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان [illegible]

رخصت فرمودند بعد از آنکه ملک [illegible] بتصرف اولیای دولت [illegible]

در آمد و سایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره شد هر چند این

سعادت یار در کار کوهستان [illegible] راه دادن از آئین حزم و احتیاط

دور [illegible] لیکن چون افتتاح این عقده دشوار بکلید [illegible] شاه [illegible]

[illegible] ناگزیر [illegible] از ایشان [illegible] دانستند و آن بلند

اقبال [illegible] از متصدیان [illegible] دلاور

با محمد تقی [illegible] تعیین فرمودند و چون بمقصد پیوست با محمد تقی [illegible] آغاز

خصومت [illegible] ظاهر ساخته و بتکرار

سنگ بابت محمد تقی صمد نمودن حکم صریح نوشت که صعوبت

باور راست می‌آید و آنچه درست از عجایب مشخص نمی‌شود اگر او دیگر بعزم

فتح این قلعه بسهولت میسر نمود تا [illegible] بالخصوص

راجه بکرماجیت [illegible] از شهر ما [illegible] نشان است با وجود

مردم بازده روز فتح قلعه بکرماجیت رخصت فرمودند چون این سعادت

دریافت که [illegible] رسید و تدبیرش نمی‌رود تا رسیدن سلطان

بکرماجیت رخصت غنیمت شمرده بخت جمعی از بندهای درگاه

[illegible] تهایاق کشیده بی‌سامان شده اند رخصت نموده

که بمحالست جاگیر خود شتافت تا آمدن [illegible] بکرماجیت بیسامان جمعی

سردار [illegible] چون [illegible] هر فوج در سلک جمعیت و تنخواهان [illegible] یاد

و اکثر بمحالست جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در انجا ماندند

قابو [illegible] بعزم [illegible] سید صفی که زمره سادات

بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی از برادران خود

پای همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بعضی [illegible] با

کاری که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار است [illegible] یافتند

والی سعادت جمعی را از میدان کارزار گرفته [illegible] نکبت [illegible]

برده جمعی از جهان دوستی [illegible] با خود [illegible] سلامت [illegible] شدند

[illegible]

فتنه پرست دست تعدی و تطاول دراز ساخته بودند اکثری از
پرگنات و دامن کوه [illegible] بالعباد [illegible] مقرر بود تا [illegible] از تفرقه و [illegible]
هرچه یافت متصرف [illegible] اسباب [illegible]
امید است [illegible] تا [illegible] ملک [illegible]
درین ولا خانخانان سپه‌سالار با سپه‌سالار [illegible] خلافت [illegible]
نموده ساخته هزار مهر [illegible] تصدق [illegible]
آنچه پسند افتاد موازی یک لک روپیه قیمت داشت [illegible]
از روی خدمت [illegible] بسیار [illegible] مراحم روز افزون
جوانی از سر گرفته بود چنانچه صاحب صوبگی ملک خاندیس و
دکهن سربلندی بخشیده خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه
با ماده فیل مرحمت فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از
اصل و اضافه هفت هزار ذات و هفت هزار سوار شده
جمعی بجهت [illegible] عمده الملک با لشکرخان دیوان راست نمی آمد
[illegible] دیوانی دکهن [illegible] بخشیدند روز مبارک شنبه
بیستم ماه الهی در کنار کول فتح پور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد
بحکم [illegible] در کول نمودند [illegible] کرده شد چون بعرض رسید
که [illegible] شهر [illegible] علت طاعون [illegible] فراگشیده و مردم بسیار [illegible]

الف مسعود بنابر بیعت تاریخ بیستم در ماه موافق سنه
هزار و بیست و هفت هجری معموره فتحپور بنزول اجلال جهان‌پناه
آراستگی یافت و مقارن آنجا کارروائی مسجد بر هم رسید زیارت
روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی شریف ارزانی داشته و
اظهار نیازمندی بسیار فرمودند یکی از اعاظم آثار آنکه در زمان دولت
عهد خلافت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده
این مسجد است بالاتفاق عمارت بی‌مثال از سیاحان روی زمین
استماع افتاد که مثل این مسجد در هیچ بلاد از معموره جهان نیست
عمارتش از همه سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه
از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسیده این مسجد مشتمل بر دو دروازه
کلان بر فراز کوه یکی از طرف جنوب واقع است در غایت
ارتفاع و نهایت تکلف پیش طاق این دروازه دوازده ذرع عرض و
شانزده طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد و سی و دو زینه بالا
باید رفت و دروازه دیگر کوچکتر از این رو بشرق واقع است طول مسجد
از شرق بغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است
از آنجمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع گنبد میانه هفت ذرع در هفت ذرع و پانزده ذرع
و چهارده ذرع طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیش طاق او بر دو پهلو

این گنبد کلان و گنبد دیگر خورد است ده درع در ده درع و
ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از جانب جنوب یکصد و
هشتاد درع و دور اطراف در ایوان مشتمل بر چهار حجره است عرض
حجره چهار درع و طول ... درع ایوان ایستاده ... درع و عرض
هفت و نیم درع و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان در یکصد و
شصت و سه درع طول و یکصد و چهل ... درع عرض از
و بالای ایوان نهاده و بر بالای مسجد گنبدها خورد ساخته اند که در شبهای
عرس و ایام متبرکه شمع در میان نهاده دور از آنها چه ایوان
میگیرند و از عالم فانوس می نماید و در زیر صحن مسجد برکه ساخته اند
که در ایام برسات از آب باران مملو می سازند و جهت فتحپور که از
و بد آلسته است اهل این سلسله و مجاوران و معتکفان این
بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند و در
دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ الاسلام قدس سره
از ... بیان گنبد هفت درع و در گنبد ایوان از سنگ مرمر
پیش آن ... ازینجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل
این روضه بر سمت غرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که
اولاد و عشایر شیخ در آنجا آسوده اند و از سوانح اقبال طرز فتح قلعه سورت ...

و شکست سورجمل مقهور و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه ... با
بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار از صحرا ...
به تیمال و کرنهر ... بمشار الیه از حقیقت کار آگهی داشت
به سخن او نپرداخته قدم جرات و جسارت پیش نهاد و مخذول
العاقبت سررشته تدبیر از دست داده بجنگ صف یارای ...
داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و به اندک زد و خوردی
کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مودود مهری که اقتضای
آن برگشته بخت بود از محنت و تعمیر و مفتوح گردید ملکی ...
در تصرف داشت بلی سر عساکر اقبال شد و الحق گشته بادیه ضلالت
... بار بچالاک ... پناه بکرنیوهای دشوار به خاک مذلت و خواری
روزگار خویش بنحوست راجه بکرماجیت ملک ... الیه ...
... متعاقب او شتافت چون ...
رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و ...
سورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه نام ... شاهنشاهی ...
... مرتبه امارت بلند مرتبه ساخته ...
... که از و مانده بود به سهو ...
... مراعات خاطر او جگت سنگه ...

مقرر نموده ... به بنگاله گرفته ... فرزند ... دولت ... دوازده ...

عزیمت شکاری بجوار ... دشمن کامی ... انعام ... لطف

... قصار البدائع چنین مصور ... و آن ...

برای ... دولت خورد ... جلیک ... سال ... [illegible]

طلب داشتند و تحفات ... جلی و ... هزار ... [illegible]

... بیست هزار روپیه بطریق ... [illegible]

و اسپ و فیل ... [illegible] ... فرستادند

و مبارکباد

چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و ... آفتاب ... [illegible]

به برج حمل درآمد و سال ... دهم از جلوس همایون آغاز شد

درین روز شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که ... [illegible]

جهت سعادت ... جشن ... ترتیب داده ... منتخب تحف ... از نفایس

و نوادر ... به رسم پیشکش ... بساط اخلاص گذرانید ...

... بیست و ... رنگ و آب و اندام تمام ... بیست و ...

هزار روپیه قیمت شد دیگر قطبی قیمت آن ... هزار روپیه ...

... مروارید غلطان که یکی از آنها ... [illegible]

... [illegible] ... هزار روپیه در احمدآباد ...

بود و پنج دانه دیگر لعلی سه هزار روپیه و یک قطعه الماس

که هر ده هزار روپیه بها داشت و پیشخانه پروانه مرصع با بیشتر که

در خانه ایشان با تمام رسیده و اکثر جواهر آن تراشیده بیکاره

بوده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمد از مصرفات لنگر کهنه دیگر نوبت

تا حال در عهد سلطنت هیچ یک از پادشاهان نرسیده نقاره خانه

ایست از طلا و نقره یک جفت نقاره مرصع سرنا از طلا ساخته

تهیه برگه و نقاره چکوره و سرنا و غیره هم آنچه لازمه نقارخانه پادشاهی

در شوکت است تمام از نقره و طلا ترتیب یافته در ساعت مسعود

به نوازش نادره در آوردند مجموع شصت هزار روپیه برآمده دیگر

تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از طلا ساخته

و شصت هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده قطعه

به رسم پیشکش فرستاده بود فیل اول را داد الهی نام داشت

با ساز طلا و فیل دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس که بلاد

گرگراقان سرکار شاهی ترتیب داده بودند که اگر تفصیل نوشته شود

بطول میکشد القصه قیمت مجموع پیشکش قریب ... روپیه

رسید یک شنبه غره اردیبهشت به ساعت مسعود مبارک و فرخ شهر

اکبرآباد درآمد و بآئین معهود رسم نثار تقدیم و ترتیب یافت در پنجم ماه

بجر قوبت داه نوازخان خلعت سپه سالار خانخانان که سعید
جوان وحید و رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دو
تیغ ... ارکس دولت ... مصاحبان چون ... اندازی
کسار ربا فولاد سعید همتش بلند پرواز و تماشای دور سپهر
شجاعتش با تدبیر هم آغوش در دفع جلسات و انتظام سپاه و رزم
از ظفر و سرداری حدیث و نظیر خود نداشت در این سفر چون بهالکم گرم و
بد لباسی بعید و دور از خدمت درگاه بجود کامی روزگار بسر برده
نقد حیات در باخت و جمع خانخانان به برهانپور پیوست که
فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته بمداوا و معالجه پرداخت
بعد از روزی چند صاحب فراش گشته به بستر ناتوانی افتاده هر چند
اطبا معالجات نمودند و تدبیرات بکار بردند سودمند نیامد و در
عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت و دل پر از نخت زندگانی را
از بن آکندان ظلمانی برسکاه خاور دامن کشید و این واقعه بر خاطر
حق‌شناس گران آمد و دران تاریخ داراب خان را بمنصب پنجهزاری
و سوار سرافراز بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت
نموده بجای برادرش بصاحب صوبگی برار و احمدنگر رخصت فرمودند
مقرب خان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری صاحب صوبگی

از حق شناسی و فهمیدالی نظر بقصد بندگی و خدمت نمود بصاحب
بهار و بیت سرافراز بخشیده خلعت و فیل و یک اسپ و جمدهر [illegible]
فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعده عنایت شده [illegible]
شاهزاده عالمیان سلطان [illegible] ازاله باس آمده [illegible]
جبین اخلاص نور را پیراسته [illegible] کلیان زمیندار [illegible]
خدمت شاهزاده عالمیان دولت باریافت [illegible] زنجیر فیل
یک لک روپیه نقد پیشکش معروض داشت در خلال اینحال
شاه بیگخان مخاطب بخاندوران ممتاز بود بنابر کبر سن و ضعف
از سپاهیگری استعفا جست در حضرت شاهنشاهی آن [illegible]
کامیاب خواهش ساخته پرگنه خوشاب که در جاگیرهای قدیم او
بود و یک لک و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل [illegible] در وجه مدد خرج او
عنایت نمودند و پسران او را فراخور استعداد هر یک منصب و
جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت سلطان سورجسنگه [illegible]
رسید [illegible] باجل طبیعی رخت هستی بربست گجسنگه پسر [illegible]
هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب [illegible] فرق [illegible] برافراشته
درینولا حکم شد که از آگره تا لاهور برسم هر کروهی میلی بسازند که علامت
کروه باشد و در هر سه میل چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب [illegible]

تشنگی محنت و صعوبت نکشند و مانند خیابان دو رسته درخت
نشانند توجه سلاطین عالی [illegible] نمودیم [illegible] اول
روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت [illegible] نزول
محمود آباد میرزا [illegible] بمنصب [illegible] منصور افغان
و لشکرخان بالا اجراست دار الخلافت آگره [illegible] خلعت
مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و در بیست [illegible] روز مبارک شنبه
پرگنه مشهوره متهوره [illegible] که حضرت شاهنشاهی
بندرابن معبد و بتخانهای انجا تشریف برده بودند در عهد سلطنت ایشان
امرای راجپوت بتخانهای عالی الطرز نو ساخته اند از برون تکلفات
افزوده لیکن درون چندان شب پره فراشتر و تک خانه کرده اند
از تعفن آن سر بدرون نمی توان در آورد [illegible] از بزرگان جوگی کافر
پر چالاک [illegible] هزار درون قهر جدا [illegible] شاهزاده
پرویز بصوبه الله باس و محال جاگیر خویش دستور یافته [illegible]
معذرت معطوف داشته [illegible] سابق از کیفیت حال
کسانی [illegible] در اوجین [illegible] گوشه انزوا اختیار نموده بود در قوم
در نواح اوجین متهوره که از اعاظم معابد [illegible] نقد مکان نموده
بر کنار دریای جمنه [illegible] یزدان پرستی می نماید حضرت شاهنشاهی

ظلمت‌کدهٔ او را بنور قدوم سعادت لزوم روشنی بخشید
وزیران مستمند در خلوت صحبت شریف فرو داشتند مدتی حسین
بحصول رسیده بود خان اعظم بنیابت او بسیار گریه نموده خاطر
و تقصیر او یافت سخن احمد رو ... فرمان حد ... بکام بخشید
با وجود تعصب دینداری که بر ذات او بود آن بحصول رسیده حسیاتها
از خویش و بیگانه داو فهمیده با خیال اخلاص و خضوع و زار
التماس نموده بار دیگر حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند
صلاحی سرچشمهٔ فهمای دل آنحضرت بار دیگر جهان ساخت و مجدداً
نقوش جرایم جریدهٔ اش کوتاه اندیشی بزلال عفو شسته و عنوانها
و آب باران رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیهٔ احوال او از
برآوردند و حکم شد که بلوازم نشستن آمده بعد روز مبارک شنبه بیست و پنجم
آبان دار السلطنت دهلی بورود موکب اقبال آرایش پذیرفت
بیست و یکم آذر ماه پرگنهٔ کیرانه که وطن مقرب خان است معسکر گردید
بی تکلف جایست خوش آب و هوا زمینش نغایت ... مقرب خان
باغ عالی ساخته‌اند که در باغ اندیشه در تمام ... به تعمیر
درآورد از دکن و گجرات و ملکهای دیگر دست هر جا که تعریف آن شنید
تخم آن را آورده درین باغ نشانیده انبه بست خوش‌شده الحمد لله

عفو شده و مجدداً

زدوده

رشتهٔ

خشت پخته برده آن گنبد بلند به چهار جهت کلاه است جبال ...
فرش بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول او ده و عرض ده
و در میان حوض صفه ماهتابی بیست در بیست مربع از درختهای
گرم سیری و سرد سیری الثمر در آن باغ هست ... بالف ...
و سروهای خوش قد بادام دار و در روز مبارک ... دوازدهم
دی ماه در سرهند منزل شد جهت ... اقبال شاهزاده
شاه جهان کلاه فرزند قدم به عرصه وجود نهاده بعد از روز مبارک شنبه
نوردهم حسن عالی ترتیب فرمودند ضیافت حضرت شاهنشاهی
و حضرات عالیات پرداخت و پیشکش عالی کشید از اقسام
نفایس و نوادر آنچه پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد
و چهل هزار روپیه به والده های خود گذرانید و در این ...
بالت ... اقبال آراستگی یافت و راجه بکرماجیت
قلعه کانکره را محاصره داشت به جهت عرض بعضی مقاصد به درگاه آمده
... عزت برافراخت ... خاطر
اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود از رفتن لاهور فرصت ... از
حضرت جهانبانی گیتی ستانی ... عمارات لاهور رخصت فرمودند
و راجه بکرماجیت به عنایت خلعت و خنجر مرصع و ... اسپ ... سرافرازی

یافت بمحاصره قلعه کانگره ... مراجعت معطوف داشت

دوم بهمن ماه تاریخ کلانور نورود موکب ... آن استقبالی ...

در بین کان میں حضرت عرش آشیانی انار اللّه برهانه بتخت سلطنت

و اورنگ خلافت جلوس ... نموده بودند ... ارشاد ... سیوم

ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده

بدولت زمین بوسی سعادت اندوخت و معروض ...

ایلچی شاه بامرا اسد که مصحوب او ارسال داشته اند ...

از التفات تمام شاه بخانعالم داشت اگر بشرح و بسط ... کلک سوانح

نویس گردد سواد خوانان صفحه سینه ... غراق خواهند ...

همواره در محاورات جان جانان خطاب می فرمودند ...

از خدمت خود جدا نمیداشت بحسب اتفاق اگر روزی ...

بضرورت در کلبه خویش ... بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده

عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهاد و نقل الامر آنکه خانعالم ...

حسن انجام بخشید چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون ...

منزل گزید شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواست ...

نوادر که خانعالم آورده بهترین تحفها او توان گفت مجلس تصویر

جنگ صاحبقران گیتی ستان با توقتمش خان شبیه آنحضرت ...

۵۲

اجداد و اماجد عظام در الم جنگ سجادات همراه است صاحب ... شند
کسب ... دز زیر مصور نو شته که شنبه کسب این مجلس
مستمان بر دو بیت و چهار صورت است و مصورنام خود سلطان محمد
شاه رضی نوشته کارش ناب ... و ... است ... بقلم
استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نبود
گمان میشد که کار بهزاد است و چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است
اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان او باشد و روش او مشق کرده
درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشید
این چند بیت از دست ... تجارت ... به ... اینها
که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند لب از گفتن چنان بستم که گویی
دهان بر چهره زخمی بود به شد دو لب دارم یکی در می پرستی
دگر در عذر خواهیهای مستی بمقارن این حال حسن بیگ سلطان قوام
رباعی بگذرانید رباعی کمرت که ترا از طرف دامان میزد آب از رخ
... سلیمان ریزد بر خاک درت با متحان بفشانند از روی عرق
جبین شاهان ریزد درین وقت راقم اقبالنامه رباعی با طالب اصفهانی
که از ان سخن بود شعر صد اشت بغایت خوش آمد و آنحضرت بخط
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند ای زهر هم بفراق خود چشانیدی کا

جشن

پیدا شد چون بارز زوالست فیمابین که چه پیدا شد ازین عاقل ان
که تیغ هجر توجه کرده احکام انتشار تا بدانی که چه شد با باطل
شباب لباس تجرد و قلندری از سیاهان بر آمده به جهت سیاحت
گذارش بکشمیر افتاد و از لطافت جا و لطافت آب و هوای آنجا
مالک شده توطن آنجا اختیار نمود و بعد از فتح کشمیر بحضرت سلطان
انار الله برهانه پیوسته در سلسله بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر
مدت سلطنت حضرت سر آستانی که سمت رشتی ارض
درگذشت وی از غرایب آنکه در کینه دولت آباد دختر با خنثی بنظر در آمد
بازنش و بروت انبوه ظاهرش بمردان شتبه و ریشش از یک قبضه
بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان ها از بچه داری
از عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف ستر او نموده
حقیقت سر او را معروض دارند مبادا خنثی شد ظاهر است که از
دیگر عورات یکسر موی تفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه
بنشاط شکار قمرغه توجه فرموده انفتاد و یک قمرغه و سی چیتا
چون مهابتخان از دولت خدمت محرومی داشت فرمان
که اگر از نسق آنجا خاطر پرداخته جریده آمده ملازمت نماید در تاریخ
باستیلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت خان عالم بمنصب

بچهار بذات و ... بر ... چهارم [illegible] مدار
مذکور بطال قلعه [illegible] بخیم [illegible]
داراب خان حاکم کشمیر نوید بخشش [illegible]
با خلعت و [illegible] فرستاد [illegible]
به انعام آن پسندیده خدمت [illegible]
مقام با حسن اقبال محمد [illegible]
روز مبارک شنبه شانزدهم [illegible]
و سیوم از جلوس همایون حضرت شاهنشاهی مبارک [illegible]
درین راه کوه کتل و نشیب و فراز بسیار بود [illegible]
منصور متعذر بود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات
روزی چند توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نموده [illegible]
الحاقا از صادق خان بخشی لشکر اعتماد خان میر سامان [illegible]
[illegible] کارخانجات [illegible] عبور نمایند و میر [illegible] رستم خان
[illegible] جمعی از بندها براه پونچ دستوری یافتند و [illegible] اقبال
جریده با چندی از منظوران بساط قرب [illegible] درین
[illegible] خبر فوت [illegible] حاکم شد که راجه [illegible]
فرمان رحمت عنوان با خطاب [illegible] و خلعت [illegible]

اوزبکان که همراه رسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رسانید بیست و یکم
ماه مذکور در موضع پاکلی نزول موکب اقبال اتفاق افتاد
بعنایت پوستین و اسپ و فیل سرافراز ساخته
بکابل رخصت فرمودند ... پاکلی ... الخصوص ...
هر زبان از تعریف آن قاصر است بعضی شگوفه آتشین رنگ ... ابار
بعضی برنگ گل شفتالو بلکه از آن سبزتر گویا چندین گل
تنگ بیکدیگر گلدسته بسته اند درختی از درختهای والو
کلان ترین شده گلهایش سراپای درخت را فرو گرفته ... کلش
اندکی ... دارد درین درخت دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است
در غایت خوشبوی رنگش از بنفشه باغی کمتر است بیست و دوم
باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه ... بود از باران
لغزندگی بهم رسانید چاروای لاغر هر جا افتاد بر جا نشست ...
بجز فیل از ... کار باید تصدیق شد از امرا ... آمد
بجهت باران سه روز مقام فرمودند بیست و سوم سلطان ...
زمیندار پکلی دولت زمینبوس دریافت درین منزل درخت شفتالو
و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا گرفته بود درختها صنوبر چنان
سیراب نظاره میساخت ولایت پکلی ... کرده ...

ولایت ...

بیست و پنجم ربیع در روز سه‌شنبه ... از هندوستان لشکر ...
مغول ... بنارس و در جانب شمال کوه ... و بطرف
... بوده و مضافات کشمیر و بلاد ... صاحبقران ... هندوستان
فتح هندوستان تمام نموده مدار الملک توران عنان اقبال معطوف
داشته لهذا این طایفه سالک ملازم رکاب نصرت قباب بوده درین حدود بود
رخصت نمود که ... اند میگویند که ذات ما فارغ است اما
شخصی نمیدانند که در آنوقت فلان شیر ایشان که بود و چه نام داشت
... خود لاهوری شخص اند بهودی زبان چسان متکلم اند و حقیقت مردم
همتور نیز بدین قیاس باید بود در زمان حضرت عرش آشیانی اکبر
شاهرخ نام رئیس داشت همتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر او
با هم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که ... زمین ... است
پیوسته بر سر حد و حدود اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون دارند
... رسید که چند منزل بیشتر آبادانی کمتر ... که باز دو یا
... کفایت سامان نمود حکم شد که بیشخانه مختصر بقدر
احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند
و سه چهار روزه آذوقه برگیرند خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم
چند منزل عقب مانده باشد بیست و یکم از ... رود خانه ...

از اتفاقات این باب [illegible] ایشان بوده و در [illegible] ولایت

ختن و تبت واقع است برآنکه درین تاریخ [illegible]

[illegible] پشتی [illegible] بجهة عبور لشکر منصور در آن تاریخ

ساخته بودند یکی در طول شصت ذرع دویم چهارده ذرع و عرض

هر کدام پنج ذرع و طریق ساختن پل آنکه درختهای کلان از شاخ

بر روی آب می اندازند و دو سر آنرا به سنگ [illegible] استحکام میدهند

تخته چوبهای بر روی آن انداخته میخ و طنابها [illegible]

می سازند و باید که مدتی سالها برجاست فیلان [illegible]

سوار و پیاده از روی پل [illegible] عبور نمودند و [illegible]

بر کنار رودخانه کشن گنگا منزل شد شبی [illegible] حاکم شده

راقم اقبالنامه [illegible] ساخته سرزمینی که [illegible] اختیار [illegible]

بجهة جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در آن طرف رودخانه مذکور [illegible]

واقع بود مشرف بر آب و بسیار خوش [illegible] بر فراز آن سطحی پنجاه ذرع [illegible]

کارفرمایان قضا و قدر بجهة چنین روزی مهیا ساخته [illegible]

جهان افروز بر فراز آن [illegible] خورشید [illegible]

تشریف آورده افروز نمودند و تحسین و آفرین گفته آغاز سال [illegible]

از جلوس همایون الهی شاهنشاهی روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر

هزار و بیست و ... هجری تحویل ... اعظم ... فرحناک حاصل ...
افتاد و بلب رودخانه که از تنگنا بسی دور و خوشحال او
راست تنگی یافت بساط ... از جلوس اشرف
مبارک ... آغاز شد از بهر بنات ... کشمیر ... جبال
بر کنار آب بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از
میان دره آب در غایت تندی بر چوبی ... خروش میکند
و هر چند فیلان کلان باشند نمی توانند پای خود را قایم ساخت
چون کتلها بغایت تنگ و تند بود و سواران ... سوار ...
از کثرت مردم ... صعوبت ... میرسید که ...
حکم فرمودند که فردا وقت کوچ در این منزل توقف نماید و غیر از
آصفخان و چند نفر از خدمتکاران ضروری ... متعلقان
که در رکاب سعادت کوچ کنند حتی خسرو و خانجهان و خان عالم
و دیگر بندهای اردو را یک منزل در عقب آورده شد قضا را
... هنگام این حقیر پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند و من
... نوشتم که در باب ... حکم شده شما ... نرسیده
باشید توقف نمایید مردم فقیر این خبر را در بارگاه ...
... کارخانه را ... ساختند از آنجا ... طالع این ...

بصواب

از نزول صاعقه انقلاب ... غریب منزل حقیر رسیده بود
باران و رعد و صاعقه شدت ... حضرت ... بنگاله
سواره می‌آمدند و نور جهان بیگم و سایر بیگمان و خواص ...
خدمت آن حضرت مشغول ... بودند بغیر سواچه سوار
چندی دیگری در آن کوچ یکی یار نداشت از شدت برودت و برف
باران و صدای رعد مزاج اقدس متغیر ... شورش
گردید شور ... میدان طرف شده بود که ذخیره فقیر نمایان گشت ظهور
این وسیله از اتفاقات ... با حضرات عالیات
منزلها ... در آن آتش ... محفوظ
از ... حکم طلب کمترین بنده شد از استماع
این نوید جان بخشی سر از پا نشناخته بعرض ... ساعت حضور
با استیلام عتبه خلافت ... زبان حال
این بیت ... خواند آمد خیالت ... جان دادم و گشتم
خجلت خجلت بود در روی ... مهمان چو ...
بساط ... تفصیلی داده ...
... بخشیدند و فرمودند
... متاع دنیا در چشم همت ...

حضرت بود از مهم الحق عجیب اتفاق و از [illegible] نیستان طفلی از
پر شکست سر ایلچی تنها با همت [illegible] یکشنبه در روز
او را حسب الحکم بسر آورده او سلاد [illegible] اثر ایالت
الهه جهان جیبی [illegible] روزی شود و نیز [illegible]
خیمهای متعدد و خرگاه و جامه خواب و مصالح با چیخانه و
والات ضروری آنچه سرکار را بهاید الی رسانید چون [illegible]
نبود و حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شتران کشیده
بجا دمان حرم سرای عزت و بندهای که در رکاب [illegible] سعادت
پذیر بودند کفایت کرد و روز شنبه پنجم [illegible] کهانی [illegible]
موکب منصور اتفاق افتاد و سرداری که بوسیده بود [illegible]
بندها رحمت فرمودند و منصب [illegible] از اصل و اضافه
هزار و پانصد ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که
سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت و
تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد
مستی جوانی و نشاء شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده
غسل کند با آنکه آب شب سیر فت و خرسنگهای عظیم داشت و یک
سر دوجه بالا آورده تعذر تمام داشت و آب از جمیعت [illegible]

[illegible]

بر هر چند مروست دربا انعام آمیت وحی گو ...

سر وبلی خرورد چنین قدرباهی درسار خود نخواد فنا ... ببر

در ارکان از آمین حزم واحتیاط دور است بتجربه اینها معید

نمیشود واز آشوب مستی غرور جوانان جمال ... بسیار

با یک نفر خدمتیه ویک کشتی که کرایه نمایند زند حن ... بازی

بی نظیر بوده بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمدن خود ...

دریای انداز و مجرد افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود ...

جمع ساخت ولی ناوری پرداخت افتادن همان بود

همان ... جان با خدمتیه ... حیات ... فنا

داد و کشتی که هزار جان ... کشتی خود ... ساحل نجات ...

رساند میرزا ... از بی تعلق و محبت ... با این پسر بود

بیعنی ... انجر جا نگاه دلخراش ... ساحل جا

بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد با جمیع متعلقان ...

باهم پوشیده سرو پا برهنه متوجه ... از دست ... دراز ...

چه تولید اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن ...

فرزند بیشتر داشت میرزا اسمعیل ... فرزند ...

با این فرزند محکم داشت ... الله بود ودر بندی انداز

کمال دستی داشت و شاگرد شیخ سعید [illegible] مولوی [illegible] بود
فیل را خوب [illegible] یافت در موسیقی [illegible] است اکثر بود که
شخص اکثر [illegible] فیل [illegible] سوار شود [illegible] احکامی [illegible]
حسابان [illegible] خاطر [illegible] ابراهیم [illegible] حیرت [illegible]
افسوس داشت چون از کتابها آمده [illegible] در موضع [illegible] منزل
شد صحرا [illegible] واقع [illegible]
وازعفران زرد و گلهای غریب مخصوص این ملک است نظر در
درین منزل آبشاری در سال واقع است بغایت عالی از جای
بلند میریزد و بسیار خوشنما [illegible] اگرچه آبشار نظر [illegible]
درآمده لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی است روز دیگر بیاره موله منزل گاه
بیاره موله از قصبهای مقرر کشمیر است بر لب دریای بهت واقع شده
جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن نموده مشرف بر آب بنا [illegible]
مسجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر میبرند [illegible]
[illegible] از هند با کشتیها آورده [illegible]
داشته بودند چون ساعت درآمدن شهر بغایت [illegible]
[illegible] بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند [illegible]
[illegible] کاکر جا [illegible]

جلادت شعار [illegible] و سعود لطف [illegible] عبدالعزیز [illegible]

[illegible] نوازش بی ظلال الهی [illegible] ساحت [illegible] یافت [illegible]

پیشمینه تقدیم رسانید از شهر کشمیر [illegible]

گروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه در [illegible]

ماه الهی سنه چهارده جلوس [illegible] دلاور خان [illegible]

و پیاله جنگی بخبیت فتح کشتوار پیش نهاد همت خوبی ساخت

حسن نام پسر خود را با گروهی [illegible] میر بحر بمحافظت شهر کشمیر [illegible]

مقرر داشت [illegible] و آیینه [illegible]

کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بود

جیت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دلیسو که متصل

کوتل پیرپنجال واقع است بجهت احتیاط گذاشته از منزل [illegible]

تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شتافت و جلال [illegible]

پسر رشید خود را با نصرالله عرب و [illegible] کشمیری و جمعی از

جهانگیر [illegible] تعیین فرموده جلال نام پسر کلان خود را با گروهی

از جوانان کارطلب همراه [illegible] فوج خود مقرر کرده [illegible]

بر دو [illegible] حسب [illegible] قرار داده که [illegible]

راه برگرفته [illegible] چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته

اسپان سپاه بلادر که بعد از روانه دکمیر قریب بکوه
کار طلب بسیان جانی بسته باید از کوه بازاند و
غازیان لشکر اسلام با کافران بد انجام مشغول جنگ
شدند تا سر کوه که یکی از محلها تخمیناً بود شتافتند و انجا
فوج جلالی و جمالی که از راهها مختلف تعیین شده بود با هم
پیوستند مخالفان برگشته روز تاب مقاومت نیاورده
راه فرار پیش گرفتند بهادران جابر نبار کوه کنده دشواری و نشیب
فراز بسیار بپای مردی همت بهمه جا در پای مرد شتافتند بر
آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر
اسلام تهورات پسندیده بظهور رسانیدند و آمیر چکی
برگشته بخت با بسیاری از اهل … ادبار القاب رسید و
از کشته شدن آن جمعیت راجه بد دست و دل شده راه فرار پیش
گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت که بر آن طرف آب
واقع است توقف کرد جمعی از بهادران تیز جلو خود را
از پل گذرانیده بدر رسیدند جنگ عظیم واقع شد چند از جوانان
به منصب شهادت رسیدند بعد ازین مدت مدید نمودند
در گاه سعی در گذشتن از پل نمی‌توانستند و کافران تیره بخت هجوم

آن عهد را نعمت و مقابل تقصیر بر نوشتار آنکه دلاورخان استحکام
مهمات باب محصوره انجام آذوقه خاطر جمع نموده بملکو فیروزخان دعو
را که از حیله سازی و روباه بازی پرورده بود با نوزده دلاورخان
فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لایق
بدرگاه می فرستم و چون گناه من بعفو مقرون شود و بیم و هراس
از خاطر من زایل گردد خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آستان
بوسی کامیاب گردم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش نکرده فرصت نقد
از دست نداد و فرستادهای او را جواب لایق بمقصود رخصت
فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برده جمال پسر
کلان او با جمعی از بهادران بحر شجاعت و جلادت بالای
آب رفته سپاه را از آن دریای خونخوار عبور نموده با مخالفان
جنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
آورده کار بر ایشان بار تنگ ساختند چون آنها تاب مقاومت
در خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندها
قریب بار پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاورخان
در بهندرکوت معسکر اقبال آراسته از آب مذکور تا دریای
جناب که اعتضاد قوی این سپاه ظفر پناه است و تیر انداز

اسامت بلند قلعه درکنار چاپ ... عریض ...

... تا ... سیر ... آمده و رفته پیاده‌های طناب‌ها از ...

... دو طناب چوب‌ها مقدار ... بیست پهلوی یکدیگر

طناب‌ها بر قله کوه و سرد ... بالا بر اطراف آب ... مستحکم سازند

و دو طناب دیگر یک گز از اول بلندتر تعبیه می‌نمایند که

پیاده‌ها پای خود بر آن چوبها نهاده و بهر دو دست طناب‌های بالا را گرفته

بقرار ترتیب سیر رفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح

مردم کوهستان زمپه گویند و هر جا مظنه بستن زمپه داشتند

به تخته و تیرانداز و مردم کار را استحکام قلعه خاطر خود را جمع

بودند و در آن جا آلیا ساختن ... از جوانان کار طلب

حالت ... مانده میخواست که از آب بگذرند ... آب ... غایت تند

و شورش ... که دست حالت ... سیل فنا ... هشت نفر

از آن جوانان غیور بجز رحمت عدم شده ...

و ... از آن جوانان بسیار ... در خود ...

بودند و کسی بر اطراف افتاد ... جنگ ارباب ضلالت اسیر ...

دلاوری ... تا چهار ماه و ده روز در ... همت افسرده سعی

... آب ... تیر ... هدف ... تیر ...

راجه بر سواز جانب محمد علی افغان با کماندان که کپتن بود رسیده در
حالی سبب جلال الدین پسر دلاور خان با جمعیت زمینداران درگاه و جعفر آزاد
قریب بود و جمعیت نفر از ان راه لیلا اسلام [illegible] کشته هنگام صبح
در یا جه رسیده کرنای فتح بلند آواز ساختند چندیکه بر گرد و پیش
راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه بر آمده اکثری علف تیغ خونخوار
اشام گشتند بقیة السیف جان تنگ پا از ان ورطه بلا بر آوردند
دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده است که زخم
شمشیر کارش انجام رساند راجه فریاد آورد که مرا بسلامت
مرا زنده نزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده [illegible] گرفتار
بعد از گرفتار شدن راجه از سویان او هر کس که هر جا بود جدا جدا
بکوه رسیدند دلاور خان از شنیدن مژده فتح و فیروزی سجدات
شکر الهی تقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب عبور نموده بمنزل
که حاکم نشین این ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا سه کروه
مسافت داشته [illegible] خواهر سنگ نام راجه محمود دختر سور جمل
مرود پسر راجه باسو در خانه راجه است و از خواهر سنگ نام
فرزندان داو [illegible] از انکه فتح شود راجه [illegible] را [illegible] حسب الحکم
به پناه راجه جبار و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور

بودند سعد الله خان حسب الحکم ... با جمعی امراء کرده
متوجه هندوستان ... بعد رسیدن ... از ... [illegible]
... بهشت کشمیر ... از خصوصیات ... [illegible]
... گندم و جو و نخود ... ازین قرار ... [illegible]
کشمیر ... اکثر ... اند ... کشمیر ... [illegible]
با نصد ... [illegible]
... اعلی ... خربزه ... از عالم ... کشمیر
دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و ... آلو و امرود و ... و زردآلو می ...
انگور ... کنند ... خوب شود ... [illegible]
کشمیر ... و یک ... روپیه ... و معامله
... ده روپیه ... حساب می‌کنند ...
وزن هندوستان ... اعتبار ... اند ... که راجه
از محصول زراعت خراجی بگیرد و بر سر هر خانه ...
چهار روپیه ... زعفران ... [illegible]
و ... قدیم ... تنخواه ... وقت ... [illegible]
... عبارت از ... [illegible]
... است که ... مبلغ کلی

سهمی

حسینی

تا سنگ ... حضرت [illegible] صوبه ... جا بجا

و در وقت کارزار شش و نیم هزار پیاده جمع و سوار

در میان آنها کلم اسب قریب پنجاه اسپ از الحصه و محمد ...

بعضی بجهت مجموعات ... از روی انعام دلاور خان ...

از روی تحسین جاگیر ... ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیری

بعد مهر و عنوان دیوان اعظام ... بجا گرد از تنخواه نمایند

حقیقت انی قرار واقع ظاهر خواهد شد که مقدار حاصل

روز دوشنبه یازدهم ... بعد دو پهر و چهار گهری مبارک

در عمارتی که مسجد ابر کنار تال ... احداث یافته است

و در ده ملک کیهانی اتفاق ... مجلس حضرت رسالت

از آهک و سنگ قلعه ... استحکام اساسی یافته

هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد از بنا

در اندک مدت با تمام رسد روز سه شنبه دوازدهم

دلاور خان حسب الحکم کشتوار را مسلم مسخر ساخته از ...

زمینوس فرمودند خاطر از جانب ... پیش ...

اهل هند و زبان کشمیری و هندی ... بجا ...

آنچه ... الجمله شهر ظاهر ... علم فرمودند ...

ولی داد

[illegible] بذان خود سلاطین [illegible] از [illegible] رقیه حبیب [illegible]

نجات یافت و در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال [illegible]

غیر خواهد بود و الا در یکی از قلاع هندوستان [illegible]

خواهد بود عرض کرد که [illegible]

و امیدوارم مرحمت آن حضرت [illegible]

و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر [illegible]

چهار است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از

جزایر سعید صد و پنج درجه از قدیم الایام [illegible] در تصرف [illegible] بوده

و مدت حکومت ایشان چهار هزار سال است کیفیت احوال آنها

در تاریخ راج ترنگ بحکم حضرت [illegible] از زبان هندی

بفارسی ترجمه شده است تفصیل مرقوم است و در تاریخ

سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و

دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و [illegible] سال حکومت

این ملک داشته اند تا آنکه نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی

فتح فرمودند و شهر تاریخ [illegible] و پنجاه سال است که در تصرف

اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهولباس

تا [illegible] پنجاه و [illegible] کروه و چهل [illegible] عرض از [illegible] کروه

زیاده بیست و دوازده کم شیخ ابوالفضل در اکبرنامه نوشته
که طول ملک کشمیر از کهایی کشن گنگا تا قنبر یکصد و بیست
کروه است و عرض از ده کم بیست تا بیست و پنج زیاده حضرت
شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودند که
طول و عرض را طناب بکشند که تا حقیقت از قرار واقع گو[ش زد]
شود چون قرار داد این است که حد هر ملکی تا جائیست که مردم زبان
آن ملک متکلم باشند بنابران از بهولباس که یازده کروه اطرف
کشن گنگ واقع است سرحد کشمیر مقرر شده و باین حساب
پنجاه و شش کروه برآمد و عرض ده کروه بیش تفاوت ظاهر گشت و
کروهی که بیمن دولت معمول است موافق ضابطه الیگ حضرت
عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذرعه است و یک ذرعه چهل
و یک انگشت [illegible] حالا [illegible] هر جا کروه یا کروه مذکور گردد مراد از
کروه معمول حالست نام شهر سرینگر است و دریای بهت از میان
معموره میگذرد و سرچشمه آن ویرناگ نام دارد از شهر چهارده کروه
بر سمت جنوب واقع است بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمه
عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از چوب و سنگ و
خاک بسیار مستحکم بسته شده که مردم از رو بر آن عبور نمایند و پل را
این ملک

اوتن کندل گویند و در شهر مسجدیست عالی از آثار سلطان
سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافت و بعد از مدتی
سوخت و باز سلطان حسن تعمیر نمود و هنوز ناتمام رسیده بود
در قصر حیات او و از باز اصلاح و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر
سلطان محمد حسن انجام آراستگی بخشیده و از آن تاریخ تا حال
یکصد و بیست سال است که بر جاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و
چهل و پنج درعه و عرض یکصد و چهل و چهار درعه است مشتمل بر چهار
طاق و اطراف ایوان و ستونهای بیجا انتقاشی نقاری کرده
و بسیاری از مساکن عمارت چوبین از هم نمانده میر سید علی همدانی روزی چند
درین شهر بوده اند و خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
دو کول بزرگ است که همه سال پر آب می باشد و طعمش متغیر می گردد
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است و
شهر و دیگر جایها پنج هزار و هفتصد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح
بشمار آمده ولایت کشمیر سی و هشت پرگنه است آن را دو نصف
اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند
ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر چیزی
از خراج آن به جهات نقد و جنس از جز و ارشالی حساب کنند

از سه من و هشت سیر بوزن حال است قسمی از
اعتبار کرده و چهار من سابق هشت سیر باشد یک ترک جمع ولایت
کشمیر شصت و یک لک و شش هزار و پنجاه خروار و یازده ترک از آن حساب
نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام
مشهور و الضابطه حال جاگیر شش هزار و پانصد سوار است سابق
کشمیر متعدد است بهترین جاها بهتر و دلکش اگرچه راه پنجره یک ترک است
لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر ببیند باید منحصر در یک [illegible]
دران موسم از روی [illegible] ماهی باید اگر تعریف و توصیف کشمیر
پردازد دفترها باید نوشت [illegible] مجملی از [illegible] ارقام
کشمیر رقم زده کلک بیان [illegible] کشمیر باغیست همیشه بهار
قلعه ایست آهنین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا
درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای
دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارها لطیف
حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان
گل سرخ و بنفشه و نرگس خودرو صحرا صحرا از انواع گلها و اقسام ریاحین
افزون بیشتر که بشمار درآید و در بهار جابجا کوه و دشت از اقسام
شکوفه مالامال و در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز

گلهای

هر گلی

ز شمع صحن بر گلهای رنگی چه گویم   شده جلوه‌گر نافرمان
ز لمعان افروخته هر گلی چون چراغ   شده شگفته غنچه در باغ
چو تعویذ مشکین به بازوی دوست   غزل‌خوانی بلبل صبح‌خیز
تماشای می‌خوارگان کرده تیز   بهر چشمه منقار بط آبگیر چو مقراض
زرین بقطع حریر بساط از گل و سبزه گلشن سپرده چراغ گل لاله را
روشن شده بنفشه سر زلف را خم نموده و در دامن غنچه گل زر

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان
ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ ماه می‌شود و در ملک کشمیر اوایل
فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه
با آغاز یاسمین کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است
دو آشیانه و سه آشیانه می‌سازند و پشت بام را خاکپوش کرده
پیاز لاله چوغاشی می‌نشانند و سال بسال در موسم بهار می‌شکفد
بغایت خوش‌نماست و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است
امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شکفته بود
یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند
چنبیلی گویند بغایت خوشبو می‌شود و قسم دیگر صندلی رنگ است
آن نیز در نهایت خوشبویی است مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم

بنصرود آمد غایت ملایم بسیار خوش … است …
رنگ بوی خوش … در غایت لطافت … دیگر از عالم کاغذ …
یک کاغذ سرخ مشابه بکاغذ شوکش و قسم … …
بسیار بالیده سیر رنگ است و قسم دیگر صحرائی …
اما بسیار خوش … لیکن کاغذ جعفری … …
و بتماشای آن قاصت … می کند و لیکن در بعضی سالها وقتی که
بکمال رسید کاغذ کرمی پیدا می شود و بر کاغذش پرده از عالم
عنکبوت می تند و صانع می سازد و بته … اسپی … …
امسال چنین شد و کلهای که در … کشمیر … در آمده از حساب
شمار بیرون است آنچه نادر العصر استاد منصور نقاش کشیده
از یکصد کاغذ متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت … …
شاه آلو مطلقا نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند کرده حال
درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت معدود بود …
پیوند … ملک شایع ساخت اکنون فراوان است … زرد آلوی
کشمیر خوب می شود در باغ شهر … کابل درختی بود میرزائی نام
بهتر از آن در کابل خورده نشده بود در کشمیر چندین درخت مثل آن
در باغ پادشاهی است تا سالی فراوانی می شود از کابل و بدخشان

٩١

بهتر نعمت ناشپاتی سمرقند و سیب کشمیر بچوکی بهتر
و امرود سبز و سطحی می‌شود و انگور بسیار فراوان است و اکثر ترش
زبون می‌باشد انار نیز آن قدرها خوب نیست تربز و اعلی
همه می‌رسد و خربزه بغایت نازک شیرین و خوب می‌شود
لیکن اکثر آفت جهت سقچلی می‌رسد کرم در میان
می‌رسد و ضایع می‌سازد و اگر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند
بغایت لطیف میوه و شاه توت نمی‌باشد و توت بسیار صحرا
صحرا است و از پای درخت توت تاک انگور بالا رفته
غالباً توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها بود
کرده باشند بلکه توت بجهت کرم پیله بکار برند و تخم پیله از گیل
گیلگت و تبت می‌آورند و شراب و سرکه فراوان می‌شود اما شراب
اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیری مس گویند بعد از آنکه آن را سالها
نگاه داشته شود بقدر سرکه بهتر می‌رسد از سرکه اقسام آچار می‌سازند
چون سرکه کشمیر خوب می‌شود بهترین آچار شلغم آچار سیر است
فواکه حبوبات و اهالی آنجا غیر از نخود و اگر نخود بکارند سال اول خوب می‌شود
لیکن کیسه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار
خوردن اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون میشود خصوص

تی پزند و می گذارند که سرد شود و بعد از آن می خورند و اگر ...
طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت
از آن همه شب نگاه می دارند و روز دیگر می خورند و نمک از هندوستان
می آرند و در همه نمک انداختن قاعده نیست و سبزی در آب جوشانیده
و اندک نمکی جهت تغییر ذائقه می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند
در همه سبزی اندک روغن چهار مغز می اندازند و روغن چهار مغز
تلخ و بدطعم می شود بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه باشد و تازه
بتازه از سبکه نیز روغن گرفته در طعام اندازند اکثر اهل کشمیر
وجهی هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند
متغیر میگردد و گاو میش نیز باشد گاو نیز خورد و زبون می باشد
کنند میش نیز کم مغز است نان خوردن رسم نیست که سفید
می باشد از عالم گده که هندوستانیان آنرا [illegible] می گویند
گوشت میش جای از نیز اکثر ولایت برگی نیست مرغ و قاز
و سیوند بغیره فراوان می باشد ماهی همه قسم بسیار دارد
میشود اما بغایت بی مزه و زبون ملبوسات از پشمینه
مرد و زن کرته پشمین می پوشند و آنرا پتو گویند و فرضا اگر کرته
پتو نباشد احتقار شان ... تصرف میکنند بلکه بهضم طعام

... نیست شال کشمیر را که حصه ... بسیار عالی

مردم نام فرموده‌اند از فرط اشتهار حاجت تعریف نیست

دیگر مشهور است که شال پشمینه تر و موجود در ولایتی راست ... گرد

است لیکن عالم فرنگ بر روی فرش می‌افکنند غیر شال دیگر اقسام

پشمینه در تبت بهتر می‌شود با آنکه پشم شال از تبت می‌آرند در آنجا

نعمت نمی‌توانند آورد پشم شال آنقدر بهم می‌رسد که در تبت و

خراسان می‌باشد و در کشمیر از پشم شال پتو هم می‌بافند و شال

باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می‌نامند جهت لباس بسیار می‌آید

مردم کشمیر متقی و راست‌اند و دستار کج می‌بندند و عورات عوام از

لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو بسیار

چهار سال بقایی می‌رود ناشسته از خانه بافنده آورده می‌پوشند

تا پاره شدن آب نمی‌رسد و ازار پوشیدن عیب است کرته دراز

فراخ از سر تا پا افتاده می‌پوشند و کمر می‌بندند با آنکه اکثر خانه بر لب آب

دارند یک قطره آب به تن ایشان نمی‌رسد مجملاً ظاهر اهالی کشمیر خصوص

از عوام الناس به غایت چرکین و باطن صفا است ارباب صنایع در آن

شهر بسیار هستند آنچه ... موسیقی را رونق افزود کمانچه و جنتر و

قانون و چنگ و دف ... شایع شده زمان ... ساند از عالم

اما آنچه بعهد است شد بعضی شهها از زبان کشمیری

خوانند و آن رسم منحصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر

آهنگ می‌سرایند اعنی میر سید علی رساله روشن افزای کشمیر

گلها بسیار است بیشتر از عهد دولت حضرت

مدار سواری مردم آنجا بر گونت بود اسپ کلان نداشتند

از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه و پیشکش

حکام می‌آوردند و گونت عبارت از یابو است چهار شانه

بر زمین تکید در بسیار کوهستانات هند نیز فراوان

آنچه در طرف بنگاله میشود آنرا تانگن می‌گویند اکثر جنگلی سخت جلو

بعد از آنکه این گلشن ابد قرین خدا آفرین بتایید دولت

یمین تربیت خاقان سکندر آیین رونق جاوید یافت لطافت و خوبی

هندوستان در آنجا بظهور آمده بسیاری از ایماقات

جاگیر مرحمت فرموده گله‌ها اسپ عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند

و سپاهیان از خود نیز فحلها سامان کرده بودند اندک فرصت

اسپان نیکو بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و سیصد

بسیار خرید و فروخت شد و اکثر تا بهزار روپیه هم رسید مردم آنجا

سوداگر و اهل حرفه اند سنی و سپاهیان شیعه امامی

و در حسبی طایفه از فقرا می‌باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه
علمی و معرفتی ندارند لیکن بی‌ساختگی ظاهر ... میرسد بکسی
نکوهش نکنند و زبان خواهش بطلب باز دارند گوشت نخورند
و زن نکنند و پیوسته درخت میوه‌دار در صحرا می‌نشانند
تا مردم از آن بهره‌ور شوند و خود از آن تمتع برنگیرند قریب
دو هزار کس از این گروه باشند و جمعی برهمنان اند که از قدیم
درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان
از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان سنسکرت دارند و
می‌خوانند و آنچه شرایط پرستش است بعمل می‌آرند و سنسکرت
زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت
معتبر دارند آثار بتخانه‌های عالی که پیش از ظهور اسلام ساخته اند
برجاست و عمارات همه از سنگ است از بنیاد تا سقف
سنگهای کلان سی منی و چهل منی است که بر روی یکدیگر نهاده
و متصل شهر کوهچه‌ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری
پربت نیز نامند و در سمت شرقی کول دل واقع است
و درین شهر به حکم ... گروه ... حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ ...

استحکام اساس نهند در عهد دولت جهانگیری بسبب الانصرام
چنانچه کوه که در میان حصار واقع است دیوار قلعه بر دور آن
کشیده و کوه ماران کوه را بحصار پیوسته عمارتست و دولتخانه سرکار
بر آب است و در دولتخانه باغچه واقع است باغچه مختصر عمارتی در صحن
آن مسکنی که عالی اکثر اوقات در آنجا می‌نشستند خیلی بی‌طراوت
و افسرده بنظر درآمده بر اقبالنامه حکم شد که در تعمیر این
و تعمیر این منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند و در اندک
فرصتی بحسن اهتمام این قدری رونق تازه یافت و در میان باغچه
صفه عالی [illegible] در عرصه مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد
عمارات این منازل از نو سر نو تعمیر فرموده بتصویر استادان نادره کار
رشک نگارخانه چین ساخته‌اند این باغچه را نور افزا نام فرمودم
روز جمعه پانزدهم فروردین وکلا و قطاس [illegible] کشتهای زمینداران
بنظر اشرف گذشت در صورت و ترکیب بکار میش شباهت
مشابهت تمام دارد و اعضایش پشم است و این لازمه حیوانات
سردسیر است چنانچه بزرگ آهو ولایت سکر و گوزن [illegible] گرم
می‌آورند نهایت خوش صورت و کم پشم می‌باشند و آنچه در کوهستان
بهم می‌رسند بجهت شدت سرما و وفور پشم [illegible]

بیک [illegible] یا بدنیک سالکیک می گویند و جسم در نیولا آهوی
مشکین بیکس آوردند چون پوستش دور [illegible] فرمودند طعام
از آن بپزند بغایت بی مزه و بدطعم ظاهر شد از حیوانات صحرائی
گوشت صحرائی یک جانوری بود بدطعم [illegible] با [illegible]
بعد از آنکه روزی چند ماند خشک شد خوشبوئی بهم رساند
نافه مشک ازو مخصوص است [illegible] روز [illegible]
گشته از سیر و تماشای شگوفه [illegible] و سالار [illegible] متصل آن
جوی آب خوش [illegible] که از کوه آمده [illegible] حکم
شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی [illegible]
بستند [illegible] زیب یافت که از دیدن [illegible] مخلوط توان شد
این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است روز [illegible]
غریب واقعه رو نمود شاه شجاع در عمارات [illegible] بازی میکرد اتفاقا
دریچه بود بجانب دریا [illegible] روی آن [illegible] دروازه [illegible] بسته نبود
شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند [illegible]
سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی [illegible] کرده بزیر دیوار نهاده بودند [illegible]
متصل [illegible] نشسته سر شاهزاده به پلاس میرسد [illegible]
[illegible] فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه [illegible]

[illegible]

چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود حضرت
وبال اسهال و استحبابات شهود عیاذاً بالله اگر حضرتی بجهای
کار بدو ارکان رسید در آن وقت ملک جهان سر را بپای آن حضرت
در پای جهود که الیستا المهدی فی القعود دو دیده آن قرة العین خلافت به آب
برسید اند و در آغوش گرفته متوجه بالا میشوند در آن حالت همانا قدر
امروز سنکدام الا کجا می بر او عرض میکنند بلا زمت حضرت دیگر
ضعف بدن البال مستولی میشد از حرف زدن باز مانند
درین ضعف وقتی آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع
این خبر مدهوش سراسیمه از جا بر جسته بر دل شتافتند آن
نور حدیقه خلافت را در آغوش شفقت و عزت گرفتند از مال
ممتد محمول این موهبت مجدده الهی بودند سجدات شکر بتقدیم
رسانیدند و گروهی گرده از فقرا ارباب استحقاق که در شهر و نواحی
توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند
و در واقع طفلی چهارساله از جایکه ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد
سرنگون بزیر افتند و اصلا غبار آسیبی بر اعضای شریفش ننشیند
حیرت است و از غرایب آنکه سه چهار ماه پیشتر از میر و انعم حقیقت را ای
منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان است عطا محمد معروض

اثر حزن رسانیده بود که از آنچه طالع شاهزاده چنین استنباط
شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست لیکن هیچ از جای
در تعرض نبود و قصد و غبار آسیبی بر دامن ایشان نرسد چون
حکم احکام او بصحت پیوسته بود ازین تقسیم امور سابق را
مکرر آزموده می گشت در پیشانی نهال حیرت بالک کرده ما را در شمار گذرانید نظر حسب
تفرقه نونهال چمن اقبال خانه نمو نمی خواستی ظاهری و باطنی
وقف محافظت ایشان داشتند تا بکشمیر رسیدن اقبال اتفاقی
اتفاق چه این سانحه ناگزیر بعد ازانکه اوراق بهادر حسین و فتی غافل
امداحمد که تحریر کنیت چون از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمد
منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت
پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدند روز چهارشنبه
بقصد شکار کبک بموضع چاردره که در وطن سید رمانک سواری
فرمودند الحق سرزمین خوشی سیرگاه دلکشی است آبهای روان
درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختی است بهلر نام
چون یکی از شاخهای آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید
عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقا در
همین دشت درخت دیگر بنظر درآمد که همان دستور متحرک بود معلوم شد که این

الا از نوع درخت است مخصوص بکید رجب مدود در موضع ... از
از شهر چیم کوه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است
میان سوخته بهفتاد کس ... میان را ست ایستاده تفصیل
جانوران که در کشمیر است کلنگ سارس طاوس چرز لک
لقلق کاروانک زرد پلک تقرداری غژغم کی ... الک
مرغ اصل عکه بغبغه قاز کوپله دراج شارک غول ...
موسیچه هریل و بینک کویل شکرخواره مهوک
مهرلات و مسک کلچری شهدی چون اسامی بعضی از انها
بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نیز نباشد بهندی نوشته شده
بهایم که در کشمیر می باشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است
شیر زرد یوز گرگ گاو میش صحرائی آهو سیاه جهکار
گدبه باخه نیله گاو گورخر خرگوش سیاه گوش گربه ...
موش ... سمار خارپشت در یولا سید بایزید بخاری
فوجدار سرکار بهکر صاحب صوبگی ته منصب دو هزاری ذات
یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه سایر مراحم گشت
درین تاریخ از عرایض سپهسالار خانخانان و منهیان صوبه دکن
بسامع جلال رسید که عنبر سیاه بخت پا از قدم از جاده ادب بیرون

ابهام

بهانه فتنه و فساد که لازمه سرشت بد اختر است مبادا گردد
ازین که موکب منصور از ولایت دور دست نهضت فرموده
فرصت یافته مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با ما بارها [illegible] بسته
بود شکسته دست تصرف [illegible]
ساخته است امید که در هر روزه [illegible] شامت [illegible]
خویش گرفتار آید و چون سپه‌سالار التماس [illegible] نموده
حکم شد که منصبداران دار الخلافه صوبه آگره [illegible]
خزانه یک لک ظفر قرین [illegible] ساز [illegible]
امرای تعیناتی [illegible] آراسته [illegible] داراب خان [illegible]
و برکیان دکهن بر دور لشکر فوج فوج و جوق جوق [illegible]
قزاقی می نمایند و خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال [illegible]
دفع شد بهادر [illegible] سپاه [illegible]
اعدا و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را کشته [illegible]
آخر داراب خان جوانان [illegible] سپه همراه گرفته [illegible]
مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست مخالفان
[illegible] فرار نهادند و بنگاه آنها به تاراج رفت [illegible]
سالما و غانما [illegible] باردو مراجعت نمود [illegible] مراحل

مسدود و دار و دار تار رسیدن علیه [illegible] ظفر قرین رسید

ملا بدیع [illegible] رسیده کار بصعوبت کشیده و چار و ار بود

شده دولتخواهان آن گرفتاری [illegible] دیدند که از کوه بر زمین کوه

فرود آمده در پایان کهات توقف باید نمود تا بچاره [illegible]

بسهولیت میسر رسیده باشد و سپاه محنت و تعصب [illegible]

در بالا پور معسکر آراسته بعد از مقهوران شوخ [illegible]

نمود در اطراف [illegible] نمایان شدند و راجه [illegible] سنگه بود با

اقبال [illegible] و ال بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری بقتل

رسانید منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالفان بود زنده

بدست افتاد هر چند خواستند که بر فیلان اندازند با جهالت

افسرده ساختن شد راجه [illegible] سنگه بود اشارت کرد [illegible]

از تن جدا سازند [illegible] فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در کنار

نمود کار سابرتبه کاران برگشته بخت بعد از غرایب [illegible] واقعه [illegible]

مقهور آمد [illegible] عبد الوهاب [illegible] حکیم [illegible]

متوطن لاهور محبوس شد او از [illegible] کذب و تفصیل این [illegible]

قاضی [illegible] عدل العرض رسانیدند که حکیم عبد الوهاب [illegible]

دعوی [illegible] هزار روپیه می نماید و خطی بمهر قاضی نور الله [illegible]

بعد صدور حکم لازم الامتثال بسید قلیچ از انها سپرده و سادات
منکر به حکم بادشاه جمجاه در دار العدل اعلی [illegible] الدین
[illegible] بعضی [illegible] اخراج [illegible] که [illegible] آورده [illegible]
خودها به ثبوت رسانده باوجود این سادات منکر از حکم
حاکم شرع شده سوگند مصحف خوردند حق خود از ایشان بگیرند
از نتیجه مطالبی الحکام شرع [illegible] بعد از ان سادات شب منزل
[illegible] آمده اضطراب بی تابی بسیار ظاهر ساختند که در حضور از
فروغ صدق بهره نداریم و دروغ [illegible] سادات کلی از
[illegible] و صوف [illegible] برآمد و [illegible]
نتیجه [illegible] ترتیب نخواهد شد این خبر [illegible] خلق [illegible] روز دیگر
بعرض اقدس رسانیدند که سادات شب [illegible] این فرو برآمده
خضوع و خشوع بسیار ظاهر ساختند [illegible] کلیه [illegible]
در تحقیق این [illegible] و تفحص بکار [illegible]
غور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدوله العلیه آصفی
در تحقیق این قضیه نهایت سعی و [illegible] بنماید که [illegible]
[illegible] شبهه نماند [illegible] انجر و حکم [illegible]
از کار [illegible] هر چند آصف خان [illegible] کما [illegible]

گناه کرده مخالفت اساس جمهور ظاهر ساخت جمعی [illegible]

مفسدان متوجه حرف گشته به آن اولاد [illegible] که سلطنت

بازیچه [illegible] اصفهان [illegible] بجهت [illegible] با امر سپاه

نسبت [illegible] از جمیع احوال ایشان [illegible] دعوی نباشد تا آنکه [illegible]

بیگلی [illegible] هندوستان خود سپرده و این حرف با صفهان رسید جمعی را

اوباش حاضر ساخته به مقام پرسش در آمدند تا که [illegible]

که این جمع را یکی از ملازمان حاضر ساخته [illegible] خجلت [illegible]

و چنین مضمون نوشته بخط خود سپرده جمعی اصفهان حقیقت [illegible]

بعرض همایون رسانید منصب جاگیر عبد الوهاب [illegible] تغییر فرمود

از پایه اعتبار انداختند و [illegible] بعد از آن [illegible] خلعت

داده رخصت [illegible] فرمودند در [illegible] سر [illegible]

جلوس [illegible] این واقعه [illegible]

کرده [illegible] آنکه [illegible] دو ماه [illegible]

[illegible] از ظهور این سانحه [illegible] تاریخ [illegible]

سر بلندی [illegible] چند [illegible]

[illegible] بحضور طلب [illegible] حکم اطلاق فرمودند [illegible]

خرج [illegible] لطف فرموده در رفع [illegible] گردانیدند [illegible]

163

معروض داشت الهی این تنبیه و تادیب جمعی بدایت و
کفایت بود تغیر مرا اختیار النسب که روز چند در خدمت
سپری بود تدارک تقصیرات گذشته نمایم روز دیگر مجلس آئین
کل الحمات شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله
سخن بفتح قلعه احمدنگر و سوانح محاصره ایام آنکه رسیده خانجهان
غریب نقلی معروض داشت و پیش لب [illegible] بسمع استماع افتاده بود
بنابر غرابت مرقوم می گردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را
که از غرایبات روزگار محتاج به تعریف و توصیف نیست بجانب [illegible]
شاهزاده مجرای گرفته آتش دادند غلوله نزدیک بود و انتخابه ایشان
از انجا بازگذشته بپهلوی خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده
بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه چهار گز دورتر از انجا بسته بود
بمجرد رسیدن غلوله بزمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از
بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله اش از سنگ بود بوزن [illegible] دو من
متعارف چنانکه هشتاد من بوزن خراسان بوده توپ ملک میدان
بمثابه کلان است که شخصی مستوی الخلقت نشسته در میان آن در
می تواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای دریا گنگ
سرچشمه دریا رهنمون است و از شهر تا انجا همراه سیرگاه و چشمه های

جان افزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده عجب

فرح بخش گفتیم تا آن را اسم بهشت بالا نوشتند تا فقند روز

مقام بهیره شمول موکب جهان افروز آرد رستگی یافت از آن موضع از

سیرگاهها که سیر است محلی که واقع شده در غایت صفا و نزاهت

و [illegible] درخت چنار عالی در روی [illegible] جابکه و جوی آب بر دور آن کوی

این ده جاگیر بابا پرویز تنخواه است وکلای ایشان عمارتی

موقع ساخته‌اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از اینجا به باره

موضع اچ تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه جاریست بر فراز

چشمه عمارتی و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیرگاه

عالیست جاگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت پرداخت

پیشکش خوبی گذرانید قلیلی جهت خاطر او پذیرفتند و از این چشمه بگرفته

مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است درختهای کلان

کهن سال از چنار و سفید و سیاه بید بر دور آن رسته در این چشمه

آنقدر ماهی درهم می‌شود که چشم خیره می‌شود و صفای آب به مرتبه که

اگر نخودی در آب افتد محسوس می‌گردد و دیده‌ور تا ته آب [illegible]

خورده بگور تواند بدل شب شمرد از مچهی بهون با چهون [illegible]

آب این چشمه از آن افزون است ایشان در جائی [illegible]

ریگ ته

صعید از چهار و عشر بهم آورده نشیمن های دلکش بوقوع
یافته و در مدلغذ با نخجه با صفا و قلعه با جعفر
قلعه الیست از بهشت عنبر سرشت نزدیک او از
و برای کسب برم نشاط تربیت یافته
در دامن کوه واقع شده که از تراکم اسجار و انبوهی
بوشش محسوس نمیشود و در زمان شاهزادگی حکم شده بود
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند در عهد والا بانجام
رسید حوض مثمن چهل و دو درعه و عمقش چهار و درع و
از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته
بسیار نشا ور و بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغچه
این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی
چهار گز در عرض و یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در
عمق و بطرف آن خیابان سنگ بست از سفال جوی و سبزه
و که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبز فلفلی و برخی فستقی و
اقسام سبز و سیدیم سیر نمود ارشد از جمله
در آب نو تعبیه با سدرم طاوس منقش و از موج آب متحرک و کلها جابجا
شگفته نمود فی الامر آنکه در تمام کشمیر با این خوبی و لطافت سیر گاهی نیست

سعادت

چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت سعادت

بصوب شهر ارتفاع یافت و سر چشمه و کابهون محل نزول

بارگاه اقبال گشت این چشمه نیز سیرگاه خوب است اگر بنا و

عمارت اساسی یابد جای خوبی خواهد شد باتفاق [illegible] بر چشمه اندیشناک

عبور اتفاق افتاد وجه تسمیه اندیشناک آنکه در چاهای این چشمه اکثر بینا

می باشد [illegible] توقف فرموده دام انداختند و دوازده ماهی

گرفت سه ماهی نابینا و نه ماهی چشم داشت ظاهر آب این چشمه

تاثیری است که ماهی را کور می سازد بنا بر غرابت ثبت افتاد و بشتری که

رفته بود که کلانتیان گشته منزل بیرام مراجعت فرمودند [illegible]

خانخانان بصاحب [illegible] یافت و سر حله از

تغیر او بخدمت بندگی نور سعادت اندوخت راقم اقبالنامه از تغیر سر حله

بخدمت عرض کرد [illegible] در بیان [illegible] بکار ماهی مشاهده

درجایی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر بند بسته

یک سر با هم پیوسته و سر دیگر را از هم دور نگاه [illegible] پانزده در [illegible]

ملاح بر کنار طرف [illegible] کشتیها چوب را از بید [illegible]

تا فاصله زیاد [illegible] نشود و برای رفته باشد ده روزده ملاح برابر

در آمده سر کشتی را که با هم پیوسته بود [illegible] پانزده [illegible]

می‌روند و ماهی‌گیران هر دو کشتی را آمده جواهر کنار یکی بند و جا
ملاح می‌رسد و ملاح فی الفور غوطه خورده به قعر آب می‌رساند
و ملاح دیگر بر پشت او جهد انداخته به دو دست خود می‌رسند تا از
آب بالا نیاورده و او ماهی گرفته بر آمده متعجب شده‌اند
کرده‌اند و ماهی به دو دست گرفته می‌آورند از صد بیش
زدن در ماهی بیش آورده و این شکار بخصوص دریای بهت و جای
دیگر دیده و شنیده نشد منحصر در موسم بهار است آب بسیار
و گزنده نباشد و در شهر چینی در شهره ترتیب یافته سپاهیان فیلان و
آراسته بنظر همایون درآوردند چون مزاج اقدس از مرکز اعتدال
انحراف ظاهر ساخته کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس معروض
حقیقت سابقاً که در کتاب قبلی بسعادت حضیض الخصاص
داشته بیان فرموده‌اند و ابتدای ضعف آن حضرت از این تاریخ
و در جلال النجات بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و وره که پایان
آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کوه آب خوب است
و در سمت شمالی آن کوه بسمت برده رفت با آنکه هنوز از آغاز موسم
خزان چمن‌های زعفران در میان آن به غایت خوش و مقبول افتاد
خوشتر از خزان از خوبیهای بهار هیچ کم ندارد دشت ذوق فنا نیافت

عزیز ... داشته ...
از ... روز ... ۴۵

و در شهر نظر رنگین تر از بهار بود چلو خزان چه ساعت
کوچ نمود یک رسیده بود سیر اطفالی فرمود بابت مراجعت
افراختند و بنا بر آنکه زعفران کار کف بود از سواد ... موضع
پانپور رسانیده اند در تمام کشمیر زعفران بغیر از این موضع جای دیگر
نمی شود و چمن صحرا صحرا چنانکه نظر کار میکرد شکفته بود ازین نویسند
بر زمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ میدارد بنفش رنگ
از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من بوزن
حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن اکبری
باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است که برده
روپیه خرید و فروخت می شود و رسم مقرر است که گل زعفران
وزن کرده با اهل حرفه میدهند و از آنجا نه خود بعد زعفران از میان
گل چیده برآرند و موافق ربعی که از قدم بسته اند متصدیان اشغال
میرسانند و هم وزن آن نمک در وجه مزدوری میگیرند و نمک در کشمیر
کمی یابند بجهت آنکه در حسن او نمک نیست از هندوستان نمک می آرند
و دیگر از تحفهای کشمیر کلگی جانور شکاری درسالی تا دو هزار و هفتصد
بهم میرسد از باز و جره تا دو بیست بدام افتد و آشیانها باشند
هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود و درین وقت ... کارخانه

قالیهای رسیده از نسیم شمال که بغایت خوب شده حاصل
قالی کرمان در برابر آن بلاسی می نماید در نظر اهل [illegible] ورنگ آمیزی
صفحه ایست از کار بهزاد و لطافت شال کشمیر است از جان افزون
که محتاج بشرح و بیان باشد
بعد از [illegible] شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی
فراغ سیر زعفران [illegible] کوکبه سرپنجاب نهضت رایات اقبال
بصوب لاهور اتفاق افتاد و بحکم اشرف در هر منزل عمارت
اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید
گذرانید و چون بعرض رسید که جمیل بیگ ایلچی شاه عباس
بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جلال الدین انجو را باستقبال
فرستاده خلعت با سی هزار روپیه خرچ مصحوب ایشان الیه
و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلف نماید میر نیز سوای قیمت آن
پنجهزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ایشان بداند و درین چند روز
برف بارید بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته
[illegible] اسپ گیرایی نداشت و سوار بسوار طی مسافت می نمود
و درین راه بدبختی [illegible] این یامین مسافر راه عدم شد از خدمتگاران
معتمد و بنده های قدیم بود افیون خاصه او بنگاه میسپرد [illegible]

نیز بعهدهٔ او بود و خدمت اقربین بخواصخان مفوض گشت
آید از خانه بهرو بخان متعرض شد چون موضع تهنه معسکر اقبال شد
ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت
فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان کشمیری و هندی هر دو متکلم اند لیکن
زبان اصل آنها هندیست و زبان کشمیری را بجهت قرب جوار یاد
گرفته اند مجملا از اینجا داخل هندوستان و ولایت گرمسیر است
عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند
حلقه در بینی می کنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید
مردم اینجا بزمان قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سر زمین را
راجه می گفتند سلطان فیروز مسلمان کرده مع هذا او را راجه می گویند
هنوز بعضی رسوم ایام جاهلیت در میان اینها مستمر است چنانچه
زنان هندو با شوهر خود زنده در آتش می آیند اینها نیز زنده بگور
در می آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر دوازده ساله با شوهر
زنده در آمده بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر متولد شود فی الفور
خفه کرده می کشند و با هنود خویشی و پیوند می کنند و هم دختر می دهند
و هم می گیرند گرفتن چه عیب دارد اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که
بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب این امر شنیع گردد

و جای ... ساخته شد در منزل ... شکار حضرت ...
نمودند مقام فرموده بساط شکار پرداختند و در مقام که جهانگیر
ملک بادشاه نیز شکار قمرغه کردند و از آنجا به منزل شکارگاه جهانگیرآباد
مخیم بارگاه جلال گشت این زمین در زمان شاهزادگی شکارگاه
حضرت بود بنام مبارک خویش جهی آباد ساخته و در حصار
بنا نهاده بودند در منی که از قرار اعلام حضرت خلد مکان حصه خاص داشت
عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته جهانگیرآباد
موسوم فرموده جاگیر نور الدین مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی
بجهت دولتخانه و تالاب و مناری اساس نهند بعد از فوت
سکندر معین جاگیردار و تحت عنایت نمودند و سربراهی عمارت
مشار الیه باز گشت به جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف
عمارات آنجا شده باشد بی تکلف جای ساحانه شکار کار است
نهم آن ماه مطابق پنجم محرم الحرام سنه هزار و سی در ساعت مسعود
و زمان محمود به دولتخانه دار السلطنت لاهور که مجدد باهتمام معمورخان
میر عمارت حسن انجام پذیرفته مبارک و فرخ و اقبال ارزانی
فرموده بنا اغراق مشتاقان دلکشا و نشیمن های روح افزا در جابجا
آراسته همه مصور و منقش به عمل استادان نادره کار آراستگی یافت

باغچهای سبز و خرم بانواع و اقسام گلها در پایین [illegible] قرب

بیت زبان با ستایش هر جا که مرغی کرشمه الهی شده جا

اینجا است از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ یک لک روپیه

که تقریباً سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده

درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر

اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی

که از عنایات مجدده واهب العطایا بود سر نیاز بدرگاه کریم کارساز

فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه نمودند کانگره قلعه ایست

بر سمت شمال لاهور در میان کوهستان واقع شده باستحکام

و دشوارکشایی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس

این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران

ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی بقوم دیگر

انتقال ننموده بیگانه دست تسلط برو نیافته والعلم عند الله

بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین متین محمدی بهندوستان

رسیده هیچ یک از سلاطین والاشکوه را فتح آن میسر نشده

چنانچه سلطان فیروز شاه با آنهمه شکوه و استعداد خود بتسخیر قلعه

پرداخته مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام

و متانت

و متانت قلعه چگونه است که ساکنان قلعه دارند و آن وقت
با استحصان بوجهی که افتتاح آن قلعه به تدبیر از محالات است
نگاه می‌داشت کام تا بمدتی راجه و ملازمت ... خود رسیدی موجود
دست ... باز داشت گویند راجه ... ضیافت
نموده سلطان را با التماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از
سیر و تماشای قلعه به راجه گفت که شنیده‌ام که سلاطین در قلعه
در آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بوده و جمعی که در ملازمت ایشان
اگر قصد تو کنند قلعه به آسانی به تصرف در آورند چاره نیست راجه بجانب
مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از
نهانخانه برآمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم
آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه در پای
قدم خدمت نهاده معروض داشت که این جماعت بنده و
در نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را
پاس میدارد سلطان آفرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده
رخصت یافت و بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست ... تسخیر
قلعه خاطر نکرد و فرستاده کار از پیش نرفت حضرت عرش آشیانی انار الله
برهانه یک مرتبه لشکر عظیم به ... حسین قلیخان که بعد از خدمت ...

پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود
قمع فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و فساد
آن حق ناشناس از انحراف گرایید بحکم تصویب نواب علیه فتنه
برافروخت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه دفع
نایره شورش و آشوب آن گشت و تسخیر قلعه در عقده تعویق افتاد
پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بوده و شاهد مقصود
از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمیشد چون بحکم تقدیر جلوس جهانگیری
آرایش یافت مرتضی خان که ایالت صوبه پنجاب
داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند
و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی
پیوست بعد از آن سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود
او را سردار لشکر در این امر بخشیدند و آن بدبخت در مقام بغی
و کفر نعمتی در آمده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم در آن لشکر راه یافت و
تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و بسی بر نیامده که آن حق ناشناس
بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل این مجمل
خود گزارش یافت بالجمله شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان شاهجهان
عزیمت تسخیر قلعه مذکور را همت خویش لازم شمرده راجه بکرماجیت

از جدهای دولت ایشان بهره تمام نصیب فرموده و لیاقت یار
مهالیک هر جنید ده بار شاهی بچوبک دو ستون قسمه
بتاریخ روز شانزدهم شوال سنه هزار و شصت ... هجری بید و قلعه
مذکور جلیلها قسمت شد و مدعا قلعه [illegible] حصار
... آمد و رفت از وقت [illegible] ساخته [illegible] رفته
گشتند بعد از آنکه از قسم غله و آنچه از [illegible] در قلعه
چهار ماه دیگر علف ها خشک شد نمک جوش شده [illegible]
کار بهلاک رسید و از هیچ ممر راه نجات نیافتند [illegible]
خواسته قلعه سپردند روز مبارک یکشنبه [illegible] سال
مسخر هیچ یکی از سلاطین جهان را میسر نشده بود و در تصرف [illegible]
اهالی [illegible] نمود الله تعالی بمحض کرم و فضل [illegible]
فرموده جمعی از بندها که در خدمت گذاری [illegible] شده
در خور استعداد و شایستگی خویش باضافه منصب [illegible]
یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال
تشریف آوردند اعلی فرمودند پیشکشی بسیار از نفایس و نوادر هر دیار
منظور اشرف در آورد و آنچه پسند افتاد برگزیده همه را با ایشان
بخشیدند از جمله [illegible] با خلعت داخل خاص

شده در بولان زینل بیگ ایلچی دولت ایران بعز قرب
برافراخته رقیمهٔ کریمهٔ شاه والاقدر مشتمل بر اظهار مراتب محبت
بنظر اقدس در آورد و چهارده راس اسپ عراقی بایراق
شده دست باز توبیغون و پنج سر اشتر و یک قطار شتر و بعضی
ترکمانی و قبضهٔ شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت
فاخره با چارقب و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع رخصت فرمودند بعد از
چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب ایلچی ارسال داشته
بودند بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ
صبیهٔ نور محل سالی که از علیقلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده
شهریار خواستگاری فرمودند یک لک روپیه از نقد و جنس برسم
ساچق فرستادند پنجاه هزار روپیه بانعام زینل بیگ ایلچی
عنایت کردند [illegible]
[illegible]
درین ایام بعرض رسید که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار گلزار
کشمیر [illegible] بود عرایض متصدیان ممالک جنوبی بظهور رسید
مشتمل بر آنکه حبشیان بایت جانکاه از مرکز خلافت دوری
شده اند دنیاداران دکن از کوته اندیشی کم فرصتی نقض عهد

نموده

سر بعضی و قلاع بر داشته پا از اندازهٔ خویش بیرون نهاده
بسیاری از مضافات احمدنگر و برار را متصرف گشته و بدار الخلافه
مسموع شاهجهان گشت که بتاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن
کشتها و علفها دراز ساخت لاجرم مقرر شده بود که شاه بلند اقبال
شاهجهان توجه بانتظام امور آن صوب مبذول فرمایند چون بلا
بندهای شاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره اشتغال داشتند مصروف بود
روزی چند در عقیده توقف افتاد در عین اوقات قلعهٔ کانگره بکلید همت
شاه بلند اقبال مفتوح گردید و خاطر از طرف کانگره پرداخت
بصوب دکن عزیمت تصمیم یافت روز جمعه چهارم دی ماه الهی سال هزار
بلند اقبال شاهجهان بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب ادبار
رایت فتح و فیروزی را افراشته خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و
فیل خاصه مرحمت شده و مقرر شد که بعد از تسخیر دکن ده کرور دام
از ولایات مفتوحه در وجه انعام خویش متصرف گردند و سیصد
پنجاه منصبدار و یکهزار احدی تیرانداز و هزار سوار برقنداز و
پنج هزار توپچی سوار ... سپهسالار ... معین بود
با توپخانهٔ عظیم و فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزادهٔ عالی
و دستور ... کرور روپیه خزانه لطف نموده بودند

که بخدمت مذکور مقرر شدند هر کدام در خور پایه خویش صاحب
منصب و انعام اسپ و فیل سرافرازی یافتند خسرو والا نژاد
مکافات محبوس بود [illegible]
نمودند حکم شد که همراه خود [illegible] که خاطر آن فرزند مطمئن
مقید دارد و در همین ساعت سعادت عزیمت بصوب دار الخلافه
آگره ارتفاع یافت [illegible] ابوالحسن منصب بخشیگری
سربلندی بخشیده بعلم رخصت فرمودند و در خدمت شاهزاده
عالمیان شرف رخصت [illegible] داشتند خانجهان را بصوبه
ملتان سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر
مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادرخان حاکم قندهار
مکرر بهانه درد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن [illegible]
معلوم شد که به بودن در آنجا راضی نیست لهذا حکومت [illegible]
قندهار بعبدالعزیز خان مفوض داشته او را بدر کار [illegible]
و فرمان شد که بعد از رسیدن عبدالعزیز خان بقندهار بهادرخان
قلعه را حواله نموده متوجه درگاه والا گردد اگرچه [illegible] بخدمت قدم
مقربخان [illegible] است بجانب [illegible]
[illegible]

که عبد الله بیگ سر بحضرت سابع عزت ماسی ... قطع
الماس ... بیستم ... پیشکش دو هزار درع محمدی صحیفه با اندازه
نقره ست یعنی لعل ... معروض داشت حکم شد ارسال
ارباب استحقاق قسمت نمایند و ... از راه تسیر باو کیرا
پیشگاه بالتشریف بعد ... چند ... صاحب خوب
شته بنا ... اشیای معموره ... بجهت ... پیشکش
آقابان ... را ... استند ... زنجیر ... پیشکش الله ورد
امجا خان بنظر اشرف گذشت و ... خان صاحب صوبه بنگاله
نوزده زنجیر فیل با پنجاه نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که در آن ملک
بهم میرسید برسم پیشکش ارسال داشته مقبول افتاد در ... لا
آقا بیگ ... فرستاده فرمانروای ایران ...
دریافتند مکتوب مرغوب ... شاه عالی قدر با کلکی ایلچی
بنظر اشرف در آورد لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا
الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که در روزگار ... او در
متعلق بود و در ... لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ ولد
میرزا شاهرخ بهادر ابن تیمور گورکان و در گوشه دیگر نقر نموده
شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش ... شاه ... است

[illegible] ایلچی [illegible] جعفر خان [illegible]

از [illegible] حضرت شاهنشاهی جهانگیر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] فتح [illegible] از روی

[illegible] حکم [illegible] کرده [illegible] دیگر جهانگیر شاه ابن اکبر شاه [illegible]

[illegible] چهار [illegible] ماه [illegible]

محمود [illegible] شکوه محمود [illegible]

[illegible] خان حاکم [illegible] خضر خان حاکم اسیر و برهانپور [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

بیست و [illegible] ربیع الآخر هزار و [illegible] هجری [illegible]

از فلک [illegible] سعادت [illegible]

از جلوس [illegible] شرف [illegible] نور [illegible] شاه [illegible] منصب

هفت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت

صوبه بهار از تغیر مقرب خان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت

[illegible] درگاه [illegible]

[illegible] خان حاکم [illegible]

[illegible]

۱۰۶

گورخری که همراه آورده بودند بغایت غریب و عجیب بود بعینه شیر

لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است این سیاه و سفید در زمین از سر بینی

تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید

مناسب و بمقام کلان و خورد بطرزی افتاده که گویا نقاش قضا

در رعایت لطافت کشیده و لطرز عجیب بود بحیثیتی که بعضی گمان

کردند که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق بوضوح پیوست که خدا آفرین است

شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس جلوی شاهزاده شهریار منعقد

در این ولا غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع از پرگنه جلندهر هنگام

صبح از جانب مشرق غوغای عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول

آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن سرزمین بوم قالب تهی

کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آسا روی بانحطاط

نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت بعد از زمانی آن شور و شغب

لختی تسکین یافته دلهای مردم از آن آسیمه سری و سراسیمگی بخود

آمد قاصدی نزد [illegible] محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این

سانحه آگاه ساختند او در لحظه سوار شده خود بالمقصد رسانید

بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد بمقدار ده دوازده ذرع طول

و عرض [illegible] سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نماند و هنوز اثر حرارت

و تفصیلی داشت محمد سعید فرمود که الصمد جا را بکنند چنانچه
کشیدند اثر حدیث و حرارت شیر ظاهر گشت تا بجائی رسید که
پارچه آهنی تفته نمودار شد بحدی گرم بود که گویا همین دم از کوره کشیده آتش آورده
چون بهوا رسیده سرد گشت آنرا برگرفته بمنزل خود در زر دوز داد خود
که وعده بر و نهاد روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاه استاد داود
که در فن شمشیرگری ید طولی داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن
شمشیر و خنجر مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی‌ایستد
و از هم می‌ریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته
بعمل آورد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر
باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر
کیمیا اثر در آوردند از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده و بدستور
شمشیرهای یمانی و جنوبی خم می‌شد و از خم برمی‌ماند و در برش بسیار
اصیل در اول وهله برآمد چون والده امام قلیخان والی توران
مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنورجهان بیگم
فرستاده از تحفه‌های آن دیار برسم پیشکش ارسال داشته بود
بنابرین از جانب نورجهان مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته
خواجه نصر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با قسام نفایس

بطریق

عرض یافت که در سنه هزار و چهل و چهارم چون نواب افضل خان
دیوان بنابر التماس [illegible] ستان شاه جهان [illegible] شکر نوید فتح
و فیروزی و شرح دیگر مطالب او نیز باستلام عتبه خلافت جبین
افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بجوار ایلاجپور
عرضداشت جمعی از بندها که در قلعه ... بودند رسید باین مضمون
که فوجی از تقهویان قدم جرأت و بی‌باکی پیش نهاده از آب نربده
گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته و تاراج ساخته
مشغول شدند لاجرم مدار المهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم منقلا
تعیین شد که بر سر ایشان شتافته سزای آن گروه باطل ستیزه
خواجه شباشب رانده بهنگام طلوع صبح بر لب آب رسید
مخذولان آگاهی یافته لحظه پیشتر از آب زده خود را بساحل سلامت
رسانیده بودند بهادران نیز جلو بتعاقب شتافته جمعی بسیار گرفته
دیگر آنها را لا راندند بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند
و تقهویان برگشته روزگار تا برهانپور عنان یسار عطف باز نکشیدند
بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آن اطراف
توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوسته
کوچ بر کوچ تا برهانپور تشریف فرمودند و هنوز آن مخذولان لب جا

و مورچال شیرحاجی‌ها را بر قرار داشتند چه مدت‌ها از قبل
سدهای درگاه پاکره را باطراف شهر زده و خود بوده بند الحاج اقبال
تنج ازین جهانگیری و معظم نشان کشیده می‌شد و از سواری دایمی
سپاهان زنبورک سلطنت بیرون مدت شش روز بسر انجام لشکر
موقف اتفاق اقتدار در میرزا و مسکی یک روپیه نقد داد و جیب
بسیار سپاه منصور قسمت نموده سزاوار کماشته مردم سپاه را
از سطح براورده و بیش ازانکه بهاران رزم دوستی تیغ کین را
بخون عدو رنگین سازند آن سپاه بختان تاب مقاومت نیاورده
مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب
درآمده بسیاری را به تیغ انتقام بخاک هلاک انداختند و همین دستبرد
فرصت غنیمت دانسته تا که لشکر جای اقامت نظام الملک و
عنبر مقهور بود رانده به فتح بیشتر آن به اختراز سپیل اقواج قاهره
آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال به درون
قلعه دولت آباد و خود نیز به قلعه داخل شده بیشتر مردم را باطراف
ملک متفرق کند و ساخت آن لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه
سه روز درانجا بوده تغییر و تنفیذ شهر را که در مدت بیست سال تعمیر
یافته بود نوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که

روز [illegible] صبح باز آمد مجلس بعد از انهدام مورچال‌ها [illegible]
هزار گرفت چون خبر رسید فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره نموده‌اند
بکمک تنبیه آن تجار رفته ارباب فساد را تنبیه بواجبی نمود [illegible] سلطان
از وقوعه کرده و کومک کنایه [illegible] خان معاودت [illegible] یافت
این جمعیت صاحب تا قصبه پتن رسیدند [illegible] مقهوران [illegible]
وکلای [illegible] امرا فرستاده [illegible] در [illegible] نمود که بعد از این [illegible]
دولتخواهی از دست نمی‌دهیم و از حکم قدم بیرون نمی‌نهیم و [illegible]
فرمان نمود از جریمه [illegible] پیشکش [illegible] گذاشته [illegible] کار [illegible] اتفاقا
در آن چند روز [illegible] تمام از گرانی غله [illegible] یافته بود [illegible]
خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره داشتند از [illegible]
منهزم شده [illegible] از ترک محاصره نموده از در قلعه برخاستند
فوجی بکومک خنجر خان فرستاده [illegible]
داشتند و خاطر از همه جهت [illegible] مظفر و منصور مراجعت نمود
و بعد از [illegible] بسیار [illegible] از قدیم [illegible]
درگاه [illegible] ده کرور دام [illegible] از محالی [illegible]
واگذاشته و پنجاه لک [illegible] بخزانه عامره رسانند بالجمله [illegible]
شاهنشاهی افضل خان [illegible] العطاف [illegible]

که آقا رضا عباسی فرستاده بودند بعرض رسانیده ... جهانگیر
که از کلک سحر طراز گشته مصحوب ... ابراهیم ... هزار و دویست
قلمدان مرصع با فصلهای عنایت شد آقا بیک
مصحوب فرستاده بود ... انعام ... هزار روپیه نقد
گردیده همچنین دیگران نیز در چند سالی انعامها فرموده
جهانشاه مصحوب ... ارسال داشتند و مقارن این حال
قاسم بیک فرستاده دارالسلطنه ... دولت زمینبوسی دریافت
مکتوب ... التفات ... فرستاده بودند بعرض
رسانیده ... شاهزاده بلند اقبال شاه جهان
عرضداشت آورده که ... التماس ... بخشش نموده بودند
براجکنداس مشرف ... حکم شد که هزار ...
طویله ... در عوض پانزده روز ...
... که شاه والا جاه ... فتح روم فرستاده ...
جهان ... مصحوب ... ارسال داشتند ...
که کلیان نام ... ضعف خود ...
پیوسته ... و اظهار گرفتاری و آشفتگی می نماید ...
با وجود یکه بیوه است اصلا با ... نشنید ...

دلداده

اراده در باطن
باز ... سی برایت نمیکنند هر دو سال بخصوص طلبیده آنقدر
پرسی فرمودند هر چند آن عورت بسیار به بهبود او ترغیب و تکلیف
نمود قبول اختیار نکرد و آهنگ از غایت تعصب لجاجت با بابا گفت که ازین کار
که او را همین عنایت نمی فرمایند خود بالا از فرمایش آنحضرت معلوم
نبود مولانا ملازم آنحضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف
نیز بر بام اینخانه انداز حضرت بیکی او رسد تو عنایت سلیم نمود این کار
شده بود که برق آسا دو دیده خود را بر انداخت مجموع افتاد
چند قطره خون از چشمانش بیرون افتاد و جان والد بلای
کشیده بود بچشم خود دید در سوانح گذشته بیان رفت که
حضرت شاهنشاهی روز جشن سی سوم در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم
در خود احساس یافت مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای
نفس بجانب چپ نزدیک ببیل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته
باشتداد و امتداد انجامید از اطبای که در ملازمت حاضر بودند
نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و بعضی بدواهای گرم ملایم
تدبیرات بکار برد و بظاهر اندک خفتی شد چون از کوه برآمدند
باز شدت ظاهر ساخت در شیر ... چند تپ نیز زد و باز بشیر ...
از هیچ کدام فایده معتد بها حاصل نشد مقارن اینحال حکیم رکنا

بجمعیت پیوست از ورود حرارت اطبا اقدام در
ردویه و معالجه را دویه گرم خشک نمی‌کرد از تدبیر اسهال هیچ فایده مترتب
نگشت بلکه افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ ضعف و
استیلا یافت و مرض استسقا پذیرفت حضرت شاهنشاهی
حقیقی مسند احیانا روز بروز بخلاف معتاد از تکالیف نمود
افراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا حضرت ... بجهت
بنا بر این در مقام کم کردن پیاله و تدبیر ... مناسب وقت ملایم حال
شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز
رسید که حکیم علی الاطلاق عاجز و شفای کامل ... روزی گشت و در تحویل
شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگاه
آمده سعادت زمین بوسی دریافته مسرت بخش خاطر پدر و فرسته
گردیده و در بیست و پنجم شهر شوال ... سی هجری جشن وزن
شمسی مبارک و فرخ آرا ... باقیست چهار در سر آغاز سال
مسعود از صحت بعبور و جنابت احوال پدید آمد نور محل الملکه
مذکور ... متصدی سامان ... عالی ... انکلف محل
ترتیب یافته در غایت تکلف ... از ... پسندیده خود حضرت
گذران کرده ... ضعف از ... حاضر ...

بود از صحبت برادران حضرت ... گشتند موازی ...
خلعت و کمر شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل و جواهر بها از زر سرافراز
یافتند بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار
در دامن امید ... ارباب استحقاق ریخته شد و جوگیان و منجم
مجلس جشن بود ... مهر روپیه وزن فرمودند مبلغ یک لک و پنجاه
هزار روپیه بابت صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشها که
جهت حضرت ... طلب بود بخزانه اشرف در آورد بعد از جواهر مرصع
آلات و اقمشه و اقسام نفایس هر دیار آنچه پسند خاطر عاطر
اقدس افتاد بر گزیده بالجمله موازی ده لک روپیه صرف انعام خلق الله
... بیکم ... بعمل آمده سوای آنچه بر رسم پیشکش گذرانیدند موازی ...
خزانه مصحوب الله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکهن تعین شد
... الاجاه مهابت خان معزول گشت ... بعوض او ... خان
... رخصت شاهزاده ... ستان از صوبه دکهن ... جاگیر ...
به دیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و احمد ...
... پسر او ... شد که ... شاهزاده ... در ...
حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه کعبه مبارک نموده
مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند

حالات مقصود گشت بیدار و درچون بعوارض الرها حرارت

حرارت را افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سلطانی بود و از دو

دوازدهم ماه ... سال ... ثانی عشر از جلوس عالی

نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیر گلزار جاوید بهار

کشمیر اتفاق افتاد مظفرخان بخشی گجرات از انحلاف

شاهزاده پرویز که خبر ضعف آنحضرت شنیده از تیول خود آمده

در حوالی متهرا رخصت انعطاف آن ... فرموده بودند بعرض

رسید که جادو ... کاینت هر اوقات لشکر دکن ...

وخیم العاقبت جدا گزیده ... قوم ...

گیتی ستان شاهجهان دریافت درین تاریخ بعرض رسید که راجه

گجراسه در صوبه دکهن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر

کلان او ... سنگه برادر ... او ... با افراط شراب ...

ساخته بودند عبرت ... برگرفت ... پسر ...

جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن ...

آمده باستیلام عتبه خلافت جبین سعادت برافروخت ... اقبالمند

منصب هزاری ذات و شش صد سوار سرافراز یافت چهاردهم ...

موضع بهلول از مضافات ... محط اردوی گیهان پوی ...

135

جون:

چون مولد سیر و تماشای کوهستان کانگره منظور خاطر بود
ظاهر بهوار اردوی کلان را در همان مقام گذاشته با جمعی از بندها
مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه گردیده شد چون اعتماد
الدوله بیمار و ضعف داشت در اردو واگذاشته ... آصف خان
را بجهت محافظت احوال او در اردو گذاشت ... و
روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامات ... یأس
در چهره احوالش ظاهر بنابر اضطراب نورجهان بیگم که بی او خاطر و جمعی
نیز عطف عنان نموده آخرهای روز بدیدن او رفتم یعنی بر وقت
سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم
بجانب حضرت اشارت فرمود که میشناسید در حینی ... این
این بیت انوری بر زبان راند اکمه مادرزاد اگر حاضر
شود در جبین عالم آرایش ببیند مهتری بعد از دو ساعت رحمت
جاوید پیوست خاقان ... آن که خدمت
از درگاه الهی مسئلت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او
مرحمت فرموده روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه گردید
و بچهار منزل ساحت دریای ... لنگا مورد اردوی معلی گشت و یک
منزل ... راجه جگت ... نصر اقدس درآمد ... و ... کرده

کالنجر دور دست و قدیمی کوهستان از وجوه متمیز میشد از حیث
عقبه‌های دشوار داشت تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده از دیگ
بینگش اهل اسلام نیامده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت تا
بیست و چهارم ماه مزبور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضی
میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بود آنچه شعار اسلام
و شرایع دین متین محمدیست علی صاحبها الصلوة والسلام
در قلعه مذکور بعمل آرند بتوفیق ایزد سبحانه بانگ نماز و خواندن
خطبه و دو عید که از ابتدای بنای این قلعه تا حال بوقوع نیامده
بود همه در حضور اشرف بظهور در آمده و سجدات شکر این موهبت
و عطیه کبری که هیچ پادشاه توفیق بآن نیافته بود بتقدیم رسید و
حکم شد که مسجد عالی اندرون قلعه اساس نهند قلعه کالنجر بر فراز
مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا از ذخیره و سامان
مصالح قلعه‌دار را در جا باشد دست استیلا بدامن امنیتش کسی نمی
کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه در بعضی جا سر کوبها دارد که توپ
و تفنگ توان رسید لیکن حصار با آن زیان نداد و میتوانند بجای
دیگر نقب کرده از آسیب آن محفوظ باشند قلعه مذکور بیست و یک برج و
هفت دروازه دارد و در درون یکصد و یازده طناب

طلل بادو

اصول قطعه و وضعها بحسب ... بعضی بحسب الاعضا ... شیئا
دو ابرو کرده صنعت کلاه چو یک صفحه چهار ربع و دو حصه کلاه
و دو نقطه و حرف ... بعد از ... ف ... تا
دو کاسه چون منقسم شود توجه فرموده عالم را ... با ...
قطع و نصف ... تفاوت ... بر ... آن ...
گره ... از ... ترجیح ... نزد ... است ...
... است ... اسباب ... آن ... نه ...
... از ... کان ... اند ... از ... و ...
تربیت ... ارباب ... الحال ...
انها الذین خوابان بت قرار دلها اند و عوام الناس ... پیدا ...
... دار ... گوشه که چون ... نور ... است
از عالم تجلیات ... دل ... که با ... لاشی ... برد
... و جبال ... با خود ... کرده ... گذشت
... بی ... از ... فرموده ... بر عضو ... اگر
... و ... بر عضو آن ... عزت و حرمت ... است
... از اعضا شریف تر است ... مقام ...
... ... است و بعضی ... [illegible]

[illegible] باخلاص و حسن عقیدت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بعد [illegible] آمده [illegible] بعد [illegible]

[illegible] بعد [illegible] [illegible] باد [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] الله [illegible] مثل [illegible] زمان ساخته [illegible]

وقت آنکه [illegible] در کار [illegible] امیر [illegible]

مقام انداخته [illegible] وقت ظهور [illegible] آنجا بر گرفته

موضعی مناسب حال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که از [illegible] [illegible] آمد [illegible]

جمعی از همراهان او فرستاد [illegible] دریافته [illegible]

تمام [illegible] بمقام نصب [illegible] [illegible]

همراهی [illegible] و العلم [illegible] تاریخ جاگیر [illegible] اسباب

ریاست [illegible] اعتماد الدوله [illegible] نورجهان بیگم [illegible]

خواجه ابوالحسن [illegible] منصب [illegible] یافته [illegible]

از عرایض [illegible] صوبه دکن [illegible] جلال [illegible]

[illegible] ماه بهمن بعارضه [illegible] [illegible]

[illegible] که در مقام [illegible] [illegible]

[illegible]

بجرعی رسید که چون بهم پیوسته بنیاد شکار پرداخته بکمند
و بیست و دیگر اسیر ... نیله نجگار گونه و یکی سیاه آهو خوش چهاره شکار فرمود
... دوشنبه
بیستم ... جلوس الثالث ... فردوسی و یکم ... خود رسید جهان افروز ...
... تحیت آن ... داشت و سال ... از جلوس
انجام ... تاریخ اصفهان بمنصب ... سوار
گردید ... نیل ... عنایت شد ... جلال ...
... یافته ... بعزم تسخیر قندهار ... برای
... نقد ... ساعی و لاحق بغایت ...
... از انجا که حزم و احتیاط از شرایط اساسی جهانداری و لوازم
پایه سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان ...
عنوان ... شاهزاده ... کشورستان شاهجهان دستوری یافت که
با عساکر فیروزی اثر فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بر جناح
استعجال متوجه ملازمت گردد درین تاریخ مهابتخان از کابل
آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت
حکیم مومنا که بتوسط مهابتخان دولت ملازمت ... یافته بود
قدرت و دلیری ... تصدی علاج ضعف آنحضرت کرده ... همان ...

آثار صحت بر ناصیه حال پیدا شد و مهابتخان بار دیگر بصوبه
کابل فرمودند و اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنجهزاری ذات
و چهار هزار سوار سرافرازی یافت چون بسیار پیر منحنی شده و از
صغر سن بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبه
اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده آن دیرین خدمت مقرر
نمودند نوزدهم فروردی بظاهر پکلی مورد موکب اقبال گشت
شرف ورود آنجا را استسعاد یافت پنجم اردیبهشت بخطه دلپذیر
کشمیر نزهت بسعادت اتفاقی اقبال مقارن اینحال عرضداشت خانجهان
از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات
و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه
نقشبندی با سیصد جوان در قلعه متحصن گشته تا بعد ازین چه
روی دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوانبخت فرستاده بود
درین تاریخ آمده بملازمت رسید معروض داشت که موکب اقبال
دارا شکوه از برهانپور بر آمده چون موسم برشکال نزدیک بود
ایام بارندگی در قلعه ماند و گذرانیده متوجه درگاه خواهند شد
میرزا رستم صفوی حاکم شد که بیشتر بلاهور شتافته
لشکر قندهار نماید و تا رسیدن مساعدت عنایت شده سانحی

شده بود چون لشکر ظفر اثر به مبارکی و فیروزی

معطوف است متوقف تا ... سیاه

استعجال روانه درگاه ... بیست هزار سوار

جبین افروز گشت از غرایب آنکه

چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت که

که در بین فوج ... رسید اعتقاد وجه ...

روز جمعه ... که بصفا و نزاهت ... صفات

و جایکه مخصوص عبادت ... و ... بیست ...

رسانید که در ... دوست ... بهم ... صورت ...

شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواندلا و قضا ...

بعضی از کنیزکان ترک عبادتخانه یافته ... تمام

آورده بدست مبارک ... به بر ...

بلند اقبال ... التماس ...

مجلس ... الخاقانین فرمودند ...

محمد شاه ... بالتماس ... توجه ...

... قلعه ...

... قلعه ...

از طرفین السن قبال سعادت بدین غفران پرورش رسید قسم [illegible]

شریف ملک [illegible] میداد [illegible] ساخت و ظهور [illegible]

[illegible] و آشوب خاطر [illegible] ملک و زمانه را [illegible] بعد انقضای

امرداد [illegible]

ماه الهی نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق

یافت [illegible] شی الملک [illegible] مدت [illegible]

[illegible] منصب [illegible] دوازده هزاری ذات و [illegible] هزار سوار

سرافراز [illegible] و مقرر گشت که [illegible] آتالیق شاهزاده

و [illegible] لشکر باشد و [illegible] لاهور شتافته بفراهم آوردن

سپاه همت مصروف دارد و در مقام [illegible] اجتهاد [illegible]

[illegible] صوبه کشمیر سرافراز گشت و [illegible] راجه [illegible]

[illegible] آورده بعنایت [illegible] کامیاب [illegible] گردانید

و [illegible] یافت [illegible] زعفران و جانور شکار [illegible]

آن [illegible] اتفاق [illegible]

از لاهور [illegible] یافت [illegible]

[illegible] تاریخ انفصال آن دیوان شاه [illegible]

شاهجهان [illegible] آورده [illegible]

آن خلیفه [illegible] بخلاف [illegible] در [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] کتابها [illegible] نوشته [illegible] بعد از [illegible]

از میان برداشته [illegible] بیان [illegible]

آنجا [illegible] سامان [illegible] انجام [illegible]

[illegible] آوردن بستر از [illegible]

شاهجهان [illegible] بحکم سلطنت [illegible]

[illegible] از کار [illegible] ساخته [illegible]

سخن [illegible] آصفخان سکوت [illegible] خود [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible] کار [illegible]

که شاهجهان [illegible] آصفخان [illegible]

از کابل [illegible] استحکام اسباب [illegible]

از غرایب آنکه هرچند فرامین [illegible]

[illegible] سابق [illegible] بوجود [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible] آصفخان در درگاه [illegible]

اگر در واقع [illegible] دولت [illegible] ساخته [illegible]

بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد خان که از خلیفه عنایت
شاهجهانی نسبت است باید فرمود تا مرخص است بانجا
نموده متصدی این خدمت خطیر بودم امانی این السیر بهادر جنگ خان
بمنصب هزاری ذات ... سوار سرافرازی یافته
و فرمان شد که او را ابو کالندر حولی ... کار ...
متوجه درگاه گردد چهارم امان در یساول ... توقف ...
موکب منصور بدار السلطنت لاهور اتفاق افتاد ...
از مجال ... گیر خواهد آمد با استیلام عتبه اقبال جبین افروز گشت
و متصدیان دیوان اعلی حکم شد که محال متعلقه شاهجهان
که در سرکار حصار و میان دو آب و غیره واقع است
تنخواه نمایند و الیان عوض انمحال از صوبه دکن و گجرات
و مالوه هر جا خواهند متصرف گردد افضل خان هر چند در اصلاح
این فساد سعی نموده نتیجه بآن ترتب ... و بیکم راه سخن زده
ما ارادهٔ نیت ... رخصت معاودت فرموده و فرمان
که صوبه دکن و گجرات و مالوه با آن فرزند عنایت شد از این
هر جا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آن پردازد و از
جمعی از بندهای ملازم که جهت یورش قندهار طلب فرموده ام ...

روانه درگاه ... الا نماید اگر چه امیر جعفر ... با حضرت شاه ...
منسوب ... استند ... با ... الیاس ... نوبه ...
و پرداخت ... آنکه ... ای ... جعفر
جا گیرد ... ساختن مردم ... در داود این ... قلعه ...
برد فتور عظیم در جمعیت سامان الیاس راه خواهد
و اگر مزاج آن فرمانده تخت و تاج ... در انده ...
و جدائی ... طوق ... شاه ... سلطان ... کیر دنا ...
لازم ... خواهد شد که بدان جانب ... تا ...
فتنه پرداز ... نگاه کند و ... بر روی کار آورد ...
بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت ... و ...
برافراخت ... هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و ... اسب ...
برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ ... بیک ...
شاه عباس بسعادت آستان بوس سرفراز گشته ...
بنظر اقدس در آوردند ... خلعت و خرجی ...
انعطاف ... اند استند جا ... که بحجت ... صلحت ...
شده بود ... و خنجر و شمشیر مرصع عنایت ... منقلد
تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن ... در ملتان توقف ...

مشعر فرمان بود و آصف خان را بدار الخلافت آگره فرستاده
که تمام خزاین مهر و روپیه را که آنجا است حسب الحکم ارسال
نماید تا بعد از فراهم آمده بدرگاه آرد و از فرستادن
مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان را از کابل
تعین نموده بیش از پیش خود اشارتی بدان رفته و سرکرده
شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه تمامتر خود را
از اله آباد که صوبه بهار است متوجه ملازمت ساخته و فرمان
عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار در آمدن مرقوم فرمودند
درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت
و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب تشویش و توزع خاطر قدسی
بود پیوسته حرفهای ناملایم از طرف شاه جهان شورش افزای
طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه بر آنحضرت گران
بود لاجرم موسوی خان را که از بندهای مزاج فهم سخن شناس بود نزد
آن کوکب برج دولت فرستاده نصایح هوش افزای بتقریر او حواله فرمودند
حکم شد که بر ارادهای باطنی و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده
معروض دارد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ
مهابت خان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرفرازی یافت

در خلوت بعرض اشرف رسانید که با معتمد خان از میان کار آ
بعزم نقل هنگامه شاهجهان از محالات یما اگر حضرت
تقدار و اصفیه بنا بر سند بجانب خیرت روانه کند [illegible]
تمام امرا و بلا او را عدم گردانم مقابل اینجا عرضه [illegible]
اعتمادخان از اکبرآباد رسید که شاهجهان با لشکر بسیار از [illegible]
این صوبه ساختن بنا بر خاطر [illegible] صوبه
چنین تقاضا نمود که [illegible] تا کنار آب [illegible] خان
نهضت اتفاق واقعه بعد از چند [illegible] چهره گلگون
تموران بعد آمد
بهمن ماه رایت اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت
در خلال این حال عرایض اعتبارخان و دیگر بندها از دار الخلافه
آگره رسید که موکب منصور شاهزاده مستقل شاهجهان [illegible]
استعجال متوجه این حدود است و خانخانان و داراب خان
پسر او با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکهن بودند همراه او الغ
بجهت برآوردن خزانه و روانه ساختن آصف خان صلاح
دولت در آن دانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن
پرداختم و [illegible] ضد است آصف خان [illegible] رسید و [illegible]

بتحقیق پیوست که چون ... عظیم ... لشکر اقبال ...
گروه از اعاظم مصالح دولت ... ارباب ... سلطان ... بود ...
بالجمله از فتنه سازی و حق ناشناسی نورجهان بیگم کار با نجا کشید
و فساد ... منتج ... زیادتی جهانی ... کرانید و فرزندی
... العهد اخلاص و رضا جوئی بود و ...
بسر ستیز و لجاج آوردند و چنین ... که از ...
... بیماری در هوای ... مزاج اشرف ... نا ...
و تناقض ... فرزند ... نمودند ...
از آنکه هر جانب که چشم زخم رسد زیان ... دولت
دیگر ندامت نتیجه ... خواهد ...
تربیت نموده ... رسانیده اند و ...
در دولت ... شاهزاده والا قدر ... سلطنت
... خانگی ... خت ...
درین وقت ... که محرک سلسله عناد بودند بعرض
رسانیدند که ... العقد ... فدا ...
... شاهزاده ... اسلات ... از
... وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود ...

وبنابر

و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیفه بیگ داشت بر نجی
اخلاص او سوای خود نور الدین قلی شیر که طریق آن گواهی
دروغ داد و همچنین ابو سعید از باغ محمد خان به خواجه بر احتیاط
که مقدمه چند که بود چون [illegible] نشسته [illegible]
طبیعت و شورش مزاج حکم [illegible] بیجا رسید
[illegible] آگر نهیب ستاره های مظلوم [illegible] بعضی
بیدریغ از هم گذرانید و خدا بیگ خان [illegible] جمع [illegible] در
گشتن جان بود نقارن انجام خصوصیت اعتبار خان از
دار الخلافت رسید که بنابر جهان با عساکر [illegible] بنواحی اکبر آباد
آمده در فتح پور توقف کردند و موسوی خان در فتح پور دولت
ملازمت یافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود مقرر شد که قاضی عبد العزیز
برفاقت میر [illegible] متوجه درگاه گشته مطلب ایشان بعرض
همایون رساند چون افضل خان در درگاه بنابر غرض [illegible] چند
با اصلاح امر [illegible] گوشش [illegible] به امر [illegible]
با یوسف [illegible] بیکم [illegible] مخاصمت [illegible] ساختند
محال جاگیر [illegible] تنخواه [illegible] مقرر
جمله [illegible] ملایم و مقدمات [illegible] اتفاقی حضرت [illegible]

وبیاندیشی محرمت با جوان بخت رسید متفقین گشت که هرچند
ملازادو بعیاری بکار برد چون برهمزد نبود که بعد ازین بحکم خواهند
افزود و جمعی با امیدواریها فراهم آمده اند آنچه یاس از صفحه احوال
خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدستور خواهد
لاجرم بخاطر صلاح اندیشی چنین نقش نشست که پیشتر از رسیدن
شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک
بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت بحمد الله این حجاب از میان
و کار بجایی رسید که [illegible] ندامت بدعا صحت آید بالجمله در کنار
آب لودیانه موسوی خان با قاضی عبدالعزیز رسید و از تبسم
مزاج اشرف [illegible] نور محمد [illegible] و آسوب گرائیده بود
قاضی را [illegible] بحوالهٔ مهابت خان فرمودند که مقید دارند
جمعی موکب اقبال از سرهند بیشتر شتافت امرا و سایر بندها
از تحالف جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس یافتند از انجمله
[illegible] بسنکه [illegible] فوج آراسته عرض داد و اصفهان
در کنار [illegible] یوسف و نوازش خان پسر سعید خان از گجرات
آمده باستیلام عتبه خلافت ناصیه فروز گردید تا رسیدن
بدارالملک دهلی جمعیت نیکو از [illegible] فراهم آمده شد

حسن خان در ملازمت شاه ... بالا دست بودند

با فضلی از صوبه داران آمده فوج ... سنه ... در ... آمده بود

قبیر ... در باب ... سعادت ... فوس ...

در ... مدار تدبیر امور و ترتیب افواج ... آمده بود

مفوض بود و سرداری فوج هراول بعبد الله خان ...

مقرر شد که یک گروه ... از اردو ... آمده باشند

احصا و ضبط آنها نیز بعهده او شد

جشن چهار سنه ... [illegible]

جمادی الاول هزار و سی و دو هجری فیروز بخش جهان ... [illegible]

حضرت ربع سعادت افکند سال نوزدهم از جلوس ... آغاز شد

... که نبیره ... بالشکر از وطن خود آمده باستیلام

ناصیه سعادت افروخت ... خبر رسید که شاه ... [illegible]

از سعادت جبلی حق شناسی نتوانسته بجهت قرار داد ... [illegible]

جمعیت بمقابل ... داراب ... که ... [illegible]

از ... عثمان ... خانخانان و بسیاری از ... [illegible]

گویند که ... متعاقب ... [illegible]

چون عبد الله خان قرار داده بود که هر گاه افواج با هم نزدیک رسد ... [illegible]

بدست افتد چون با نجدمت میر سامانی و صاحب بکرماجیت
پسر خانخانان و بسیاری از سپاه بالا در برابر لشکر منصور آمده
مرحله صف در روز ... آنکه با کربنج ... سکیم فوج بسیار تیست و مقابلت
با فرد فرمایند نام بر دو هزار و برای نهاد التوانند یکجا هدایت تا کرو ...
این قسم که روزگار ناهنجار از فتنه بازی برانگیخته ... با ...
فرو نشیند و صفها به آیین پسندیده قرار گیرد و بحکم تعجیل ...
آصفخان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و فدائیخان و ...
و لشکرخان وغیره با موازی بیست و پنج هزار سوار موجود بمقابلت ...
و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند
و عبدالله خان از آنجا فرصت قابو یافته جلو ریز به لشکر
شاهزاده پیوست ... مرج مرج زبردستخان و سید ...
پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و نورالزمان پسر اسد خان
معمور از فوج عبدالله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت
که از آمدن عبدالله خان آگاه داشت نبود داراب خان
در نوید آمدند ساند قضا را در آن وقت تیر تفنگ از شست غیب
بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او سررشته افواج
از انتظام افتاد با آنکه شاه ... عبدالله خان سرداری فوج هراول

دلیران سرتیز بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه فرموده و از
و دیگر سران لشکر منصور بنوازش عنایت بر جا داشت
طرف آمدن عبدالله افواج را از نسق انداخته
از گشته شدن راجه بکرماجیت
تا مدت افواج طرفین به یک جا
قرار گرفته بالجمله بعد کمک حضرت شاهنشاهی از حوالی
بصوب اجمیر نهضت فرمود شاهجهان بجای
دولت بر افراشتند در کنار کول فتحپور اعتبار خان
مرا باستیلام عتبه سلطنت جبین سعادت
چون محافظت قلعه اکره شرایط احتیاط را
رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب
و منصب شش هزاری پنجهزار سوار عنایت نموده خلعت با شمشیر مرصع
اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف
داشتند دهم اردی بهشت ماه حوالی پرگنه هندون معسکر
اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی اردوی کیهان
بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتافته
گذرانند نیم روز دوشنبه ساعتی مختار انجم شناسان

بسعادت ملازمت معروض حضور اخلاص نور الابصار گشت و ق
و شفقت تمام در آغوش عاطفت کشیده نوازش بسیار فرمود
پسر ارنیسی باظهار پاختن صادق خان بخشی بحکومت
خدا است حضور بنجاب سرافرازی یافت فی خلال آن انجان بمسامع
جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار متن
گجرات جاگیر داشت برادران خورد او سنبی بنجر برادر
بقتل رسانید معارف اینجانب برادر النسی بابا در عیسی او
بدرگاه والا آمد ... چنانچه باید بعرض خوان فرزند شد
و به ثبوت شرعی نا رسیده رسانیده اگر چه فتنه جویی از ... او
بمرتبه بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون از
پدر و لیان نسبت برادر کلان که بمنزله پدر است چنین
بی باکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند
تا بعد از این بدانچه سزاوار باشد بعمل آید فرستادن شاه
چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال
شاهجهان از گهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شتافتند
بتاریخ بیست و پنجم اردیبهشت شاهزاده پرویز با عساکر
شکوه که در ظل رایت جهانگشا فراهم آمده بودند بتعاقب

ایشان

ایشان جمعیت فرمودند و عنان اختیار شاهزادهٔ کامگار
و زمام اختصاص عساکر اقبال بصوابدید افضل‌خان حوالهٔ آن سامی
امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل
خان عالم سلحدی سکندر و بهوندیله راجه بیتهل سربلند رای
لشکرخان منصورخان راجه جی سنگه سورج سنگه فاضل بیگ
رشیدخان راجه گردهر خواجه میر عزیزالله اسدخان شیخ عبدالله
اکرام‌خان و غیرهم معادل چهل هزار سوار موجود و توپخانهٔ عالی با
لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضل‌خان بخدمت بخشی‌گری و
واقعه‌نویسی لشکر معرکت غره خورداد ماه داور بخش پسر سلطان
خسرو را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز ساخته بمنصب
هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد بدستور خرج عنایت نموده
خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه
بصیغهٔ مساعدت مرحمت فرمودند ابراهیم‌خان بصاحب صوبگی
ولایت بنگاله و اودیسه منصور یافت هجدهم خورداد سنه هفده
جلوس مطابق نوزدهم رجب سنه الف و سی و دو هجری نزول موکب مسعود
بدارالبرکت اجمیر اتفاق افتاد در خلال این حال از اله‌آباد خبر رسید که
مهر النساء بیگم بخلوت‌سرای جاودانی انتقال فرمود امید که حق تعالی

عزل نمود رحمت خان حبشی که دانا و جانست شکر پیر ما را
از وطن خود آمده دولت [illegible] یافت آبرا [illegible] خان
فتح جنگ خان حاکم [illegible] جهاز [illegible] شکر [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] عبد الله [illegible] وفانام
خان وصفی [illegible] خان و دیگر [illegible] باشند به سامع جلال [illegible]
[illegible] امیر [illegible] بر سم احمد [illegible] الایت گجرات [illegible]
سا جهان [illegible] بود [illegible] باجیت [illegible] صاحب صوبگی آن
[illegible] اختصاص داشت [illegible] موکل [illegible] نصرت
[illegible] باجیت حسب الحکم [illegible] خود
در احمد آباد گذاشته خود [illegible] در جهان [illegible] علی جان [illegible]
چنانچه در جای خود گذارش یافت و چون آنحضرت [illegible] خان
معاودت [illegible] متوجه [illegible] شدند و گجرات
[illegible] عبد الله خان [illegible] نموده [illegible] دیوان
[illegible] تخت مرصع [illegible]
[illegible]
بود [illegible] خود طلب نمودند عبد الله خان

وفادار نام

اوفادار هم تو اسپه را زحوصله بکجی رست لشکر باکثرت تلک
او کلا با معدودی بیسروپا در آن حدود آمده سپاه منصور
صفدر و لشکر انگار با کمال طرح مقاومت ساخت
سپاهی نبرد آزما ... آن جمعیت
کنهیر داس از شهزاده ... نیک ... از آنجا ...
استقامت و اظهار جلادت نمود نتیجه سپاه اقبال
و در باطن با سرجان و سید ... و با ... افغان
دیگر ... خود بود ... اسلات
... فرصت
احسان فوجدار
یک کنهر داس ... جمعیت
تفرقه ... لیکن ... جمعیت نیک ...
حزم و احتیاط ... سلوک ... توان ...
از صلاح ... کار ... آنکه ...
با ... دست یغما ... آنکه سپاهی ... رسانید ...
با خزانه ... ساخت ...
شاه والاقدر رسانید و کنهر داس ... رفته از ...

روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی
در عرض سبیل حائل یافت با جمعی که اتفاق داشت به اسلام آباد
قرار داد که هر کدام از محلات جانب خود با جمعی که دارند کم ...
هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که به سمت راه آباد است
در آیند و خود با ابوخان از رکنه کبری پایان کرد وقت سحر
شهر رسیده در باغ حبابان لحظه توقف نموده تا نور بر
روشنی بود در دست شمس تیر تور ان گرد بعد از جهان
افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را گشاده یافت انتقال
رفقا رسیده از دروازه سارنگپور بحصار احمدآباد در آمد متعاقب
ایشان ناهر خان نیز رسیده از دروازه ایدر شهر داخل شد خواص مهد
عبدالله خان از ظهور این سانحه که در خیال او نگذشته بود
سراسیمه بجانب شیخ حمید رفت میان وجیه الدین پناه برد و به
استحکام برج و باره پرداخت بعضی از سرخیانه محمد تقی
و دیوان حسن بیگ بخشی فرستاد ایشان را بدست آوردند
و شیخ حمید را خود آمده بود که خواجه سرای عبدالله خان در خانه
فی الفور او را سالم در دست کرده فرستاد آوردند و خاطر از ضبط و نسق
شهر مطمئن ساخته بلا اسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت گردید

و از نقد

و از نقد و جنس آنچه بدست ارباب وفد مردم قدیم رسیده
قسمت نمودند. چنین بخت رسی که شد آن ارباب صورت
نبندد و به سبب شکست طالع العار [illegible] از جمله
جواهر با خود [illegible] گشته که فوج حسینیه
فراهم آمد. چون این خبر به مندو رسید سید عبدالله خان از حضرت شاه
والا قدر رخصت گرفته بکومک و مدد التفات نموده با جها[illegible]
پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز
از راه مندو به برودره پیوست. صفدر و ناهر خان از آنجا بر آمده در کنار
تال کانکریه معسکر ساختند. چون سید عبدالله خان از کثرت [illegible]
وقوف یافت روزی چند در برودره توقف کرد تا کومک رسید
بعد از چند روز کوچ کرده محمودآباد را لشکرگاه ساخت. مردم
از کنار تال کانکریه برخاستند و در ظاهر موضع بتوه نزدیک مزار
قطب العالم فرود آمدند. عبدالله خان از محمودآباد به موضع بارجه آمد
صفدر و ناهرخان در دیه [illegible] منزل کردند و بین الفریقین سه کروه
فاصله ماند. روز دیگر از جانبین افواج ترتیب کرده متوجه عرصه کارزار
شدند. اتفاقاً [illegible] عبدالله معسکر آراسته از قوم [illegible]
و کوچهای تنگ داشت [illegible] زمین بلند بود بنا بر [illegible] انتظام

شایسته یافت نخست ناهرخان را که همراه افواج بادشاهی
بود بابت ضلعی که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود مبارزت
افغان و از شجاعت قضا را تفنگی بمقتل او رسیده و از راه
گذشته و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان و تفنگ رو
گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زخم زار داشت راه آمدم
بسیاری را پامال ساخته عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار
از نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده به پرگنه [illegible] بر دو [illegible]
ولا انجا به بهروج رفته در سه فرسخی بهروج [illegible] چهار
سه بندر سورت شتافت و دو ماه در انجا بسر برده مردم پریشان
خود را جمع ساخته با فوجی فراهم آورده در پی [illegible]
بخدمت شاهجهان رسانید چون [illegible] بعرض حضرت شاهنشاهی
رسید صفدر [illegible] [illegible] بخواب [illegible] بود از منصب [illegible]
سه صد سوار بمنصب هزاری ذات و دو هزاری سوار و خطاب
صفدرخان و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سود و ناهرخان
بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافت صفدر
خان صفدر بیگ [illegible] خان اصل از ولایت است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شاهجهان [illegible]

[illegible]

از خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعین شده بودند که
وقایع نگار ... عرضه داشت که عساکر نصرت قرین دیو لشکر شاه بلند اقبال
از کریوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه درآمد شاهجهان
در ملک اقبال عالم ... قلعه ماندو فرستاده
پس از عبور رستم خان را با جمعی بمقابله فرستادند و بهادر الملک
برق انداز در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت
مخصوصان رستم خان بعطا مهابتخان فریفته گرفته از کمین
درست نمستیغ فتح اکثر لشکریان ...
آن بد سرشت نابکار که فتنه برانگیخته خود با لشکریان ...
ورستم خان از دولت کمترین شاه عالیمقدار او بلند قدر منصب
بوالا پایه پنج هزاری و خطاب رستم خانی ترقی فرموده بودند و صاحب
صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد بر او داشتند
در موقع او سالار لشکر قرار داده بمقابله شاهزاده پرویز
تعین فرموده بودند حقوق تربیت و نعمت ... صرف
ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ...
رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشته انتظام از کار
رفت و اختلال از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپر

قرار بر فرار جمعیت این تحقیقتان سپاه درون حصار

رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب زبده مجبول

فرمودند و کشتیها را بالا کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی

در کنار آب که ایستاده بود با خانخانان بصوب قلعه اسیر

برهانپور فرستادند درین وقت محمد تقی بخشی که خانخانان

از نزد بهادرخان فرستاده بود بخدمت ساعی والا قدر آورد

در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود بیت صد کس بنظر نگاه

میدارندم ورنه به پریدن زلی آرامی لهذا او را با داراب خان

پیش از خانه طلب نموده نوشته داد در خلوت نموده که

مسموع افتد سامان تیار ست کرده بغیر از آنکه سر

ندامت پیش افکند چاره نیست بنابران او را با فرزندان کل

بدولتخانه نظربند نگاه داشتند و لیکن خود قلعه زده بود

که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله جمعی بود

کیهان کوه بپای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین با جمیل الدین

حسین الحجو از قلعه برآمده ملازمت نمود آنحضرت خود با اهل حرم

برفراز قلعه تشریف برده روز توقف فرموده حراست قلعه بکو بالله

راجپوت سپاهی کاردان بود تفویض یافت سامان آذوقه و سایر

مصالح قلعه‌داری درو بجد و جواد جهد فرموده بسیار از ریشان
حرم سرای اقبال با اسباب زیبائی بهمراه کرده استدعا
تعهد تمام داشت و التجا کرده است ... ل
عبدالله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست جوانب
بادشاهزاده پرویز بکنار آب نربده رسیده برشته سعی
گذشتن نمودند و بیرم بیگ بشیشه بالابان طرف لشکر ما
توپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از تنگنای با تنجا
گریزپا بنزدیکی و راه دیگر شیخا بالا منصوب ساخته مخفی
نهانی نوشتها نزد خانخانان فرستاد که سالار قدوت
دنیا دوست شیطان صفت را تربیت کرده با ساه مروم فریب
بود خانخانان بخدمت آن حضرت معروض داشت
کار بناسازگاری پرداخته اگر رفتی چند با کامی نرسانیده
صلحی بمیان اندازند هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندها
خدا خواهد بود سیاجهان که همواره با طفای نایره فتنه مصروف
داشتند بسبب این مقدمه را فوز عظیم دانسته خان جان را
بخلوت سرای دولت بصحبت پیوسته گفت مصحف خاطر خود را
از جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده اغلاظ

سخت

و شداد سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد
و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب
خانخانان را رخصت فرموده دارابخان را با فرزندان
در خدمت خود نگاه داشتند و قرار یافت که [illegible]
آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید چون
خبر صلح و رخصت خانخانان به بندهای شاهی رسید رسوخ
عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها
میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی در گرانخواب غفلت جمعی
از جوانان کارطلب بارگی همت به آب زده مردانه عبور نمودند
اثر شورش و آشوب ارکان ثبات بسیاری تزلزل پذیرفت و هیچیک
نتوانست بمدافعه و مقابله پرداخت تا بر حضور بیحمیتی بسیار
از آب گذشتی در این وقت نوشتهای شاهزاده [illegible]
انجا بخانخانان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و قرارداد
باب عصیان نوشته سوگند مصحف را با شربت فرو خورده
و از خدا و روز جزا نیندیشیده پرده آزرم از پیش چشم برگرفت
راه ادبار سپرده بمهابت خان پیوسته و پیغام بیگ مجلس بدو
در افکنده خود را بخدمت شاه عالمیقدار رسانید و چون

حقیقت احوال معتقدخان خان عالم به جبوال که منصوب حضرت ...
آرایش نیافت و آمدن بیجاپور یک ... سهیله توقف ...
... دولت خواهان بسته بار جبون شدست ...
از دربار ... مرد ... آنکه ...
شاه ... سپرده مردود ...
... سپرده ...
... اقبال شاه ...
... صوبه ... بنگاله ...
مذکور ... در ... توقف کرد

منشا هزار مهم فرزند اقبالمند ... گونه ...
هندوستان بمزاج ... ساخته بود دوم آذر ماه ...
سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر ...
ساختند آصفخان را که صاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده
بودند چون نورجهان بیگم از جدائی برادر بزرگ خاطر داشت ...
حاکم ... معطوف داشته ...
دستوری یافت در خلال این حال عبدالله خان پسر حکیم نور الدین ...

اظهار این زاد حضور خود سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال

آنکه چون والد ایلچی مزبور با کمال تهور و تسلیم و فروتنی قتل

کسید ... از ایران گریخته قصد فلانکوه ... نمود و ... ایشان ...

انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه معظم

گردید و از مساعدت طالع در اندک روزگاری شاه سنه ...

داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب یا انصدی و جاگیر معمور

یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود با طالع نیک در ستیز

افتاد کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و دست

زبان را بشکوه خدا و خداوند دراز کرده میداست ... بولا کر ...

که هر چند عنایت ها و عاطفت ها در حق او بیشتر می شود الحق حق ناشناس

در شکایت و از دیگر اشراف ... مع ... نظر بر جهتهای که در حق او

بظهور می آید آنحضرت قبول نمی فرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که

در محافل و مجالس جمع بهم ... از او شنیده بودند بمسامع

جلال پیوست و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز پرس

فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم سیاست او شد

زبان ... سرخ سر سبز ... بر باد ... از مولا صادق خان ...

کوهستان ... بجان ... یافت ... بخارا ...

حراست دهلی فرق عزت برافراخت قلی محمد [illegible]
حاکم تبت بر نموده پدر بدرگاه آمده سعادت [illegible]
پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند نزول [illegible]
نضارت پذیرفت در کنار دریا [illegible] جاه [illegible] خان
خود از انتظام و استحکام کوهستان [illegible] خاطر [illegible]
جمع نموده سعادت استانبوس دریافت و جلدوی [illegible]
در شماره [illegible] آن [illegible] فرار [illegible]
بیگر [illegible] مال [illegible] همراه او روزی [illegible]
رقم عفو بر جرائد جرائم او کشید [illegible] ابوالفضل [illegible]
و منهیان صوبه دکهن بعرض همایون رسید که شاهجهان از [illegible]
قطب الملک دست [illegible] دلیر و بنگاله شتافته [illegible]
یورش [illegible] از هند [illegible] ادبار
بر فرق روزگار خود [illegible] کام [illegible] سپرده از جمله
در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضل خان دیوان با والده عیال
خود قرار بر فرار داده جدائی گزیده خلال [illegible] افضل خان در اینجا بود
چون خبر بشاه والاقدر رسید سید جعفر خان قلی اوزبک [illegible] را با چند
از معتمدان خود بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن [illegible]

باشند بلاسای و بلواسای او را زنده بیارند واگر پیشرفت
نشود سر او را بیارند نام برده با سرجنت هرچند تا منتظر مسافت کوه
در اثنای راه بوی رسیدند و او ازین حادثه آگاهی یافته والده و
زنان را بجانب جنگل [illegible] کرده خود با معدودی [illegible]
حمیت افسرده [illegible] پایداری ایستاده ظاهرا [illegible] و جهید در
میان [illegible] سید جعفر نزدیک آمد خواست سخن براند [illegible]
او را فریب [illegible] هرچند [illegible] ترتیب مقدمات بیم و امید [illegible]
نمود که شاید بخدمت تواند آورد این تن در نداد و در واپسی [illegible]
[illegible] ستان [illegible] ساخت و بجانب جنگ مردانه [illegible]
[illegible] خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافر راه [illegible] کرد
سید جعفر را نیز زخم ساخته خود بزخمهای کاری جانی نثار شد
لیکن تا رمقی داشت [illegible] را از [illegible] ساخت و بعد از
شدن سر او را بریده بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان
بردند القصه موکب اقبال شاهی از راه مچهلی بندر بصوب اوریسه
شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محال [illegible]
سرحد خویش نوشتها فرستاده بود که غله فروشان و زمینداران
مقرر دارند غله و سایر حبوبات و جمیع ضروریات را باردوی کیهان

پوی

نموده میرسانید با [illegible] و پیشکش از [illegible] موجود با
دیگر [illegible] فرستاده و [illegible]
آنحضرت [illegible] سعادت خویش میداشت

[illegible] روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول
و ثمانین سنه هجری بعد از گذشتن یک [illegible] گهری نیر اعظم
به بیت الشرف حمل سعادت ارزانی فرموده سال نوزدهم از جلوس
جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب [illegible] بصوب [illegible] و بنگاله
متحقق گشت [illegible] فرمان شد [illegible] خاطر از
و استحکام صوبه دکن واپرداخته متوجه صوبه اله آباد [illegible] بهار گردد
اگر صاحب صوبه بنگاله پیش راه تواند رفت و مقاومت نیارد
نمود آن فرزند با عساکر [illegible] به مقابله شتابد و نیز بنابر حزم
و احتیاط عمدة الملک خانجهان را از صوبه دار [illegible] رخصت
فرمودند که در آن حدود بوده کوشش [illegible] و اگر [illegible] احتیاج افتد
و اشاره [illegible] حکم فرمان [illegible] قاضی عبدالعزیز
از جدست شاه [illegible] بر رسالت آمده بحکم اشرف مهابتخان
او را در قید نگاه داشت بعد از آن [illegible] ناکام ملازم
ساخت و از برهانپور به رسم وکالت عادلخان فرستاده

سعد قبه

دنیاداران دکهن را از صمیم قلب اعتقاد به بندگی و دولتخواهی
حبشی علی شیر نام معتمد خود را نزد مهابتخان روانه ساخته
از عالم نوکران عرضداشت نموده نهایت عجز و فروتنی ظاهر
ساخته می قرار داد که در دیول گانو آمده مهابتخان را به بیند و
پسر کلان خود را در سلک بندگان درگاه منتظم گرداند در
قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان نطاق خدمت و فدویت
بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق
العنان و نفس ناطقهٔ اوست و در محاورات و مراسلات او را
ملا بابا می گوید و می نویسد با پنجهزار سوار بفرستد که به خدمت
پسر بود و متعاقب او را رسیده دانند چه مکرر فرامین تاکید
صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست عنان
معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد چه در ایام
برشکال و شدت باران ولایت دکن ولایت مالوه از برهانپور کوچ
نموده بودند مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا
ملا محمد لاری در شهر توقف نمود لشکرخان و جادو و اودا رام
و دیگر بندها مقرر داشته که ... گفته در ظفرنگر معسکر ساز
جان سپار خان را به دستور سابق خدمت سرکار بیر نمود

معموری ملا بابلیح پور بازداشت و منوچهر پسر شاه نواز خان را بجای او
تعین کرد و رضوی خان را به تالیفسر فرستاد که بمهمات آنجا پرداخته
صیانت نماید و همچنین هر جا را به یکی از بندها سپارد و از آن جمله
از ضبط و نسق ملک خاطر وا پرداخت و درین تاریخ عرضداشت ابراهیم خان
فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود که موکب اقبال شاه ممالک ستان
داخل ملک اوریسه گردید الحال محمد ابن اخی ابراهیم خان
فتح جنگ صوبه‌دار بنگاله فرستاده و کلک وقایع نگار نیز
اوریسه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر زمینداران
کرده بود رفته بود از سنوح این حادثه غریب که بی‌سابقه آگاهی
اتفاق افتاد مضطرب و متحیر گشته تاکید دست از آن هم باز داشته
بموضع پیپلی که حاکم‌نشین آن صوبه است آمده و اسباب خود را
همراه گرفته بمقام کتک که از پیپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است
شتافت چون استعداد مقاومت در خود نمی‌یافت از کتک نیز
توقف یا حسب التقدیر نکرده آنجا به بردوان که صالح برادرزاده
جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت صالح استعداد نمود
قصبه رسیدن رایات منصوره ننموده در توقف کوشید چون ابراهیم
خان بجهت استمالت صالح رسید و او با بیع عدده بکلا استان

حصار بود و آن را استحکام داده در صلاح و صواب کار خویش
بسته ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاحب عقل از حیرت
و کار خود گشت با آنکه الفتی با رکو نکبان بود و سر حد مکر و حیله دیگر بنا
مستغرق بود در اکبرنگر با جمعیت اندک و با همت افسرده باستحکام حصار و
فراهم آوردن لشکر و دلاسای سپاه و جمع و ترتیب اسباب رزم
و پیکار پرداخت درین وقت نشان عالیشان شاه خلافت پناه
رسید مضمون آنکه چون بتقدیر ایزد و سرنوشت آسمانی آنچه لازم
بحال این بی همت حیف بود و نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد
و از گردش روزگار و سپهر دو رنگ لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام
بدین سمت اتفاق افتاد اگر چه در نظر همت ما وسعت این
ملک چندان نگاه نکرده همه پیش همت ما مطلب از ین جانب حیرت
اما کن حمیت این سرزمین پا افتاده سر توان کرد که
اگر او اراده رفتن بدرگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف
از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته نمی نمائیم که بفراغ
خاطر روانه درگاه شود و اگر وقت را صلاح وقت نداند
هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال بعیش گذراند ابراهیم خان
معروض داشت که بندگان حضرت اعلی این ملک را به تیغ خود سپرده اند

رفت

سر غنیمت دانسته تا جان دارم از کوشش جهد نموده‌ای
عمر گذشته معلوم که حیات حقیقی [illegible] الا [illegible]
بجز این از نوع ادراکی [illegible] نیست که حقوق [illegible]
در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت [illegible]
جاوید یابم القصه چون موکب همایون [illegible] رشاد کیش
به برده‌ان [illegible] اقبال آثار فیروزی صالح گو ناد اندیش
حصار را استحکام داده با جهالت و ضلالت [illegible]
فرستند بنا بر محاصره را بر وی تنگ ساخت چه کار به جواری
از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر [illegible]
عبد الله خان را به دید خان نصرت قرین او را محظوظ گردید
انداخته نظر اقدس در او [illegible] چون این خبر [illegible] سنگ از [illegible]
برداشته آمد رایات اقبال بسمت اکبرنگر ارتفاع یافت
[illegible] خواست که قلعه اکبرنگر را استحکام داده [illegible] متحصن
لوازم قلعه داری پردازد چه حصار اکبرنگر کلان بود و آنقدر جمعیت
با خود نداشت که از همه جانب [illegible] محافظت تواند نمود
در مقبره پیرش که حصار مختصر مستحکم داشت و در خلال اینحال
جمعی از بندهای [illegible] که تنها نجات متعین بودند خود را با و رسانیدند

و چند ماهی بظاهر اکبرنگر آمده حصار مقبره را محاصره نمودند
و از درون و بیرون آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت
درین وقت احمد بیگ خان از دست [illegible] بیرون حصار در آمد
از آمدن او دلها را نیروی دیگر پیدا شد چه امید و حیات اکثری
در انصراف آمد ... عبدالله خان و دریای افغان از آب
گذشته بدان سمت عسکر آراسته ابراهیم خان از شنیدن
این خبر و جنبش اشرار احمد بیگ خان را همراه گرفته سر راه ایشان را
سد ساخت و دیگر مردم را بحراست حصانت قلعه باز دا
شت کشتیهای جنگی را که باصطلاح هند نواره گویند پیش از خود
بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بر آن فوج گرفته نگذارند
که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریا از
دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را
از آب گذرانیده بر سر دریا فرستاد و چون مشار الیه بدریا رسید
در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمعی کثیر از
همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و از عقب ایشان فوج
بابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان
در ساعت اکثر همراهان جمعی از جوانان کارطلب که در چهار دیوار مقبره

بودند

بود و فرستاده رفت لعل بیگ بود دست گرفته از جوانان

خوش لحیه بر شاه استعجال نمود ابراهیم

و دریا خان آقا سو رفته حمید گروه پس [illegible]

بهادر فیروز جنگ گروهی سید با اشرف آ رفته [illegible] محمود [illegible]

از آب گذشته دریا خان پیوست و با اتفاق [illegible]

به دریا متصل و جانب دیگر جنگ انبوه [illegible] افسرده

[illegible] کارزار آراسته و ابراهیم خان از آب عبور نموده [illegible]

نبرد گشت و خود با سرار سواد [illegible] ولو [illegible] نام [illegible]

گرامی صید ارای بجو سر ایل صوبه بود باشد سید سواد [illegible]

قرار داد احمد بیگ خان را با هفصد سوار طرح ساخت و [illegible]

فریقین جنگ عظیم در پیوست نوبر المدا [illegible] و [illegible]

بپای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید [illegible]

ابتدا زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این [illegible]

جلو انداخت و در تاختن رشته انتظام افواج از هم گسیخته [illegible]

قلم تقدیر با مر دیگر رفته بود اکثری از رفقا از دست [illegible]

گریز سپرده ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و جمعیت [illegible]

هر چند مردم علو او را گرفته خواستند از ملک [illegible] برانداختی

وگفت که وقت مرگ مقتضی امری کار نیست چه دولت سرافراز
که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف
هجوم آورده زخمهای جان ستان کارش تمام ساختند جمعی
در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته
طلب امان دادند و در همین هنگام نقبی را که بندهای شاهی بپای
حصار رسانیده بودند آتش دادند چنانکه کار رخنه از طرف
دو برج بیرون حصار در آمدند ... عابد خان دیوان
و شریف خان بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند
و حصار مفتوح گردید از مردمانی که در قلعه بودند بعضی سرپای به ...
خود را بدریا انداخته و گروهی گرفتار گردیدند ... سلسله پای ایشان
بوده رفته ملازمت نمودند چون فرزندان و اموال و اشیا
ابراهیم خان در دهاکه بود موکلان ... از ساله دریا بدانجا شتافتند
فرهاد احمد بیک خان برادرزاده ابراهیم خان ...
خود را بدهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری نیافت
و بوسیله مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف ... کار
بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد سوای
دیگر اجناس ... از قماش و فیل و اسپ و غیره بقید ضبط در آمد تا حال

کرد از جانب

شد داراب خانرا مقید داشتند درین وقت از قید برآورده
سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند زن او
با یک پسر و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند راجه بهیم
پسر رانا که درین ایام مرجع از خدمت شاهجهان جدا نشده
بود با فوج برسم منقلا پیشتر از خود بصوب پتنه
گردانید و خود با عبدالله خان و دیگر بندها از راه [illegible]
پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان
سرکار بحراست [illegible] مقرر [illegible] الله یار [illegible]
[illegible] با [illegible] بود که پسر راجه
بهیم با [illegible] از جا [illegible] پاوری نکرد که حصار را
استحکام [illegible] بار [illegible] مقعد دار آن
پتنه برآمده بجانب الهباس [illegible] وجهان [illegible]
از دست داده بسلامت [illegible] گرفتند و بالجمله بهیم
و بی مجادلت بشهر درآمد و صوبه بهار را متصرف گردید بعد از
روزی چند موکب اقبال شاهجهان سایه سعادت بر متوطنان
آن مرز و بوم افگنده جاگیرداران آن صوبه بخدمت شتافته ملازمت
نمودند سید مبارک که حراست قلعه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را

سپردند و بعد از او چند بسعادت میرزا یوسف خان دریافت
بیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالله خان را با نوری صوبه
اله باس و دو هزار افغان را با جمعی دیگر تسمیت داده تعیین فرمودند
و لیکن از روز چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار
گذاشته خود برایات اقبال پیوسته و پیشتر از آنکه
عبدالله خان از گذر جوسی عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم
میرزا عزیز کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت جای
خود را گذاشته نزد میرزا رستم باله باس رفته و عبدالله خان
گرم و کر آمده در قصبه جوسی که بآن طرف آب گنگ در تقابل
اله باس واقع است معسکر آراسته موکب اقبال حضرت جنت مکانی
در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوارهٔ عالی از بنگاله همراه
آورده بودند عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ از آن گذر گذشته
در معموره اله باس لشکرگاه ساخت اکنون مجملی از سوانح دکن
خود سلطان خرم جهانگیر خان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت
با امید آنکه مدار مهمات آن صوبه بعهده او تفویض شد و چون سالار
و عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بامداد او
اسباب [illegible] در کار [illegible] درفع [illegible] ظاهر سازد و همچنین

[illegible]

عادلخان

ساداتخان بتحصیل قریب همراه و نگاهداشتن ملک دکن ... تا از حضور
قبض و تصرف او حواله شود و آنجا رسول ... دل خان پرداخت
چون خبر در سر راه بود و ملا محمد وکیل عادلخان از جانب او بکرات
خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور بر بالاگهات
فرمود که چون قریب بملا محمد به برهانپور رسانند ...
این اخبار متردد و متوحش گشته با انتظام آن ملک ... سرکهر
بر آمده بقصد آنکه سرحد ولایت ... ساخت فرزند
با جماعتی از افغانان در قلعه دولت آباد گذاشت که ...
خالی ساخت و بعضا جهانگیر سرحد قطب الملک ... رسید
خود را از رو بازیافت ... بالجمله ملا محمد لاری به برهانپور پیوست
با شاهزاده پرویز باستقبال رفته نهایت گرمجوشی ظاهر ساخت و
از آنجا باتفاق او متوجه بالاگهات شد شاهزاده پرویز گرد دیده سربلند
بحکومت گجرات بالاپور گذاشته جادو رای و اودی رام
که یک از مقرر داشت و پسر جادو رای و بابو را و اودی رام را که همچنین
همراه گرفت و چون ملا محمد به خدمت شاهزاده پیوست ...
او با پنجهزار سوار در برهانپور بود باتفاق سربلند ... احکام
و انتظام مهام نمایند و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده

که ... تمام ... جانب ... بالاگهات ... دادند ساداتخان
با انتظام ملک

[illegible] نامبرده با این [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اسپ [illegible] پنجاه هزار روپیه [illegible]

[illegible] پسر [illegible] عنایت گروه همراه خود گرفته مهابت خان

[illegible] خود یکصد و ده اسپ و [illegible] زنجیر فیل [illegible] داده

[illegible] هشت [illegible] لک روپیه نقد و یکصد و ده خوان [illegible]

[illegible] محمد و پسر داراب او تکلیف [illegible] خود [illegible] داد

[illegible] [illegible] موکب منصور [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جلال [illegible] [illegible]

اراده نمود که [illegible] کابل [illegible] خانه [illegible] خان

[illegible] مهابت خان با امرای [illegible] [illegible]

[illegible] مدافعه و مقابله او [illegible] مصروف داشته [illegible]

که از خدمت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] توقف [illegible] خبر [illegible] [illegible]

حضرت [illegible] حضرت [illegible]

با این [illegible] مهابت [illegible] داشتند [illegible]

اراده

آمده بود رفت غفار بیگ بجهت خبرگیری تاخته در پنج

بخدمت پیوسته معروض داشت که یلنگتوش بحسب

هزاره حیات پیوست اینها چند روز حرص بی اقمشه اسب

بحاکم غزنین بالنگرداری نموده قلعه دیوسه جبه توار از مرض نجات

ساخته همشیره زاده خود را با فوج باز داد

نوبهادر خان آن استغنا نموده که ما از قدیم رعیت بابر

اگر شما بلا از ما کفایت کنید بدین عنوان تو با ما رعیت و فرمان

والا ما کی پا بهاء ملجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد

اوزبکان محافظت نماییم خانه زاد خان خود با فوج از اوزبکیه

هزاره ها شتافت و اوزبکان بمدافعه و مقابله پیش آمدند در

دار و گیر خواهر زاده یلنگتوش جمعی از اوزبکان بقتل رسید

سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور

معاودت مصروف داشتند و یلنگتوش از شنیدن این خبر

خجالت زده گردا خود بسی گشته از نذر محمد خان التماس نمود که

بباخته سرحد کابل شتافته خود را از انفعال بر آرد ابتدا

نذر محمد خان او را با آتالیق و محمد یار او تجویز این جرأت باکی نمود بعد از

مبالغه و اغراق بسیار رخصت کوشش حاصل کرده ان مرتبه

تا اوزبک و الامانی و از هر دست بود چندان که توانست فراهم
آورده بعد از آن بدین جهت روی نهاد بهادر خان و اصالت خان که سر امرای جنود
موفور بودند که در مهمات خطیر جمع آورده به ترتیب اسباب
جنگ پرداختند فی الجمله چندین سپاه و بهادران گزیده کار آزموده
یکدل و یکرو و یکجهت سر از اده به تعصب یکدیگر رزم طلب گردیده
بالجمله بهادران مذکور بهمت موقع سیر کرده در روز عرض
واقع لشکر معسکر را استوار از آنجا افواج ترتیب داده
متوجه پیش گردیدند بهادر خان لودی خان با جمعی از منصبداران
ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرده و مبارز خان افغان
و امرای سنگین سید حاجی و دیگر بهادران از پیش فرمان
هراول قرار یافتند و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح التمش با آیین
شایسته ترتیب داده تا به تأیید ایزد جهان ساز توسن جهت لازم
ظفر بسته حسب مذکور میشد که سپاه اوزبک ... گروه ...
... ساخته دو لشکر خواهان را بخاطر میرسید ... دیگر
تلاقی فریقین اتفاق افتد قضا را سرگروه از موضع کیر گذشته
قراولان اوزبک نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم
جلادت پیش نهاده جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه

وقراولان

و فیلان کوه شکوه داشتند و رسیده بودند
شتافتند اتفاقاً یلنکتوش سبب ... عجیب
بود قصد آنکه چون لشکر منصور کوفته ...
از کمین برآمده کارزار نماید مبارزخان که سردار فوج هراول
خیمها و غیره جمعی را به کومک قراولان ...
یلنکتوش فرستاد که از رسیدن آن فوج ...
یکی دو از لشکر کار دیده سپاهی غنیم را مقابل
مردم خود پیاده و فوج ساخته بود یکی فوج را هراول
مقابل کرده و خود با فوج دیگر بقاصد تفنگ
عنان ادبار کشید چون فوج مخالف شکست از ...
فوج هراول افزونی داشت بهادران فوج
کیرانکومک هراول رسانیده تختهبان و ...
بسیار سر دادند و از پس آمدن فیلان جنگی ... کارزار
و جنگ با ستداد داشتند در چنین وقتی یلنکتوش
تکومک رسانیده معرکه کارزار ساخت و پا ثبات ...
و بهادران ... گشتن و بستن و تاختن و انداختن ...
جلادت ... بسیار بتقدیم رسانیدند و مخالفان تاب ...

جلو بر گردانیدند و بهادران بیشه وغا مقهوران برگشته بخت را
تا قلعه جهاد که نشیمن بوده از میان جنگ دوانیده بودند و زده و
بودند و قریب سیصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیده سوای هزار
راس اسپ و حیوان بسیار که از کرایه در سپاه انداخته بودند
سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتحنامهای باستحقاق زیبد
نمایید از عجایب حادثات جهان که برای عبرت گشت اصالت یلنگتوش
اوزبک از الوس الامان است نام شخصی حسین بوده ترکان یلنگ
برهنه را گویند و توش سینه را گویند تا در جنگی سینه برهنه و باز
تاخته از آن روز در السنه عوام به یلنگتوش اشتهار یافته نوکر
نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان با یکی قندهار
و غزنین میگذراند نوکران خلوت خوار کم داده الماسی نوبت حاکم بسیار
فراهم آورده تاخت تا الکای بسر میبرد همین قزلقه و تاخت تا نام
برآورده جمعیت بسیار بسرحد خراسان رفته الکه دارالایالت را تاخته
و بیشتر سرحد خراسان نتوانسته خراب اثر از رعایا و متوطنین آن
حدود که کفایت گوشمال از وی در حالت توان کفت درست
چنین گوشمالی نخورده باشد بنده های شایسته خدمت که در جنگ
سوار بر صحبت شده است شکم اسپ خنده کرده بود بجهت بهادران

دراز

در خور نسبت او و حالت جلیس با اضافهٔ منصب و اقسام

و عنایت شاهانه

مراحم و عواطف سرفراز ساخته بمقام انجاح او غرض شد بر

خاطر کرم بر میان جلال سید ... از ... بیان نمود

خاطر اولیای دولت ... اطمینان ... بر

شاهزاده ... مهابت خان ... بهادر ... بنگاه

نهضت فرموده بجهت خاطر از فتنه ... بیک ... از خانخانان

نگاه داشته در ایام او در خدمت شاهزاده والا شکوه

بصلاح و صواب ... دولتخواهان ... نظر بنگاه داشته

و تقریب آنکه متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او برپا

جانی بیگ صبیهٔ او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بود خاطر

رشید ... بر خود گرفت با پدر یکجا ... جمعی از مردم معتمد بود

خیمهٔ او پاسبانی ... مقید داشتن خان خانان فهیم نام

غلام او ... از جملهٔ دلیران ... بشجاعت با کار آگهی جمع

داشت خواستند که مقید سازند او را یکان ... بدست

... کشته ... چندی از نوکران جان فدا

غیرت ... روی ساخت غرهٔ شهریور ماه الهی ...

... از ... جانفزای ...

[illegible] نسخ [illegible]

کامیابی [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منصور [illegible]

[illegible] السلطنت لاهور [illegible] تاریخ پنجم [illegible]

[illegible] دار السلطنت لاهور [illegible] یافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کوکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

او جمعی انکه نسبت قوی داشت مراعات خاطر او از والده مشفق معتبر بود پیوسته کسان نسبا او انکه حسن ادب میکردند و بجهة رعایت خاطر جمعی انکه در مرتبه دولت اند قریب بیست کس از اعمام و اقوام و اولاد و احفاد در صوبه رسیده صاحب علم و فضل رسیده اند بسیار نیز در پیشت و بیان و طلاقت لسان و تاریخ دانی یکتا زمان خوش طبع بود نفس قوی داشت خط نستعلیق را بسیار خوش می نوشت شاگرد مولانا اقرب امیر سیاه است الحان را بسیار نمک قلم او از خطاط استادان مشهور هیچ کم نبود او در موسیقی بد طولی داشت لیکن در شعر بیت ساده بود از سخنان او مردم را داد شعر ام و هم از سخنان اوست که شخصی در گفت از صدق مقرون داشتم و جهت مبالغه بسیار افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد با قسم دروغ میگوید و از مطایبهای اوست که مرد را چهار زن لازم است یکی عراقی بجهت دوم خراسانی سوم هندو چهارم ماوراء النهری زن عراقی بجهت مصاحبت و خراسانی برای سامان خانه و زن هندو برای ماوراء النهری بجهت سیلاق که اگر هر گاه یکی از اینها مستعد تقصیر شود

اورا انداق بازدید تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم بصلاحی
بودی عدیل و النظیر لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابنای زمان بات
گفتار کج کردار و زشت گوی و درشت خوی بود چه پیوسته اوقات عزیز
مصروف آنکه مخاطبی بهم رسد و عالم را بعیب شمی کند و بافتن
وجهی خباثت و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی
گستاخیها میکرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جبلی میگذرانیدند
حقوق خدمت والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند
که میان من و عزیز جوی شیر حائل است و از آن نمی توانم گذشت
در هنگامی که بی استرضای آنحضرت از گجرات برکشتی نشسته
متوجه زیارت خانه مبارک شد با آنکه مبلغ های کلی در سفر حجاز
صرف نموده بجهت پاس عزت و ناموس خویش شرفا
و اعیان آنجا بار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده
انواع خفت و خواری کشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت لیصلاح
گرانی خاطر ظاهر نساخته بعنایاتی که در مخیله او نگذشته بود سرفراز
بخشیدند و در مجلس بار الحضور طلبیده نشسته خان جهان از اصالت
صوبگی گجرات سرافراز گردیدند و حکم شد که از آگره باحمدآباد شتافته
محافظت آن ملک نماید درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران

بکار

بنگاله در خدمت شاهجهان آمده بودند تمام قوار [illegible] با لوازم [illegible]
از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بالاگهاٹ [illegible]
در جنگلی که اطراف آن بار چندان [illegible]
حصاری از کاه ساخته بتوپ و تفنگ استحکام [illegible]
اما سه قلعه آنجا کمتر رسید و اکثر از دو قوه [illegible]
عبرت اقعت تا بعد از چند روز [illegible]
طهماسب قراول از خدمت شاهزاده [illegible]
داشت با شاهجهان جنگ [illegible]
خورده بجانب [illegible] و بهار رفتند تفصیل [illegible]
عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آراستند [illegible]
قریب چهار هزار سوار موجود بود و لشکر شاهزاده [illegible]
بهزار سوار میکشتند و اکثر از دولتخواهان [illegible]
صف شدید بر خلاف همه راجه بهیم [illegible]
مبالغه و اغراق الا بجد رسانیده مثل جنگ [illegible]
متصور نیست و این سبب راجه بهیم آنها [illegible]
مراعات خاطر و برهمه مقدم داشته با عدم استعداد [illegible]
لشکر فرار جنگ صف داده از طرفین کار آراسته بعد چندی کارزار [illegible]

نمودند تخت توپخانه را به از حصار برآورده گرم و گیرا رفت
افواج باپلا بر مانند قوس قزح در میدان [illegible]
تیر و تفنگ سیر بختند که به هیم کثرت مخالف بنظر اعتبار در
با طایفهٔ راجپوتان نوس همت انگیخته تا فوج شاهزاده
سهولار سانیده بسیب امداد کارزار نمود چنانچه بنام میلی که در پی
مورچه تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشهٔ جرأت و جلادت
با راجپوتان جان نثار با غیرت افسرده کار نامهٔ مردمی بجا
ظاهر ساخت جوانان چیده و خاصان جنگ دیده که گرد
و پیش شاهزاده و مهابت خان ایستاده بودند از اطراف بجوم
آورده آن یکتاز صف همت با تیغ بی دریغ بر خاک هلاک
او را مقرر داشت کارزار که جان نثار شده سران دیگر افواج
تو قیق بود و کوک بیاه سند قصدبان توپخانه کشته
احتیاط بر داشته مستعد شدند و بهادر را بیانه
گریختند و توپخانه بدست لشکر آتش افتاد در یا افغان با سایر
کار اختیار شدیکه نمود بودند جنگ نا کرده راه هزیمت پیمودند کار
بجا رسید که افواج باپلا هر حلقه صف به هم آوردند غیر از قلیل
بیان خاصه که در رکاب آن حضرت سوار بودند

وعبد الله خان که بجانب دست راست باز کرف فاصله
نبود ضعف بیطرف در فس ... درین وقت ... اسپ سواری
پیر بلیه توکار ... عبد الله خان ... باسپ آنحضرت
لکرفته مبالغه و الحاح بسیار از عرصه گاه ... برادر ...
سواری انحضرت بخشم کاری داشت ... اسپ سواری نمود
کسنبد بالتماس بسیار سوار ساخت و موکب سعادت از رزمگاه
تا قلعه رهتاس عنان مسارعت باز کشیده ... چند روز
شاهزاده مراد بخش قدوم میمنت لزوم از ... بهانه بود
نقد و جنس متعدد بهواخواهان ... حمایت ...
سپرده خدمت پرستخان و کوتوال خان ... چند از بندهای
اعتماد بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزاده های والا
شوکت و پرستاران حرم سرای دولت ... عنایت ... و ...
بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند درین وقت الضی بنادر
دکن خصوص ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدان صوب گرامی رسید
الکنون مجملی از سوانح دکن که در غیبت آنحضرت حادث شده رقم زده
کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک
مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه از و میگرفت و درین دو سال

متوقف نشد بعد با ولایت نمود مجهود بجهد نمودند که چون
از آن جانب پرداخته بجد نمود ولایت بیدر به تصرف در آمد و عادلخانیان
که بجا است آن ملک مقرر بود نزد بون و لیکن استعداد افتتاح
نقل برسر ایشان تا تخت شهر بیدر رسانید با جمعیت
استعداد فراوان بر سر عادلخان فرستاد و عنبر جادل خان
اکثری از مردم کار دیده و سرداران لشکر خود را
ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعی که برفع سر او کفایت
کند حاضر نداشت صلاح وقت به پاس حرمت خیرخواهی
دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام
برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکر
با وزرا رود در برهانپور بودند فرستاده متصدیان صوبه مذکور
بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص من در دولتخواهی
بر همه دولتخواهان ظاهر و هویدا است بخصوص از منصوبان آن درگاه
میدانم در این وقت عنبر ناحق شناس با من چنین گستاخانه
پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که در این
صوبه موجود اند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول از میان
برداشته شود گذارنا انجام او در دامن روزگار او نهاده آید

۱۱

سنه [illegible] که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الهباس
[illegible] سربلند [illegible] به حکومت و حراست برهانپور باز داشته
مقرر نموده بودند [illegible] عنبر [illegible] بجهات [illegible] اصحاب [illegible]
کار کرده [illegible] علم [illegible] دکهن از اصلاح [illegible] و [illegible] فوج [illegible] چون
ملا محمد لاری سپهسالار بیجاپور [illegible] ملک عنبر [illegible] بود
ملک [illegible] لشکر منصبداران آنجا داد [illegible]
عادلخان [illegible] کومک مهابتخان [illegible] سپاه [illegible] نیز [illegible]
این معنی [illegible] منصبداران دکهن نوشته [illegible] تا [illegible] توقف [illegible]
ملا محمد لاری بکومک عادلخان [illegible] تا [illegible] سربلند [illegible]
در برهانپور توقف کرده لشکرخان و [illegible] خنجرخان
حاکم احمدنگر و جان سپار خان حاکم بیر و رضویخان و [illegible] خان
و عقیدتخان بخشی [illegible] اسدخان و عزیز الله خان [illegible]
و [illegible] و سایر امرا و منصبداران که تعینات [illegible] بودند
با ملا محمد لاری سردار لشکر عادلخان بقصد [illegible] عنبر [illegible]
و چون عنبر [illegible] معنی وقوف یافت نوشته [illegible] بنده [illegible]
بارگاه [illegible] فرستاده که [illegible] از [illegible] اسلام و [illegible]
[illegible] کستاخی و [illegible] ادب [illegible] از من بظهور [illegible]

گناه در مقام [illegible] مصاف [illegible] آمد [illegible]
عادل خان [illegible] ملا محمد لاری [illegible] میان [illegible]
بر سر [illegible] که در وقت [illegible] این مقام [illegible] مقرر داشت
و [illegible] قرار داد [illegible]
از آنجا [illegible] نیز از [illegible] با او [illegible]
در [illegible] بظهور [illegible] امرا [illegible] از اتفاقات
[illegible] کوچ بر کوچ متوجه آن صوب گردیدند هر چند عنبر
و زاری افزود [illegible] بیشتر [illegible] ساختند
تا [illegible] بیجاپور [illegible] خواسته [illegible] ملک خود [illegible]
[illegible] افواج عنبر [illegible] الوقت [illegible] نموده روز
میگذرانید [illegible]
که کار بجنگ رسید و ملا محمد لاری با امرای [illegible]
[illegible] فرصت نمیداد هر چند [illegible] بیشتر [illegible]
نمود ملا محمد لاری [illegible]
کار بر وی تنگ شد و اضطرار [illegible] گشت [illegible]
احمدنگر [illegible] بجنگ [illegible] طلب کردید [illegible] وقت [illegible]
[illegible] نماند [illegible] دست [illegible] شمشیر تیز در روز [illegible] مردم [illegible]

عافد

کوهستان تا پنجم بهمن سیم سرد و سال و سیصد سال بر
درخت میماند از هجری الله عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد
که قریب سه صد سال تاریخ بر یک درخت میباشد از جمع ... نیم
و منزل تررالا که بر ساحل دریای بهت واقع است نزدیک
رایات جهان جلال اتفاق افتاد از کتاب ... تا کشمیر هشت ... سنگی
در سابه پنجاه منزل منزل خانها و تعیین ساخته اند
در این سال نیز اساس یافت و اصلاح خیمه و سایر چیزها فراهم آمد
احتیاج نیست در هر چند منزل از راه کشمال بهوسکه برف
باران و شدت سرما از کوهها دشوار لذا صعوبت گذشت
و اتفاق با اطالب خوشی ... در اندرون ... از کثرات انبارها
کشمیر بهتر توان ساخت از تفاعش پنجاه درع باشد عرض
آب بر چهار درع متصدیان بنا از صفحه عالی در ایران سلسله
بوند حضرت شاهنشاهی با جمعی نشسته پیاله چند نوشیدن فرمود
چشمه و محل بالا از تماشای آن آب دل ماند و حکم شد تاریخ عبور
لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه
روزگار یادگار ماند در این منزل الوجوغاس ... خوان ... تمر کیمود
از کشمیر آورده بودند بعرض رسید که وقت ... الملک ... ورود

چنار نهال معلوم نیست که تا ساعت داخل نخست سال نهم
آنقدر بماند که از شیر محفوظ توان شد و یک شب جمعه خود در
باد قصبه باره موله که از قصبهای کلان کشمیر است بنوبت
اقبال آرا سکنی یافت و مردم شهر از اهالی و ارباب
سعادت سوداگر و سازنده و گوینده و سایر اصناف
جوق جوق و گروه گروه بجهت استقبال آمده دولت زمین بوسی
دریافتند در ... شگوفه زارهای خوب دیده شد
از باره موله ... ان حضرت و جمیع امور کشتی نشسته شهر
شهر رسیدند روز شنبه نهم در ساعت سعادت قرین معمار
دلنشین کشمیر بهشت آیین نزول معسکر اقبال اتفاق افتاد
اگرچه در باغ نور منزل که در میان شهر واقع است
آخرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و در باغچه های منور معطر
داشت و در باغات بیرون شهر اقسام شگوفه جهان افروز
می‌نمود بیت باز این چه جوانی و جمال است جهان را از زبان بلبل
که نو گشت زمین را و زمان را ... تواتر پیوسته
طبعی خصوص زعفران خوارزم شاهی نسبت یافته بود اگر خورد
زعفران خنده آید و اگر کسی بیشتر خورد آنقدر خنده کند که بیم

ملک باشند حضرت شاهنشاه بجهت استحکام دزد کشتی
فرزندان طلب فرموده‌اند در حضور خود [illegible] ازعفران [illegible]
سفالات [illegible] تمیز نمیدهند احوال [illegible]
روز دیگر [illegible] بیست [illegible] سفال باشد [illegible]
به بعد عمر نگین نگذشت تا محمد جهان خوبرو بیست و دار [illegible]
از عرصه همت اسدخان بخت دکن [illegible] رسید
شاهجهان ببلوبیکام رسیدند یاقوت حبشی با لشکر عنبر
برهانپور را محاصره داشت و سربلند ماریای غیرت و حمیت
داشته بنوازم قلعه‌داری همت گماشته از بیرون جنگ [illegible]
و کاری نساختند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاه [illegible]
در فضای لعل باغ بارگاه اقبال برافراخت بعضی از جوانان
کارطلب در خدمت آنحضرت عالم [illegible] قلعه
اما کاری نساختند در خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج
وهاج آنحضرت گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده بالاگهات
و هنگره [illegible] فتند و مردم عنبر تیرکام [illegible] حصار برهانپور بر جا
گذاشتند [illegible] فتند چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند
بصنوف عواطف و مراحم سرافرازی [illegible] بخشیده و منصب [illegible]

ذات فیض سمات خصال سلیمانی مزاج کرده ملک و مکرر بالاتر از جناب
عنایت فرمودند درین تاریخ جناب فیض عجیب بجهت
طلب بوعوشتنک پیر سالانه نموده انبال محمد عبدالرحیم خانخانان
توصیه نامزاده میرو میرزا رفته بود نام برکان
دولت زمین بوسی دریافت اورا بعواطف روز افزون
اختصاص بخشیده جعفرخان سرکشی فرمودند که از احوال او
خبردار بوده نتیجه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار جناب
شریفه رسانند و نوعی سامان سرکار او کنند که از هیچ رهگذر تکدری
خاطر نداشته باشد در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان
بسعادت آستانبوسی جبین خدمت نورانی ساخت از زبانی
محمد ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت دلنوازی
و تسلی او فرمودند درنیت نتیجه بظهور آمدی از آثار قضا و قدر است
تحمل با وجود چندین جرایم و عصیان که ازو صادر شده
بنابر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت
بیاستاد دارانیه سرپیمانی فرمودند که این خوبی لاشی منسوب
برازو و جز بینم کرم بین و لطف خداوندگار که بنده کرده
او سرمسار بعلاوه تعظیم مراسم خدمت و زمین بوسی بجا آورد

اوز

میرزا خان پسر احمد بیگ خان کابلی ... [illegible]
[illegible] بعین اخلاص بر زمین ... و حضرت ... [illegible]
بدرگاه ... فرود آورد و ... [illegible]
مجدد ... بعد ... رسانید ... [illegible]
فرمان شد که بر آن ... سفته ... [illegible]
قلعه ... و تفصیل ... [illegible]
بکابل رسید شنید که ... [illegible]
و فتنه انگیز بنواحی غزنین آمده لاجرم ... [illegible]
بندهای که از تعینات ... [illegible]
سوار ... در بین اثنا ... [illegible]
تباه اندیش ... در آمده راه ... و دست ... [illegible]
... آن مفسدان سیاه بخت است ... [illegible]
ازان ... گزیده یکی از خویشان ... [illegible]
... خان فرستاده اظهار ملایمت ... [illegible]
دولت قاهره خاطر از انجانب واپرداخته دفع ... [illegible]
... [illegible]
... آن مقهور ... [illegible]

لشکر ظفر اثر بالا مفر جام رسید بنیاد بقا و استوار و [illegible]
نکوه نوا و کجا که او ... رسید ... عاقبت [illegible] کوه
پناه روز ... اند رسیده و ... دریسی کرده بر او ... آلات
استحکام داده ذخیره بسیار اسباب قلعه [illegible]
اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجهه همت ساختند
بعدم سعی فراوان و نشیب بسیار در نوشته بوده مذکور [illegible]
همه یکبار بیکجهت از اطراف هجوم آورده همت تسخیر آن
و نزدیک پناه ... که محاصره را بر وی تنگ ساختند تا آنکه
در ... سال هشتم ... جمادی الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساختند
از اطراف جنگ انداخته ابو شجاع ... دولت [illegible]
از هنگام صبح تا نهمروز آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از آن
بساط عواطف ... ابواب فتح و فیروزی بر چهره
دولت خواهان مفتوح گشته ... دیدوان ... [illegible]
لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از احدیان شمشیر و [illegible]
کار دیگر الحجه ... بود تو ظفرخان بعرض رسانید ... میشود
که اینها از آن جا ... ظفرخان خود با احدی مذکور [illegible]
او سر ... بیک تیر بندوقی از ... غیب ...

وبجشم واصل شد در جهد مستاوی چون مشخص نکهت

امیر تفلیک لذت حیرکس پدر رسید باجگیر آن خدمت یافته

مصحوب دارخان روانه سرکار آسمان جاه بسوی ... ایشان

دیگر ... بسته خدمت ... منصب ... رسید ... اندود

هرکدام درخور استعداد خویش اضافه منصب و انعام نوازش

مراحم اختصاص یافتند در بیست تاریخ عمر رسید رقیه سلطان بیگم

صبیه میرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی از امید ...

در دار الخلافت اکبرآباد بجوار مغفرت ایزدی پیوستند ازان کلان

آنحضرت ایشان بوجود حمید ایشان فرزند ... زمانیکه

شاهجهان از صبیه موته راجه بعالم وجود آمد حضرت عرش آشیانی

آن گلبن گوهر خلافت را بالطاف تربیت بیگم سپردند

خلوت سرای قدس شکفته ترمیم شاهزاده والا گهر

در سن هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند

ساحت دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت

شب شنبه بیست و دویم شهر جمادی الاولی

سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهر تحویل نوروز

جهان افروز اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس آغاز

آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه دارا عباس بلا از حضرت اعلی
از روی عنایت آراسته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد
خرج راه بالتفات فرموده و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی
نگارش یافته و گرز مرصع تمام الماس که قیمت زیادت داشت
با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس با دو اسب ارمغان حواله ایلچی نموده
گذشته فرستادن عرب دست شیبه و مهابت خان
بجهت آوردن فیلان رفته طلب سوانح نگار گشته و اسباب
بطلب او نیز رفته در حوالی بخت فیلان را فرستاده بعد از آن
خود بحوالی اردو پیوسته بالجمله طلب او نیز که در جای بود از اصفهان
شده بود و پیشنهاد خاطر آنکه او را خوار و بی عزت ساخته می بایست
تعرض به ناموس و مال و جان او اندازد و این مطلب گرانی را بغایت
سبک و سست پیش گرفته و او خلاف خان مذکور با چهار پنج هزار
سوار راجپوت خونخوار یکرنگ و یکجهت آمده و عیال اکثر را همراه
آورده بود که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه وا از همه
جهت مایوس و مضطر گردد و بجهت پاس عزت و ناموس خود
تا ممکن باشد دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شود
وقت ضرورت چون نماند که زیر دست بگیرد دست شمشیر تیز با آنکه از شب

اکثر ایشان در دو روز چهار پنج هزار مذکور می شد نواب اصفهان را
حسب الحکم سلطانی پروانچه وقایع سیر [illegible] جعفر خان
الحسنی بمجرد اهتمام شد که تا مطالبات سرکار پادشاهی
مجوی ادای مفروغ نشده نور معیان خود را متصدی
عمال [illegible] نمایند که کسی [illegible] دست [illegible] رفته
مگر درین مدت [illegible] جمع نموده درگاه والا ساز [illegible] یکی دختر خود
به حکم پسر خورد از پسر خواجه عبد نقشبند نسبت کرده [illegible]
بسیار ظاهر ساخت هر چه آنکه [illegible] محصول طلبید [illegible]
و با عدم [illegible] گرفتار شوند و دست گردن بسته سر [illegible] بزند
سپرده و حکم شد که آنچه جواهر خان با وداده [illegible]
تحصیل نموده بخزانه عامره رسانند الغرض زمانی که [illegible]
تا آنچه مستفاد از اقوال [illegible] کتب تواریخ [illegible] اخبار
و آثار در بیان است ازین بیان [illegible] صحیح [illegible]
بالجمله [illegible] منزل [illegible] واقع شد نواب اصفهان با
خصم [illegible] دو [illegible] جان [illegible] شکسته [illegible] بازش
[illegible] سلطنت [illegible] عدم احتیاط [illegible] خود
در آن طرف [illegible] باز گذاشته خود را عیال [illegible] اقبال [illegible]

از علیمحمد خان ... [illegible] ... بعد از ... [illegible]

[illegible] ... خاطر ... [illegible]

... [illegible] ... نامستان چون

از ... رسید بخاطر آورد که در ... [illegible] ... از

... [illegible] ... آن طرف خبر ادبار رسیده اند ... [illegible]

... [illegible] ... از خود ... [illegible] ... رسانید و در ... [illegible]

... [illegible] ... گرفته ... [illegible] ... کسی که ... [illegible]

هر کاه ... پنج ... [illegible] ... سوار در خدمت ... [illegible]

... [illegible] ... من ... [illegible] ... منصوبه ... [illegible]

... [illegible] ... آورده بخاطر جمع از آنکه ... [illegible] ... مشغول ... [illegible]

... [illegible] ... ظهور آمد ... خاطر ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible] ... بخاطر رسید ... [illegible]

... [illegible] ... قدم جرات ... [illegible]

... [illegible] ... با جمعیت خود سوار شده ... [illegible]

... رسید و قریب ... [illegible] ... جمعیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و مقابل در ... دیار ... از ... شده ...
وقت آنحضرت ... شده ...
عام بیدار شده و بعرض ... رسید که ... خان ... آمده
آمده درین اثنا ... راجپوت ... را از ...
و نگاهبانان دروازه غسلخانه ...
پانصد راجپوت بدرون رفته ...
بتقدیم رسانیده که ... بالکی ... معروض ...
بتیغ خود کردم که از ... او ...
در ... محکم ... بانواع و اقسام خوار ...
اندرون اضطرار جرات و دلیری ... خود ...
انواع ...
فرمایند درین وقت راجپوتان با فوج ... آمده
پادشاهی را فرو گرفته بود در خدمت آنحضرت
... دستیار او بود میر منصور بدخشی و جواهر خان و خواجه ...
فیروز خان و خدمت خان ... خان و خدمت ...
و فرید خان ... از خاصان دیگر حاضر بود ...
... اقدس ... بود ...

سرت غیرت در آشوب داشت و دو سه مرتبه دست بقبضه
شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن
ناپاک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی به ترکی عرض میکرد
که وقت حوصله آزمائی است صلاح حال منتظر باید داشت تا سزای
کردار ناهنجار آن تیره بخت بدگوهر را ایزد داور چنانچه خواهد فرموده
آن وقت ایستاده ماند تا رسید چه حرف او را بفروغ دولتخواهی ادا
داشت ضبط خود فرموده دور از ادب فرصت را جستن آغاز
درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران
کسی دیگر بنظر در نمی‌آمد درین وقت آن بی‌عاقبت عرض کرد
که هنگام سواری شکار است تقاضا بطلب معهود سواری فرمایند تا این غلام
فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی
خلاف الحکم از غلام بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه
و الحاح بسیار نموده که برین اسپ سوار شوند بغیرت سلطنت
رخصت نشد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه
را حاضر سازند و جهت لباس پوشیدن در استعداد و حاجت
سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت
بر رفتن درون محل راضی نشد القصه آن قدر توقف روی داد

راجا صبا حاضر ساخته بر فیل حضرت سوار شده با دو تیر
انداز بیرون رفتند فیل قیصر یعنی بعد از آن فیل خاصه را
پیش آورده التماس نمود چون وقت سوری دراز و حکام را
مصالح نمود رسیدند که بر فیلی نشسته توجه بر کار
شوند آنحضرت بعضا بقصد مانعه بر جان فیل سوار شده
یکی از راجپوتان معتمد خود را در پس فیل [illegible] راجپوت فیلدار را
در پس حوضه نشانیده بود در میان آن تمام مقربان خود را [illegible]
بدست شیار او در درون حوضه [illegible] آنحضرت بعضی [illegible] را
در آنجا بکار [illegible] تمیز [illegible] میان [illegible] او مانند صفحه رسیده چون
خون بسیار بر روی سینه او ریخته بود خدمت پرست خواص که
شراب [illegible] بیاله خاصه بدست داشت خود را بقید [illegible]
و هر چند راجپوتان [illegible] بستن [illegible] در داشت و باز مانع
آمده خواستند که او را جای ننهند او کناره حوضه را مستحکم
خود را نگاه داشت و چون در بیرون جای نشستن کسی نبود
خود را بمیان حوضه در کشانید و قریب نیم کروه مسافت
طی شده بجیت خان داروغه فیلخانه با فیل [illegible] سواری نامه
حاضر آورده خود در پس فیل [illegible] در عقب شده بود

ظاهر او وسواسی بخاطر راه یافته بسبب حجابیست یا غفلت
بر جبین آن شاه رنجش دید که مکر تدبیر از مطالعه احوال کسی شده
بالجمله دلیل باسی سپرده بکار حضرت شهنشاه خود بسی الی الحبری
آنحضرت مبذول خاطر او در آمدن زمانی توقف
خود را برود آنحضرت گردانید چون از نورجهان بیگم
درینوقت بخاطر رسید که با حضرت شاه هم‌داستان
بعد از اینجانب نیز ... داده بان قصد باز دیگر انحضرت
میل ... آورد قضا بالا در منکار که حضرت ... علی القصد
سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده جواهر
خواجه میر الرکاب که بسته بمنزل برادر خود آصف خان
آورده عاقبت حکم ... خبر رفتن بیگم یافت از سهو کرده
گرفته بود انگشت ندامت گزیده متردد خاطر گشت ناگاه در فکر
شهریار شده و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت
خطائیست عظیم لاجرم ملازم فاسد او برگشت و آنحضرت را
باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و از غایت انفعال ... جان
کردار و گفتار آنکه ... ناشناسی اصلا نسق معقول ندارد
نمیدانست که چه میکند و چه میگوید و در چه کار است هر زمان

اسلافیه و دم اندیشه بخاطر می آورند با ایشان فان سر بر زنی
بحضرت از دست جز مسئله ملال بار و هیچ سخن
او را نهادند و هر چه او میگفت ... الفقیر سکان گران
بجاعت ... بجای ... رانده آمد
حج بود ... بخشان کرد از ابرام ... جهت ...
بود بانکه بر گرد در قسم جا بالاه نداشت جهت قسم تقصیر
نقل این مبهم معلوم رفته در طرف ساعت حاضر همه جا
تا انکه بمنزل شهریار تشریف بعد معلوم شد که قسم رسید
نوبتی بخاطر آمد که اندیشی راه یافت چون بنا بر بدر دل
بر اجتهاد اشارت کرد و کار او را گرفته تیغ خون اسلام
شربت خوش گوار شهادت در کام ریختند الغرض
از آن گذشته بمنزل برادر خود رفت جهد نا در دولت طلب
داشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت رخنه در کار
شما کار بانجا کشید و آنچه در مجلس شیخ کس نگذاشته بود بظهور آمد
در پیش شد و خلق بحجت زده کوار خویش کشید اکنون
بیدار گشته باید کوشید و در آنچه در صلاح دولت ... اتفاق
با اتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان ... باید

که تدبیر درست و بغایت صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده
در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و منکوب ساخته
بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون با
انگلیس ناصواب ... جلال ... بسبب ارضای ...
بیگانه شود و همان شب مقرب خان و صادق خان ...
بخدمت خان عالی ... آصف خان ... دولت
فرستاده فرموده بودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض
خطا است ... که این تدبیر نادرست ... نتیجه ...
نارسائی دانسته ... خاطر نشان ... که بجز ندامت و پشیمانی
اثری بر آن مترتب نخواهد شد هرگاه ... طرف ... یکدیگر
دلگرمی بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگلستان ...
شود ... مصحوب میر منصور فرستادند آصف خان بگمان آنکه
اینحرف ... طبیعت مهابت ... است ... تکلیف او
فرموده اند ممنوع نشده بهمان قرار داد با عزیمت افسرده ...
فدائیخان ... از ... توقف ... سوار شد
بکنار آب آمد و از انکه ... آتش ... بودند و امکان عبور
متعذر بود ... زیر باران ... چند

از نوکران خویش فدایانه رو برو [illegible] اسپ به دریا درده ۱
خواست شنا ورزی [illegible] شش کس از همراهان و خواجه
افغان رفتند و چندی از تندی آب پایاب [illegible] نیم جان خود را به ساحل
سلامت رسانیدند و خود با هفت سوار [illegible] رفقا [illegible] آن
کور و دست اکثر از رفقای او کار رسیده و چهار از همراهان
او جان نثار شدند چه دید که کار از پیش نمی رود و [illegible]
و بملازمت اشرف نمی تواند رسید چنانچه بار دیگر [illegible]
آمد خورده بازپس رفت بهمان [illegible] حالا که [illegible] عثمان بود
از آب گذشت حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل [illegible]
بسر بردند روز شنبه بیستم فروردین ماه الهی سال بیست و نهم
جهانگیری [illegible] آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن [illegible] محمد [illegible]
قرار جنگ داده بخدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که
خدمتگار بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند
اتفاقا بدترین گذرها همین بود چه سه چهار جا از آب عمیق [illegible]
بالستی گذشت در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند
هر فوجی بجایی افتاد آصف خان و خواجه ابوالحسن [illegible] خان
با جمعی که همراه بودند روبروی فوج کلان غنیم که فیلان [illegible] خود را داشتند

پیش دلاور کنار آب را مضبوط ساخته استاده بودند

فدائیخان بفاصلهٔ یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب

گذشته ابوطالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اکثر بندها و بسیار

از مردم پایان تر از فدائیخان عبور نمودند با آنکه جای استغال گرد

بر اقبال تر شده جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و جمعی

میان آب رسیده و نارسیده افواج غنیم فیلان را پیش آورده با

حمله آوردند هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند

که جلو مردم پیش گرفته بیم آن بود که از همشاهده آنجا جائی است

چرکوه را سیاه برفرق سر میگردد و دیگر گشته بکسی پروانه

سخن پیشتر نمود و پای همت بر جا داده وقت بالیست گذری

بعبور لشکر بسهولت میسر باشد در دست اقبال فوج را پیشتر از

آب گذرانید که روی غنیم را کابد ابسته بر کنار مانند

سد سکندر پای همت بر جا دارند تا امرای عظام و دیگر سپاه

در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین فوج را قوی

پشت سازند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام

پای عزیمت پیشتر نهاده فیروز است ... پس صاحب رقیبه خود

سربلند گردند و هر کسی پیش آید پس افتد و آنکه در برابر آید بسر در آید

و هرگاه سوار اسکدار سراسیمگی در نظام و نسق می‌پذیرفته باشد بدانند
که بکجا میروند و لشکر بکجا میرود و حال چه تشبیه بر زبان نخواهد بود خواجه
ابوالحسن و بنده از یک آب گذشته بر لب آب بوده ام استاده
تماشا نیرنگی بعد میکردیم و از سوار و پیاده و اسب و شتر و فیل
عرابه بمیان دریا در آمدن بر یکدیگر پهلو نقره گذشتن و استه
در یوقت ندیم نام خواجه سرا از بیگم آمده ما هر دو را مخاطب
مهد علیا میفرمایند که این چه جای توقف و تا بدان آب
پیش نهید که مجبور در آمدن شما غنیم منهزم شده لیکن ادارکه پیش
گرفت فقیر و خواجه بجواب پرداخته اسپان با آب در نرآییم
فوج غنیم هفتصد هشتصد سوار راجپوت و فیل
در پیش باله بدان طرف آب بر جای نقره استاده بود جمعی سوار
پیاده از مردم متفرق پریشان جلوتر نزدیک رسیدند و فوج غنیم
فیلها پیش رانده و از پس فیل اسپان با آب در آمده شمشیر
حمله کردند این مردم الفرار الفرار گفته عطف عنان
و غنیم شمشیر ... آب را رنگین ساخت و راجپوتان مردم
اینجانب را میش انداخته زده و کشته آمدند در عماری بیگم ... خبر
با آنکه او وصیت بشاهنواز خان بعد در چنین وقت ...

دختر مهاراجه سپید بیگم بجهت تخمیر او ... اند
ولیا سپاهی جوان رنگین مثل جواهرخان خواجه سرا ناظر محل
خواجه سرا بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل بیگم ها
نثار شدند و چون زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید
بعد از آنکه در فیل برگشت و دو سه زخم بر چهره بر عقب فیل
زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم میرسیدند و فیلبان
سعی در راندن فیل داشت تا بجائی رسید که آب عمیق پیش
آمد و اسپان ایشان در شنا افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر
بعضی غلطان شوند و فیل بیگم از آب برگذشت و بدولتخانه
بادشاهی فرود آمدند خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه را
کرم تر راندند و در کنار آب با چند سوار نابینان خود ایستاده ماند
چون هجوم سپاهیان راجپوتان قصد آنجانب نکردند در وقت
آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان
و بدبختی نقش کله افراز کردند و سخن تمام نشده مجلس تمام شد
هر چند از ایشان تجسس و از زبان نشان ... اثر ظاهر
که بکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن از فقیر جدا شد
کرم ... از هول و اضطراب اسپ بدریا زد چون آب عمیق

بود و تنه‌ی رفت [illegible] شتر [illegible] چند شد

اما داراب زخم برداشته بود و دست و پا گم کرده [illegible] و چند زخم خورده

نفس کشید و شعله جدال افروخت [illegible]

ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورده بود چنان [illegible]

از بندهای پالکی بار و چندی از نوکران خود که شدند [illegible]

و ایستادند از آب گذشته با فوج جرار در مقابل او ایستادند [illegible]

که در دشمن خود را رسانیده تا خانه شهر آمد جمعیت

روز با تشریف و ایستادند خود را [illegible]

از سوار و پیاده ما الامان بعضی مردم [illegible] تیراندازی

تیرهای او اکثر در صحن خلوت خانه رسید آنحضرت

مخلص خان [illegible] تحیت آنحضرت ایستاده خود [illegible]

ساخته بود با جمعی فدائیان زبان [illegible] ایستاده [illegible]

سید مظفر که از یکتا جوانان کار دیده و از طلب فدا بود با وزیر

پسر خواجه [illegible] آن جناب [illegible] و بسی فدائیان

شهادت رسیده جراحت چار برداشتند سید عبدالغفور بخاری

که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم برداشت [illegible] چهار زخم

فدائیان رسید و جمعی دریافته کاری یار از پیشی [illegible]

شرح حقیقت معتمد انار سید مصطفی خان نموده از میان بردن باده

ابی طرف بالا آب شتافتند روز دیگر از آب گذشته برهتاس

نزد فرزندان خود رفت و از انجا فرزندان را همراه گرفته گرجاک

رخصت سلامت سید حیدر بخش نام جمعو زمیندار پرگنه

را الصفه قدیم داشت فرزندان را در انجا گذاشته و خانه را

بپرداخته خود بجانب هندوستان شتافته

والد و در اوایل باشی والد یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی

آصف خان زیاده این فهمیده بود از کم فکری و کوتاه اندیشی

سبکباری و کار بر اینجا که سید لقمن معتمد دولت که از سیف خان

مهابت خان که تیغ العاقبت خلاصی ندارند نزد گریبان پسر خود

ابو طالب و دویست و پنجصد سوار برفاقت که بار گیر و اهمه خدمت

بجانب قلعه اتک که در تیول او مقرر بود رفت [illegible] رسید

از امدن مهابت خان خبر یافته در گوشه فرود آمده کسان فرستاده

او را بخود طلب داشت لیکن هر چند مبالغه کرد

آصف خان راضی [illegible] آصف خان القلعه اتک رفته متحصن گشت

مهابت خان برگشته باز در انداز خواجه ابو الحسن بعد

وثوق خاطر بهم رسانیده مهابت خان آمده دید و نوشته

[illegible] که مستعد بر کنندان [illegible] شده بود
[illegible] که [illegible] و نقصان به عزت و ناموس ایشان
انگاشته بودند [illegible] بجهت اقامت [illegible] چندان
بدرگاه [illegible] حرف [illegible] یک سخن بزبان راندند [illegible]
زندگی [illegible] شیخ عبد الصمد نواسه شیخ جام [illegible]
باصفهان [illegible] محبت قوی داشت الحق جوان مستعد بود
[illegible] بود [illegible] حضور [illegible] رسانید مقارن اینحال شاه [illegible]
ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت
بعد [illegible] کورنش و تسلیم و آداب [illegible] [illegible]
کتابت نذر محمد خان [illegible] اظهار اخلاص و نیاز [illegible]
بسیار [illegible] پیشکشی [illegible] بنظر در آورد [illegible]
نذر محمد خان از اسپ [illegible] غلام ترک [illegible] پنجاه
هزار روپیه قیمت [illegible] کلک وقایع نگار
[illegible] آصف خان [illegible] از جهات [illegible] عاقبت [illegible] بود
بقلعه [illegible] [illegible] تحصین [illegible]
[illegible] سوار و پیاده [illegible] همراه گزیدگان [illegible]
[illegible] [illegible]

نام پسر خود را محمد جعفر ... شاه [illegible]

شاه فتح محاصره قلعه [illegible] نام [illegible] کوکب

بقلعه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] بدست آمده بود نزد آصف‌خان

محمد باقر را [illegible] سپرد و [illegible] محمد باقر [illegible]

نحو تعهد [illegible] کند اسلام [illegible] حسینی [illegible] جعفر

بجانب [illegible] فرستند و چون کوکب [illegible] کوه [illegible]

فرموده [illegible] ختم العاقبت از حضرت شاه [illegible] صادر

گردید [illegible] قلعه [illegible] آصف خان [illegible] ابو طالب [illegible]

والده میرزا [illegible] را همراه برادر [illegible] آورده قلعه [illegible]

در همین روز عبد الخالق برادر زاده خواجه شمس [illegible]

در صاحبان مخصوصان آصف خان [illegible]

کرد محاصره برهان پور [illegible] آورده

صحرای عدم گردانید و میرزا محمد [illegible] را بسمت آصف خان

بجرم و جنایت [illegible] محمد [illegible] قضا [illegible]

نتوانست از خود [illegible]

لیکن چون قلم تقدیر بر قتل آن بیگناه رفته [illegible]

[illegible] القصه [illegible]

[illegible]

بقاضی میر عدل تو سخت شنه بموافقت الیشان نزد مهابت خان
بی عاقبت شتافت هرچند از قضایای خصایل صلاح و پرهیز
کاری او تیره داد اما این آخر مرتب نگشت و تحفه را جهد با آن حوزه
روزی چند محبوس و بسته بهیاخیت از اسباب قتل او چست
آخوند آصف خان بوده دیگر آنکه در وقتی که او را زنجیر بستند
زنجیر حلقه دار در پای او میکردند و چنانچه باید استوار نمی‌ماند و
حرکتی سست شده واز سر و پای او برآمد اعتقاد مردم را بحمد او افزون
و دعای تکبیر نموده و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوة اشتغال
لبهای او متحرک بود و از همه جهت لب یقین حرکت کرد لهذا مراد عامه
و از علیه وسواس و فرط توهم این مظلوم را بتیغ ستم شهید ساخت
ملا محمد با خصایل صوری و کسب کمالات نیز بنور صلاح و پرهیز
آراستگی داشت افسوس که این عالم پاک قدر چنین مرد را
نشناخت و بیهوده ضایع ساخت چون بنواحی جلال آباد
نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد و جمعی از کافران دره نور درآمده
ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات ایشان بسوم که در میان آنها
شایع است بکهنه غرابت مرقوم میگردد طریق اینها با آیین کافران
نزدیک است بتی بصورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته

پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمیکنند مگر زن اول را نازائی عقیم
یا با شوهر ناسازگار را اگر خویشان زن نخستین پسندند البته
قصد داماد مینمایند اگر خواهند که بخانه دوستی یا خویشی روند
از بالای بام یکدیگر تهیه میکنند حصار شهر چیزی درنمیدانند و غیر از
خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشتها حلال میدانند و نمیخورند و میگویند
که از قوم ما هر کس ماهی خورد البته کور شد و گوشتهای بچه گاو نمیخورند
چهارپای کلان مثل گاو و گاومیش شیر گاو نیز ده نمیخورند و میگویند
و بر این عالم دیگر حیوانات را کلو برنج میخورند لباس [illegible]
میدارند جوانان مردانه تکله بر کمر می بندند و مرده خود را لباس
پوشانیده و مسلح ساخته با صراحی و پیاله شراب در گور میکنند و
سوگند ایشان اینست که کلوخ را به آب ابزار از درون آتش می نهند و
باز از آنجا بر داشته بر درخت بتوی میگذارند و میگویند که هر کس
از ما این سوگند دروغ خورد البته به بلای مبتلا شده [illegible]
اگر پدر زن پسر خود را خویش کرد [illegible] ولیکن پسر دران باب [illegible]
نمی نماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه [illegible] ما خواهد از ما التماس
نماید اسپ و شمشیر و زر نقد [illegible] سر دو پای [illegible] خواستند
کامیاب مراد خویش گردیدند روز دیگر [illegible] هشتم ارد[illegible]

مجالس

مطالع حیات بتکلیم شهر رمضان المبارک [illegible]
فیلسوف [illegible] نظارگشتن از میان باراش [illegible]
سنه [illegible] از [illegible] اقبال [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] صفه منور [illegible] فروش [illegible]
نیازمندی تقدیم رسانید از باطن [illegible]
استمداد همت نمودند همچنین زیارت [illegible]
عم بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم برکت [illegible]
وتعالی التماس از [illegible] لسان [illegible] اسباب اتفاقات
ازینها خانه تقدیر [illegible] بظهور [illegible]
مهابت وخیم العاقبت است و تفصیل آن اجمال آنکه
چون این جرات و گستاخی در کنار [illegible]
وامرای بی حوصله ناسپاسی غفلت خویش [illegible]
وامری که در مخیله همچنین [illegible]
راجپوتان او از تسلط و اقتدار که حسب اتفاق [illegible]
بود خود سر و مغرور گشته دست تعدی و اطالت [illegible]
دراز ساخته همچنین [illegible] روزگار
کینه گذار منصوبه [illegible]

اسپها در زده بالجمله جمعی از راجپوتان بپوست چالاکی
از شکارگاه های متفرق کابل اسپان رفته اسپان خود را
گذاشته بودند احدیان بر حسب تعین نظر شکار
شکارگاه متعین بود در مقام منع شدند و گفت و شنید بکار
نزاع میکشند و آن بیباکان احدیان را بسیار زدند
چند نفر از زخمیان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه
و دادخواهی نمودند حکم شد که آنچه از او باجی شناخته باشند
نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس
فرمایم و بعد از اثبات جرم بپاداش رسد احدیان
از حکم ناشنیده ناشده از بالا دست برگشتند همه یکجا فراهم
قرار جنگ دادند اتفاقا در هر جایی که احدیان منزل داشتند
راجپوتان نیز در قریب آنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان
رزم و پیکار ساخته همه یک جهت شده بر سر دایره راجپوتان
رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر توپچی
تیرانداز بودند و اسپها الوباکسلاح بازار زد و خورد بر راجپوتان
بسیار کشته شدند چند نفر از آنها بی جا تیر زخمی
شدند علف تیغ انتقام گردیدند بقصد کشتن

بقلم مهره

تعاقب رسیده باشند چه بیطاقتی سبب ... نمودن
این خبر را شنیده مضطرب سوار شده با ... همگی شتافت
در اثنای راه بتعاقب طوفان دیگر دیدار بغایت ... گشت
درین معرکه تعاقب برگشته خود را در پناه دولت انداختند
بالماس ... او حسن خان کوتوال جان و جمال محمد خواجه حسن جان محمد
را بهور را حاکم شد که چهار زده ... قیمت را دولت ... مند در ...
این معنی بعرض رسانید که باعث جنگ و ... خواجه
برادر خواجه ابوالحسن در بدیع [illegible] ست بحضور طلبیده
بار پرسش فرمودند جوابی که قبلی او شود سامان تیار ساختند
چه ... بسیار از و تقصیرات رسیده بود مستور وقت ...
بعد از بیان رفتن فرستاده بود اگر ... [illegible]
وقت شمرده نام بعد ... پرانید و آن ... ارزم
در نهایت خواری و رسوائی سر و پا برهنه بخانه ... بعد
ساختن ... دیبا ... انها بود تمام متصرف شد درین ...
بعرض رسید که تاریخ ... از ... بهشت ماه الهی ...
در ... سالگی بأجل طبیعی در گذشت ... غلام ... قبول
سپاهیگری و سرداری ... تدبیر و کاردار ... حدیث ...

بطریق قراقول که باصطلاح اهل [illegible] گویند خوب رفته
شود و او با کسی آنگاه [illegible] چنانکه تا آنزمان بکسی
از جای نرفت و روزگار کسی بعزت سر آمد و هیچ ناجی بنظر
در نیامد که [illegible] بان مرتبه رسیده باشد توجه خاطر
اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آنحضرت باین شغل
بجائی رسیده که در سفر و حضر بی روز شکار حکمت نیست که بسر آید
لاجرم هر کس در فن شکار تفوق و مهارتی دارد و تصرفی بخاطر آورده
وسیله تقرب میسازد و از جمله آنها درین خان قراول [illegible]
بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا [illegible] گویند
از ریسمان ترتیب داده که بمبلغ بیست و پنج هزار روپیه
صرف شده و دور آن [illegible] کروه میشود و سیصد فراش
نیم بهر ایستاده میکنند و شتر برداشته در سفرها همراه
میدارند و مدار شکار قمرغه درین تور است از هر قسم جانور
کلان و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است چون موضع
از جنگل شکارگاهی مقرری آنملک است مقرر شده
شکار حکم شد که تور مذکور را بشکارگاه برده ایستاده سازند
و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آورده

شانزدهم حضرت اعلی ... شاهزاده ... حضرت
لیشما دارا شکوه را توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که در آن جا
از ابتدای ... صلاح بود هزاره ها ... [illegible]
تعلل داشتند با توابع و لواحق ... [illegible]
با توسن فرود آمده بود حضرت شاهنشاه با نوربان بیگم
بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر ... مرصع آلات
آلات لطف نمودند و از آنجا بشتاب ... [illegible]
... قوچ کوهی ... شکار کرده بود
بر آمده بود شکار کردند ... از همه کلان تر بود وزن فرموده
... جهانگیر ... در ... منهیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه
نظام الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده ...
و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده اراده ... صوبه ...
... فرمودند ...
حضرت شاهنشاهی روز ... غره شهریور ماه الهی بساعت مسعود
از کابل بصوب هندوستان رایات اقبال برافراشتند در آن
... از ... واقعه دکن خبر بیمار ... [illegible]

مرقوم بود که بخت در قونیه بهم رسیده الیاس خان مجمع

شعر ساخته و بعد از تدبیرات بقدر خفتی رسید [illegible]

اینها حرص دانسته جهانیان رسید نوشته بود که شاهزاده

باز بیهوش رفتند [illegible] بسبب [illegible]

انجامید چنانچه بحکم آنکه دو ساعت نجومی باشد معمول

اکثر اطبا قرار به داغ دادند و پنج داغ بر سر و پیشانی

و شقیقه ساختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو

ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند و باز بیهوش

رفتند اطبا بیماری ایشان اصح تشخیص نموده اند این مرض

افراط شراب است چنانچه عم ایشان شاهزاده شاه مراد و

شاهزاده دانیال بهمین بلا مبتلا گشته جان بحق سپردند

که [illegible] والاگهر سلطان [illegible] دارا شکوه شاهزاده

از خدمت والد والاقدر [illegible] جد بزرگوار [illegible]

آرمیدن [illegible] فرزند [illegible] ساختند و سوای فیلان

[illegible] و مرصع آلات [illegible] لک روپیه پیشکش ایشان

[illegible] متصدیان دارالخلافه اکبرآباد معروض

[illegible] که قیمت [illegible] سه دختر [illegible] بود الحال

باز همان زن حامله بود و دختری زائید [illegible]
در همسایگی [illegible] اقبال [illegible] زرگری بنا نهاده است [illegible]
بعد از دوازده ماه زائید [illegible]
سیوم بعد از دو سال فرزند آورد [illegible]
بود درین مدت که حامله بود [illegible] خود [illegible]
مردم نامراد است [illegible]
فاصله [illegible] تا [illegible] رسید که بایسنغر [illegible] شاهزاده [illegible]
سلطان دانیال در اسکوه از [illegible] جدا [illegible]
[illegible] رسانید عقرب [illegible]
از اعظم سوانح مقهور و ادبار مهابت خان وخیم العاقبت [illegible]
و تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه [illegible]
آن بلند [illegible] صد چنین گستاخی و سوء ادب [illegible]
اندیشه و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتی دست داد که
کمی مردم [illegible] خواب پریشان [illegible]
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری القدر بجانب او [illegible]
و مجلسی که التفات و عنایت ظاهر ساختند که از طرف آن
حضرت [illegible] قلب [illegible] رسانید [illegible]

اخلاص بمعه معیار کامل سیف و خدمت و آنحضرت از دیده
و دانسته خریدار سیف بودند و جهان دلنشین او که بوده
که تا حال جیب امر او از خدمت حضور بنابر عدم اختیاط
نبوده و نتیجه تعقل تقدیر بعضی بگذشته بر وفق خواهش
مزاد ماست ... نورجهان بیگم در خلوت ...
بانکه و کاست نواد بیان فرمودند چنانچه ... بر زبان
آورده که بیگم قصد نواد از خود خبردار باشی و صبیه بیامنواز
سپرده عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان
آصف‌خان است می‌گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را
به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات در اسلام طمع بی‌سبب است
تا آنکه رفته رفته توهمی که در استبداد داشت و از آن رهگذر بسیار
بیدار می‌بود و جمع کثیر از راجپوتان را با خود به یاری آورد
بر کوه و پیش دولتخانه بار سید اشتیاقتر شد و آن قبیله
مرجا ماند و مع ... نوکران خوب او در جنگ احدیان کابلی
بقتل رسیدند و چشمش تر رسید و طالبان ... والد ...
نورجهان بیگم پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه میداد
و صید ... نمود و مردم ... بر زبان ... میکرد و ...

احتیاط

امیدوار میساخت تا آنکه مختیار خان خواجه سرا که بیگم مجبور
نوشته الیاس [illegible] هزار سوار در لاهور نوکر باشند باستقبال
شتافت و زر [illegible] سعادت [illegible] جمعیت [illegible]
بحضور حضرت شاهنشاه رسید [illegible] از [illegible]
والا مقام التقریب ساخته فرمودند که تمام [illegible] از قدیم و جدید
[illegible] رسیده از [illegible] دولتخانه تا در [illegible] سال [illegible]
آنگاه بلند خان خواجه سرا حکم شد که از جانب حضرت
اعلی جاه [illegible] رفته پیغام [illegible] رسانیدم [illegible]
[illegible] بهتر آنست که شما مجلس [illegible] روز [illegible]
مبادا قلقچیان با خود گفت و شنید [illegible]
بجنگ و نزاع [illegible] پس بلند خان خواجه ابوالحسن
فرستادند که با او [illegible] سخن کنند و بوجه معقول [illegible]
[illegible] خواجه رفت [illegible] معقول [illegible] روانه
چون [illegible] استیلا یافته بود [illegible] را
یکبار [illegible] نهاده [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

ودولت خانه بالا بر در انتظار و قرب ارا استملی وقت
افضل خان بالا نمود آن است که فقیر روزگار فرستاده به حکم
تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته
رفته او نیز از پی شتافته امر مهم را بانجام رساند دوم
آصف خان و پسرش ابو طالب را بملازمت فرستد
سیوم آنکه شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده
دانیال که باو حواله فرموده ایم روانه حضور نماید و چهارم لشکر
میر مخلص خان را که ضامن تا حال بملازمت نیامده
او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن آصف خان اهمال
کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد افضل خان
میرزا دانیال آورده معروضه داشت که مهابتخان در باب آصف خان
عرض میکند که بصوب تته میروم اما چون از جانب اسلام ایمن
نیستم بیم آن دارم که مبادا بعد از آنکه آصف خان را رد
دهم لشکر بر سر من تعیین فرمایند درینصورت چه علاج از لاهور گذشته
منت بر چشم و دل نهاده او را روانه درگاه خواهم ساخت
چون افضل خان بعد از فرستادن آصف خان معروض داشت
بجز رضای لشکر و شورش درآمدند و افضل خان باز رفته بجز

دیده و رسید ... [illegible] ... بود واقف ...

در فرستادن آصف خان توقف ... [illegible] ...

دیگر بخاطر رسید که ... راست خود ... [illegible] ...

بار دیگر ... آصف خان ... [illegible] ...

مجهود می‌کنند خاطر را پرداخته ... [illegible] ...

روانه درگاه شود لیکن ابوطالب پسر ... [illegible] ...

... چنانچه ... راست ... [illegible] ...

بر کوچ روانه گشت ... ماه ... [illegible] ...

را بعد از ... آمد ... [illegible] ...

بر ساحت ... دریا اتفاق ... [illegible] ...

ادبار ... بر لب ... آب ... [illegible] ...

پس از ... ابوطالب پسر آصف خان ربیع الزمان ...

... ابوالحسن و خواجه قاسم برادر ... میر ...

... درگاه جهانگیر ... اعلی ... افتاد

بخشی خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله ... الامرا

بدولت ... اخلاص ... ساختند ...

مادام ... باعث مسعود ... اقبال ... دار السلطنت لاهور

چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصف خان از صاحب
صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه آن
گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال
تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بدستور
مربوط بخواجه ابوالحسن باشد افضل خان از تغیر میر سید محمد بخدمت
خانسامانی سرفرازی یافت میر مذکور بخدمت بخشیگری سربلند گردید
سید جلال الدین پسر سید محمد نبیره شاه عالم بخاری که
در گجرات آسوده از احوال ایشان بتقریبات در آیین اقبالنامه گذشت
افتاد از رخصت وطن فرمود و فیل بخدمت سعادت ایشان عطا مود
نیولا جریده سید را بسلامت عاقبت از سمت تتاره
خان تا قند تیمه دستان روز ادبار بهادر تا کر رسید
مبلغ مبالغ صد و بیست لک روپیه نقد از ولایت بنگاله
بحسب الحکم آورده بودند بحوالی دهلی رسیده بنا بران میرزا
معتقد خان و سپهدار خان و علیقلی درمن و نورالدین قلی
دیانت رای تعیین شدند که بر جناح استعجال استقبال شتافته خزانه را
بدرگاه عالم پناه رسانند خدمت ... در حوالی شاه آباد
بخزانه آورده رسیدند آنها با عرایض ... در ...

گردید و همانکس [illegible] بود [illegible] دفعه [illegible]

و سید [illegible] [illegible] سپرده [illegible]

نمود و [illegible] در آن [illegible] تصرف آورده [illegible]

داده سال [illegible] سپرده و مقابل [illegible]

پرویز [illegible] چهارم ماه مذکور [illegible]

و [illegible] مجوز [illegible] شد [illegible] آن وقت [illegible]

حضرت شاهنشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] وای [illegible] از جهان [illegible] رفته محمد اویسی [illegible]

رسیده بود در [illegible]

حق شناسی [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]

راضی و خوشنود بود [illegible] مصروف [illegible]

آنحضرت [illegible] ابو سعید [illegible]

[illegible] اسماعیل [illegible]

و [illegible] داشت [illegible]

او [illegible] روانه درگاه والا [illegible]

سعادت [illegible]

بادیهٔ ضلالت عسکر ابر گشت و خانجهان مع اهل و عیال و حشم

کار را از دو دل [illegible] شده با لجاج و مبالغه التماس تقصیر از حضور

شاهزادهٔ اکبر را از [illegible] سرایت عاقبت تیول جاگیر تنخواه

فرمود خلعت خاصه مرصع و اسپ عراقی با زین مرصع و فیل

لالوی فوج بشارالیه عنایت نموده صوبهٔ احمدنگر استیصال

آن وخیم العاقبت رخصت فرمودند و سپه‌سالار لشکر دکن

صاحب صوبگی ولایت بسیار و پشته فرق عزت برافراخت

[illegible] از صدیست منصبداران صوبهٔ دکن بیرون [illegible]

یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سردار عمده

از روی بود در حیات عنبر نیز سپه‌سالار لشکر بود و انتظام

افواج بعهدهٔ او بود اختیار بندگی و دولتخواهی اسرار گاه

خود دانسته با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده بود سربلند

نوشته که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران

نظام الملک قرار داد دولتخواهی داده از پیش قدمان آستان

شده‌ام و نام برده نیز یکدیگر بفرصت گزیده [illegible] و دیگر خواهند آمد

چون خانجهان از نوشتهٔ سربلند بر حقیقت کار اطلاع

یافت کتابتی مشتمل استمالت در جواب بسیار به یاقوت خان

نوشته

نوشتند سرگرم این خدمت گردد امیدوار به سرانجام آن بالطبع بلکه
قلمی نمود که با اولاد ضیافت ... هم جماعه را نیز گرفته اند
اورا با برادرش ... و از برهان پور رسانیدند در ... از وقایع رسیده
رقم زده کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان بادشاه بعد
از بندها بجانب ته نهضت فرموده بالجمله چون میرزا
پادشاه والاجاه شاه عباس ... سمت
مسلوک داشته ابواب مکاتبه و مراسلات مفتوح
داشتند درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بود
انجا با صواب اندیشی رسید که بدان سمت توجه نماید
نزدیک باید رسید یکی که با بسیار جمعی باید او اسفاق ایشان
سوزش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر
مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی ته رسیده نزدیک
... که کوثر ظاهر و باطن نوکر شده بود چهار هزار سوار و ده هزار پیاده
از احشام آنملک جمعیت بسیار فراهم آورده بود گستاخانه
قدم جرأت پیش نهاد و با آنکه همگی سیصد و چهار صد سوار
از بندهای وفادار در رکاب مولف منصور سعادت پذیر بود
تا چند ... آنها بنیاد قلعه برگشته بحصار شهر در آمد جمعیت

بر سمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره چیده
مشغولی مردم را بدر رفتن حصار زیاده متحصن گشته بودند
پای ضلالت ادبار افشرده و آنحضرت تاکید منع فرمود
که بندهای جان نثار بر قلعه یورش نیارند و خود را چون نفوس
ضایع نسازند و با وجود این جمعی از جوانان کارطلب صف شکن
دره بر حصار مثل شهر یورش بردند و از استحکام برج و
باره و کثرت توپخانه کار بسیار دستبرد از پیش نبرد ناگزیر
عطف عنان نموده دایره کردند پس از روزی چند بهادران
شیر دل و دلیران نخجیر گیر که با غیرت خود پس نیامده
برق لامع تعاقب ساختند و با آنکه بر دور قلعه جا بجا
مستحکم بود اصلا ایستادگی بلندی دیوار و درخت که حایل بود
شد نداشت سپرها بر دو کشیدند و دویدند قضا را در آن
ضلع خندق عریض عمیق مملو از آب بود بعضی غرق گردیده
و بعضی کشته شدند از آن محال ترددی میان همیان ترک کرده
دره ها خود ساخته نشستند و هر چند شاه کشتیبان
پس فرستاد تاکید نزد خود طلبیدند از نزد ما رسیدن تا گفت
با آنکه چندی از بندها جهت ایشان ماندها تا گو و علیحان

بیان تمرده

ترمیم و خیره بکار صاحب قرانی آمده [illegible]

تا بعد از مسنده در جمله بکاران [illegible]

چون بمسعود آنحضرت تکسر [illegible]

از طول داده سفر عراق رخصت [illegible]

شاهزاده پرویز بعاتر رسیا لقبی سید که [illegible]

قوی بیت مع هزار تسخیر ولایت [illegible]

بای مطلب [illegible] الله زبول و تمالع ساختن [illegible]

کسانبود لاجرم فتح آن عزیمت [illegible]

منصب پالکی سوار از الکه گجرات [illegible]

ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید [illegible] آنجا [illegible]

موکب منصور [illegible] و این [illegible] سلطان [illegible]

برپا [illegible] فتح بتخانه سومنات کرده [illegible]

و [illegible] محالک هندوستان بلکه [illegible]

عجم فرمود مقام ناسک ترنبک از مضافات [illegible]

در آنجا انداخته بود [illegible] اقبال ارسال [illegible]

تا [illegible] اصفهان بمنصب هفت هزاری ذات سوار [illegible]

[illegible] اسپه فرق عزت برافراخته تا از قید [illegible]

نجابت یافت منصب و جاگیر داشت و اخوانش متعلقه
هر واحد بمنصب هزاری بالا در یافته از پرتو مشمول عواطف
روز افزون گشته بود از ریشه بدانست مستعد [illegible] دکن [illegible]
رسید قضا [illegible] انگیزه اندیشی فتنه انگیز [illegible]
و دیگر [illegible] با [illegible] دولت [illegible] بلکه [illegible]
با [illegible] انگیخت [illegible] السلطنت جهان
جهان [illegible] وقت [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] فساد افروخت [illegible] لشکر [illegible] کرد [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] است [illegible]
[illegible] مبالا لهاست [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
محمد [illegible] است او از سادات [illegible] نقد
قرابت قریب [illegible] حیدر [illegible] آن حضرت
[illegible] سادات [illegible] نقیب خان
با دولت کردند [illegible] شاهجهان
[illegible] قضیه مسعود [illegible] الیه [illegible]
[illegible] گیر [illegible] بهر [illegible]

همراهی گرفته ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز

بجهت نوشتها مبالغه و تاکید فرستاده ترک خود طلب داشت

دلیرخان گرفته از خدمت شاهجهان جدا گردیده نزد مهابتخان

پرویز رفت و چون خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید

طلب فرمودند و هرچند شاهزاده پرویز التماس [illegible]

نمود مهربان گشتند و آن سعید [illegible] نظام

انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند و درین ایام

در قلعه دولت آباد بعد از فوت عنبر [illegible] فتح خان پسر او

حمید خان نام غلام حبشی را باستقلال مدار علیه ساخته

اختیار مالی و ملکی بقبضه اختیار او سپرده بود و از بیرون آواز

درون [illegible] نظام الملک [illegible] در قفس داشتند چون خبر

آمدن خانجهان بقصد [illegible] حمید خان باستمالت

با فسون و افسانه او [illegible] قرار داد که مبلغ [illegible]

بگیرد و تمام ملک بالاگهات با قلعه احمدنگر تصرف نظام الملک باز

گذارد و خانجهان از بی افغانی حقوق ناشناسی که حقوق تربیت حضرت

فراموش ساخته چنان ملکی را [illegible] از دست داد و بنام

امرای پادشاهی که در تهانجات تعیین بودند نوشتها فرستاد که [illegible]

حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور آمده کوچ بکوچ
بنام سپهدار خان حاکم احمدنگر در سال داشت چون [illegible] نظام
الملک [illegible] بجا است [illegible] مشار الیه گفت ملک [illegible] بشما داد
متصرف باید شد اما قلعه را محکم نبیند [illegible] در دست
هرگاه فرمان پادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد [illegible]
نظام الملک درست [illegible] آخر [illegible]
ذخیره بسیار بدرون آن [illegible] باستحکام برج و باره پرداخت
مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران را مردانه نمود [illegible]
ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده به برهانپور آمدند
درین مقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او [illegible]
مرقوم میگردد این غلام [illegible] غریب [illegible]
هرکاره [illegible] محتاله [illegible]
نظام الملک مفتون [illegible] زنان شد [illegible]
حرم او را [illegible] شراب [illegible] بیرون [illegible]
آگاهی [illegible] میرسانید [illegible] دختر مردم را [illegible]
بدرجه [illegible] ساخته [illegible]
مناسب [illegible] جلوه میداد [illegible]

معاقبت بر پیکران سیم محمد خود پادشاه و سرور راست رفته
رفته مدار اختیار بیرون از قبضه قدرت شوهر او شده بود
مدار از بندگی نظام الملک است آخر صحبت در آمد از کار
ان رنگ سوار شده بالکی سپاه و خدم همراه دولت او و بار
دربار کالبش رفته عرض حوائج خود می‌نمود تا آنکه جواد خان ...
بسر حد نظام الملک رسید و از این جانب جمع ایلغار آورد
گروه لشکر رنگ برغبت و خواهش تمام سردار فوج نظام الملک
استدعا نمود خاطر ایشان ساخته آن عورت لشکر عادل
شکستن تمکین نمی مقصد خود نابود شده باشد و از منصوبه عکس
قسمت چون زن چه خواهد بود بالجمله این گونه چشاله بقا
افکنده بر اسپ سوار شده و همه خنجرهای مرصع و حلقه‌ها
سر دست باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر نفایس
با خود برداشته و داد و دهش را بهانه جست ... نرم
را مشغول بزم ... بعد از آنکه فوج او در روشنه از فرط جرات
و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمعی کثیر از اعیان او بقتل رسانیدند
هر قید که در آن فوج بود چه از خاصه عادل خان چه از سرداران
او همه دستگیر ساخته سالما و غانما پیش نظام الملک معاودت

درینوقت بعرض رسید که امام قلیخان والی توران سلسله

جنبان محبت و دوستی گشته عبدالرحیم خواجه پسر خواجه کلان

خواجه جویباری را که نسبت ارادت خان مزبور بخاندان ایشان است

و ایلچی گری بدرگاه فرستاده اند تا بیست و هشتم ذی الحجه بدرگاه رسید

تا بدین حضرت شاهنشاهی مسلّم واجب الکرام گردیده لوازم تعظیم

و تبجیل افزون بعمل آمد امرای دولت باستقبال

فرستادند بتخت موسویان صدر اسلم رسید که در پایه سریر

شرف یافتند و خلعت شاهانه مصحوب ایشان رسید

بعد از آن بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمؤمن خان حاکم

درین ایام منصب ... داشت انتقال یافت

... ابوالحسن دیوان ... حاکم شد

رفته ... بحضور آورند و در وقت ...

... ساخته طرح ...

... تکلف بغایت ... ذات ...

توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب طعام

الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند

ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال

مقارن

صاحب صوبگی بنگاله از تغیر شاهنواز خان بکرمنان [illegible]
مجاهد ولد معظم خان به تقریب حسن ارادت صبیه مکرمخان
بجلوت جاه کامیاب گردید پس از یکسال
آگاهی فرمان ... او جز اضطرار یافت و او [illegible]
فرمان ... قضا را غیر از این دریا [illegible]
در بنگاله است ناله ابد که کشتی ملازمان [illegible]
جمعیت تمام مکرمخان بدانجا رسید ملاحان سایت [illegible]
نمایند در کنار آب باز دارند تا عرصه گذارده متوجه مقصد شود
ملاحان کشتی ... کنار رسانند [illegible]
تا کشتی بگرداب طوفان و جلو تند میکرد و از [illegible]
جلو و حرکت موقع کشتی غرق میشود مکرمخان با هر کسی که در آن
کشتی بود بحر فنا فرو میرود و یک متنفس از آن گرداب بلا
بیرون نیاورده و در خلال این حال خانخانان والد مکرمخان [illegible]
و ولسانکی باحد طبع ودیعت حیات سپرد و از [illegible]
امید دولت ابد قرین بود و در عهد سلطنت حضرت [illegible]
انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیم گردید از انجمله
... کارنامایان که نخست فتح گجرات ... مظفر که همان

فتح ملک گجرات که از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت در آمد
دوم فتح دکن که سهیل حبشی سر لشکر بیجاپور با فیلان مست جنگی
و توپخانه عظیم همراه داشت مشهور است که هفتاد هزار سوار با او
آمده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او رسیده
دو روز و یک شب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی برافراخت
دران معرکه مرد آزما شد سهیل علیخان سرداران بقتل رسید
سیوم فتح تهته و ملک سند که در زمان دولت حضرت شاهنشاهی
مصدر کارنمایان بسیار شد لیکن پسر کلانش شاهنواز خان
مانند پدر مردم فوج عنبر را شکست داده چنانچه بجای خویش
ثبت افتاده اعتراف بخانزاد ارشد بود که اگر اجل امان
دادی از یکتایان روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت
و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و
فارسی و هندی روان داشت بزبان فارسی و هندی شعر میگفت
واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی از ترکی بفارسی
ترجمه کرده لیکن بتکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه گاهی احیانا
رباعی و دوبیتی میگفت و این چند بیت ازوست غزل
شمار شوق ندانسته ام که تا چند است جز این قدر که دلم سخت

از دو صفت عبودیتی که عبارت [illegible] ام خدای تعالی را

مرا خداوند است ادای حق محبت [illegible] و صفت

و اگر بخاطر عاشق هیچ خورسندی نه دانند [illegible]

قدر دانم که پای تا سرم هر چه هست [illegible]

حرف بهر انکار است نگاه از محبت تمام [illegible]

مرا فروخت مودت ولی ندانستم که [illegible]

چند است از آن خوشم بصحبت [illegible] کند

باد از شوق [illegible] است [illegible]

نیز [illegible] ازین عالم [illegible] بود [illegible]

[illegible] حضرت خواجه [illegible] در واقعات

ثبت فرموده اند که در هنگام فتح هندوستان کردم و

پادشاه [illegible] راجها کلان در هندوستان بودند از آنها

[illegible] راجه [illegible] شمرده اند [illegible]

اختیار نمودن [illegible] کرد که چون پیران [illegible] استان

[illegible] گشته اند من [illegible] که با تیغ فرق

[illegible] فرازم بنابرین خواص خان [illegible] که از خدمت [illegible]

زبان فهم بود دستوری یافت [illegible]

بباید بخدمت سرفرازی او فرمان استمالت با خلعت و اسپ

مصحوب او مرحمت چون بمسامع جلال رسید که مهابت خان

بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان فرستاده علی [illegible] را خانجهان [illegible]

سپه سالار امتیاز بخشید اکنون محمد علی بیگ که از ناجی احوال

مهابت خان بخدمت دارابخان نوشته بود که [illegible] بیان [illegible]

کرده از [illegible] عطف عنان نموده روز از بار [illegible] فراهم [illegible]

در خدمت رفتن خزانه او تعیین شده بود مقرر فرموده که [illegible]

شتافته باز بنده بدست آرند از قلم و خلاصی آن [illegible]

روز بخدمت در شعاب متفرقه [illegible] شاه روزگار بسر برده [illegible]

مستمند است و حال [illegible] از بیکسی و [illegible] خویش [illegible]

وکلا بربان [illegible] بخدمت شاه مبارک بخش اند که [illegible] فرستاد

و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته [illegible] طلب فرموده

بعد از آنکه بخدمت پیوست با نواع مراحم و نوازش

که در تحمید او [illegible] یافته بود بفرق برافراخت [illegible]

فروغ دولت داشت [illegible] که باد [illegible] سعادت [illegible]

اخلاص [illegible] ساخت [illegible] چندین [illegible]

و در بین وقت [illegible] ستان از احتشام آثار اقبال [illegible]

[illegible]

فرمادار در ساعت سعود [illegible]

خجسته دل [illegible] افق [illegible]

[illegible] ابراج اشرف [illegible]

در [illegible] بهار [illegible]

اسان [illegible] خود [illegible]

و [illegible] بهار [illegible] بهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهار [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

شب [illegible]

[illegible] آفتاب به برج حمل [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] همیشه [illegible]

[illegible] نوروز جهان افروز [illegible]

و سفار افغانان [illegible] عقیب [illegible] فرمود در ساعت [illegible]

بجهت [illegible] کشمیر [illegible] افغان ارسال داشت چون

بعرض رسیده بود که بکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا

[illegible] دراز و سلوک با بی ایمان [illegible] رفته در [illegible] استخوان

صوبه بنگاله سرفراز [illegible] هر سال [illegible] لک

[illegible] حضرت شاهنشاه [illegible] پنج لک روپیه [illegible]

[illegible] مجموع ده لک روپیه باشد [illegible] و داخل

[illegible] ابو [illegible] اعتماد الدوله بحکومت [illegible]

[illegible] آنحضرت در کشمیر [illegible]

[illegible] استیلا [illegible] شهر [illegible]

[illegible] بود [illegible] بسته [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] انگلند [illegible] که از [illegible] امید [illegible]

[illegible] زبان جاری [illegible] سوزش [illegible] در مردم افغان

[illegible] این [illegible] بغایت [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] حیات باقی بود در این مرتبه [illegible]

بعد از

بعد از چندی از اشتها مفقود گشت اصلا التفات بغذا میل
نمیشد و طبیعت از آن معمول که مصاحب ... جهت ...
نفرت گزید تغیر از پیاله چند شراب انگوری ...
خاطر نشین شد در ضوقت سلطان ...
آبروی خود ریخت موی بدست ابروی ... اطبا
بمداوا و علاج پرداختند آن آنکه ... مایر حجاب
التماس نمود ... لاهور ... معالجه
مداوا پرداز و حکیم اشرف ... لاهور ... برد ...
ییلاق ... اگر نظر بند داشت التماس نمود که ...
بهمان دستور بار ادستان سپردند

در اوایل زمستان رایات عزیمت بصوب دار السلطنت لاهور
ارتفاع یافت و در مقام ... کلهٔ نشاط بشکار پرداختند
کیفیت این شکار ... گذشته ...
رقم گشته کوهست بغایت بلند ...
انداز ترتیب یافته ... آن ...
و منظر اشرف آمد ... است ... انداز ...

آهو بر سر بلند فراز صخره کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین
افتاد و بی تکلف عجب شوری بر پا کردند و غریب شکاری بوقوع پیوست
گاهی از پیاده ها تیر ان مرد بهم آهو را شانزده آورده و آهو بر کمر چه سنگی
بعزت جا گرفته و چنانچه باید خوب محکم نشسته
خورده که پیشتر آمده آهو را از آن مکان بیجا سازد
قدم پیش نهاد و پای ... نتوانست بسیار صبر و طاقت
در پیش ... بود و دست ... بیرون که تواند خود را بکار از
قضا را به کنده شد و از آنجا معلق زنان بحالت ... بر روی
افتاد و همان ... تسلیم شدن همان تمام اعضا ... از هم
گسیخت از دیدن ... مثل ... و ...
و خاطر قدسی مظاهر نهایت ... گشت ... که ...
... آوردند ما در آن پیاده ها آمده ...
ظاهر ساختند اگرچه او را به قدر ... لیکن خاطر ...
قبلی ... الهی ... صورت متخلق
گشته بعض ... آمد ... السلام و ...
بر ... متغیر گشت از ...
... ماند ...

خواسته بود، همین امر [illegible] که از این اندیشه [illegible]

مانع [illegible] دولت از حالت [illegible] منوال [illegible]

انجمن [illegible] ضیافت بود [illegible] رسید [illegible]

[illegible] واسطه [illegible] قرب [illegible]

نفس [illegible] بر آمد [illegible]

هشتم [illegible] هفت [illegible]

ساعت [illegible] از [illegible]

از استیلا [illegible] خاکی [illegible] افتاده [illegible] ساکنان افلاک

افکنده جان [illegible]

اندرون و بیرون آواز فغان و شیون [illegible]

از سنوح این واقعه [illegible] است و وقوع این [illegible] پادشاه [illegible]

جهان [illegible]

هراسیمه شدند [illegible] آصف خان که [illegible]

این دولت ابد [illegible] آصف خان [illegible]

داور بخش [illegible]

[illegible]

[illegible]

انگاه آصف خان و ارادت خان داور بخش را سوار ساخته و چتر بر
سر گرفته روانهٔ منزل پیش گشتند نور جهان بیگم چند
کس از عقب برادر فرستاد آصف خان عذرها گفته نزد او
نرفت تا نعش حضرت جنت مکانی را پیش گرفته با جمیع امرا و
عالیمقدار به بهنبر رفت نسبت از پیشگاه سلطنت یمین الدوله آصف
بنارسی نام هندو را که در تیزروی بی نظیر بود با عریضه در دست
بخدمت شاهزاده والا اقبال رسانید و خبر رحلت حضرت
جنت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه
نوشتن نبود انگشتر مهر خود را باو سپرد تا نشانی باشد
بر اعتماد القصه آن شب در نوشهره توقف کرده روز دیگر از
کوه بر آمده در شهر بهنبر فرود آمدند و در آنجا بتجهیز و تکفین
پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر
بندها روانهٔ لاهور ساختند و بعد ازان بطرف
لاهور در باغ نور جهان بیگم اساس بنا نهادند مقبره
با جمله امرای عظام و سایر بندها که در موکب مسعود پادشاه
مرحوم مغفور بودند چون سید السلطنة آصف خان حقایق
و استعداد است ... ... بالکل بخت ...

سلطنت بر داشته بود [illegible] گوشه [illegible]

ساخته بی تکلف [illegible]

همایون [illegible] خان موافقت [illegible]

سپهر تابع و رضاجوی او بود [illegible]

خوانده روانه [illegible] نویسند چون [illegible]

یمین الدوله آصف خان [illegible]

ظاهر میشد در نوقت خوف [illegible]

[illegible] یافت بخدمت [illegible]

این کار [illegible]

خویش [illegible] مدار السلطنت [illegible]

کرده بود [illegible] بخدمت [illegible]

ادراک [illegible]

یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق [illegible]

سعادت [illegible] السلطنت [illegible]

ایشان [illegible] یمین الدوله چون [illegible]

مطمئن خاطر نبود نظر [illegible]

ایشان آمد و رفت نماید [illegible]

سریر سلطنت [illegible] آن [illegible]

شهریار رحلت جنت مکانی را شنیده بتحریک [illegible] دختر پرور
آن کوتاه اندیش خود را باسم پادشاهی سلطنت بی نام آن
ساخته دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات پادشاهی
دراز کرده و بسیاری از خزاین را بعنوان انعام و اضافه [illegible] لشکر
جمعیت بهم رسانید جمیع کارخانجات که در لاهور بود
و فیلخانه و توپخانه را که در لاهور بود متصرف گشته و در عرض یک
هفته هفتاد لک روپیه به منصبداران قدیم و جدید داده بخیال
محال سر برداشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم
سلطان دانیال که بعد از استقرار سلطنت آنحضرت
فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سردار ساخته
لشکر را از آب لاهور گذرانید غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر
در تقسیم ولایت و مناصب [illegible] خدمت گذارنده سلاطین
والا شکوه [illegible] فرمانبرداری [illegible]
[illegible] خواهند ساخت فلک
شتابان [illegible] دست [illegible] صعود و نزول کسی را
نتیجه [illegible] که در [illegible] کسی نتواند گشود
[illegible] آن
[illegible] داور بخش [illegible] سوار ساخته [illegible] شهریار

نشست و دو بار عرصه کارزار نهاده در قول جا بر فوج خواجه عبید الله خان
و مخلص خان و الله وردی خان جا داشت با سه هزار در هر اطراف
کار طلب بستند شیر جوانان و دلیران دنبال و التمش مقرر شده
اعظم خان با بسیاری از امرای عظام ... از قرار ... شده
صادق خان و شاه نواز خان بود و اقسام حروف بعضی ...
مقرر گردید و دسته کوچه ... تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در
اول استقصام افواج سپه با از هم گسیخت نوکران زر بنده گا
تبار گجر ... آمده در برابر امرای مور و ... دو وقت ... قرار
فرستاده بود ... براه ... شتافتند و ... وقت ... سپه با ...
با دو سه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده
نیز یکی بعد دیگر داشت تا فلک ...
ناگاه غلام ... از جنگ گاه تاخته رسید این خبر ...
موی رسانید و آن برگشته بخت وخیم العاقبت بر آمد
کار خود را سنجیده و بهبود خود را نفهمید و بجنوبی ادبار
عنان ... بر آمد و در حقیقت خود را بپای خویش ...
افکند و دیگر امرا آمده متصد بحصار شهر ...
قاسم خان لشکر گاه ساخته و اکثر از نوکران او ... گرفته

آصف خان را دیدند و شب اعظم خان [illegible] قلعه
در آمدن مصمم و انتظار پادشاهی توقف کردند و صباح آن
امرای عظام [illegible] الملک شتافتند و [illegible]
ادبار ساختند و ظفر [illegible] گشتند و [illegible] حضرت
رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای [illegible]
و معتمدان شبستان اقبال بود [illegible] برون [illegible]
سپردند و قطع رشته [illegible] بود و [illegible] دست [illegible]
بخشی داور بخش حاضر ساخت و پیش از تقدیم [illegible]
و تسلیم در جائی که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از [illegible]
مکحول ساختند در زاویه ادبار [illegible] شاه [illegible] سیاه [illegible]
و پس از روز چند طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده [illegible]
نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله عرضداشت [illegible]
بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جهان نجیب [illegible] اقبال [illegible]
التماس نمود که موکب گیهان شکوه به بسیج استعجال [illegible]
جهان را از آشوب و اختلال [illegible] ساز[illegible] و [illegible]
شاهزاده اخلاص [illegible] موکب [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] بدرگاه والا [illegible]

جهان آرای [illegible] خلافت [illegible] زده [illegible]

بالمشافهه [illegible] معروض میشد و از مقام [illegible]

[illegible] روز [illegible] سنه [illegible] ربیع الاول [illegible]

هفت [illegible] خود را [illegible] که در استیصال [illegible] واقع شد

رسانیده و از [illegible] منزل مهابتخان که در آن [illegible]

تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته [illegible]

معروض [illegible] و [illegible] خود را [illegible] حرم [illegible]

رسانیده خبر بیرون [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

زمین بوس [illegible] حقیقت معروض داشت [illegible] الدوله

آصف خان را به حضور همایون [illegible] حدوث این سانحه [illegible]

بر خاطر حق شناس [illegible] ظاهر ساخت [illegible] آثار حزن و ملال [illegible]

همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت [illegible] تعزیت

ترتیب مراسم [illegible] نبود و فرصت توقف [illegible] مرافقت

ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز [illegible] سنه

ربیع الاول [illegible] بعد [illegible] مختار [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] استعجال از راه [illegible]

[illegible] اتفاق افتاد و فرمان [illegible]

بعد از سعی رسانیدن اخبار اقبال آثار حضرت معلی جهانگیر [illegible]
بموجب [illegible] اخلاص مصحوب [illegible] ارسال [illegible] بیک [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] با صحیفهای ارسالی [illegible]
[illegible] از جمله اجداد ایشان بود با فرمان عالیشان مجموع الواح
مراحم و عواطف که خاقان جنت مکان [illegible] در [illegible]
صوبه دکهن بود فرستاده اند تا او را نوید [illegible] عواطف [illegible]
بر ذخایر ضمایر او وقوف حاصل نماید [illegible] زوال ایام [illegible]
[illegible] رسیده بود [illegible] صواب از دست داده باندیشهای
باطل [illegible] سرگشته بادیه ضلالت [illegible] ساخته و با نظام الملک [illegible]
[illegible] عهود و مواثیق در میان آورده [illegible]
گردانید تمام ولایت بالاگهات را بالغنیم واداده به برهانپور آمد و جاگیر
داران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش را به غنیم واگذاشته
نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعه احمدنگر
بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک نوشته جات [illegible]
تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که قلعه را متصرف گردند
میسر نشد در جواب گفت که بی فرمان پادشاه [illegible] اسلام
بتمامی [illegible] ازو [illegible] خاطر [illegible] منتظر [illegible]

فرمان پادشاهی بمیر رسید تسلیم نمود و الا مهمات قلعه
بالجمله چون خانجهان اندازه فساد داشت ... با جمعی مخصوص
بود بخت چنین ملکی نمی‌یافت ایجان البغیم ...
بوقت ... بفرمان رسید ... انجام ...
... جنت مکانی از خدمت پادشاه بلند ...
حرمان عادت احتساب نموده بجا آورد که داخل ...
ممالک است فتنه‌ها کام روزگار بسر برد آمد که خانجهان ...
گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و اتفاقا ...
صوبه دکن که بالفعل ... دیوان شهر ما بود او نیز پناه بلند اقبال
اخلاص درستی ندانست ... فوج خانه برانداز افغانان
بجهت خاطر ... نمود و جان نثار خان را که فرمان ...
بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه عرضه ... که در جواب فرمان عالی
قلمی نماید ... مقصود رخصت معاودت فرمود ... عرف
خود ... از جان نثار خان شنیده که اقا افضل باعث این
فساد و خانه براندازی او شد هر چند ... در خلا و ملا ...
او نمیگذاشت که کار از پیش ... القصه خانجهان فرزند خود را
... افغانان که از صمیم القلب با او موافقت ...

گذاشته خود با جمعی از بندهای پادشاهی که بقضا هر دم از فتوحات تعقیب
می زدند خود را از شر او محافظت می نمودند شد راجه جگت
راجه جی سنگه و غیره بماند و آمدن اکثر محال ولایت مالوه را
متصرف شد متوجهات باطن فتنه پرداز خود را بر عالمیان ظاهر
ساخت مهم بر زد و برگشته برهان پور رسید چون صوبه
کیهان شکوه بسرحد گجرات رایات اقبال برافراشت عرضداشت
ناهر خان که بخطاب شیر خان سرفرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص
دولتخواهی خویش و ارادهای باطل سیف خان که در آن وقت
صاحب صوبه احمدآباد بود رسید چون سیف خان در ایام حیات
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر
گستاخیها شده بود و از کردهای خویش خوف و هراس داشت
رسیدن عرضداشت شیر خان موید و مصداق قول او گشت
بهادر شیر خان را با مراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته صاحب صوبه
صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیده و فرمان شد که شهر احمدآباد
را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیف خان را نظربند
بدرگاه والا حاضر سازد درین وقت سیف خان بیمار صعب گشت
چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح

بعنوان

سپهسالار بود وان ملکه جهان با سپاه [illegible] خویش [illegible] دل
گرائی و محبت ظاهر میساخت و ارباب خاطر ایشان را [illegible]
شاه بلند اقبال لازم [illegible] و خدمت [illegible] مستوفی
یافته که با جمله استقامت نگذارد که [illegible]
و موکب نصرت از دریای نربده بالا از پایاب [illegible] عبور نموده دهانه
قصبه [illegible] که بر کنار آب [illegible] واقعست نزول اجلال ارزانی
داشت و دران مقام دولت [illegible] قمر رکاب [illegible]
ازین [illegible] پیوند [illegible] یافت [illegible] خان [illegible]
جهانیان از رزم آزمائی [illegible] دولت [illegible]
فرق [illegible] برافراخت و منصب او چهار هزاری ذات [illegible]
مقرر گشت و درین حین جهان افروز عرضداشت سپهسالار خان
معروض [illegible] اقبال گردید که از نوشته هندوان گجرات
رسیده [illegible] آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین الدوله
آصف خان و دیگر دولتخواهان که [illegible] بخشی [illegible] ایشان
ساخته بمقابله و مقاتله سپاه [illegible] شدند و در حصار لاهور با
افواج [illegible] جنگ [illegible] رایت فتح [illegible] متحصن گشته بدان مکافات
گرفتار شد و خدمت [illegible] جان بجهت محافظت

سیفخان را ورود او شتافته بود چون بجوار احمدآباد
پیوست شیرخان باستقبال رفته با مرحمت خسروانه
خاصه بر آمد جبین اخلاص بسعادت زمین بوس نورانی ساخت
سیفخان را که بر بستر ضعف و ناتوانی افتاده بود بر پالکی نشانده
حواله خدمت پرست خان که موجی السیادت و سلاله نقبا بود
بتسلیم پیشگاه رسانیده شهنشاه جرم بخش عذر پذیر تقصیرات
نواب قدسی احتجاب جرایم و زلات او کرده بیمار مرض ادبار و خستگی
بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بعد عفو مقرون داد
از حبس غم و الم آزاد ساخته شیرخان از ضبط و نسق
وا پرداخته با دیگر امرا شاهی عزت خان و میرزا ولی و غیره در
محمودآباد السعادت زمین بوس کامروا مراحم خسروی گردیدند و چون تا
کاکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محط رایات اقبال
گشت بهفت روز دران مقام دلکش بجهت نظم و نسق
فرموده شیرخان را بمنصب هزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی
ملک گجرات بلندپایگی بخشیدند و میرزا عیسی را بمنصب چهار هزاری
ذات و هزار سوار و بالکیات سرافراز ساختند و بجهت
سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را با

١٨٢

از مضمون عرضداشت جهانشاه بود بعرض اقدس دولت اشتهار

لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص شرف

یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب [illegible]

داور بخش پسر خسرو و برادر او را

رهنورد صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از تردد خاطر

فارغ سازند که صلاح و صواب قریب خواهد بود

بیست و دوم شهر جمادی الاولی مطابق دهم بهمن ماه الهی

باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور

خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جهان بلند اقبال

تخت خلافت و اجلال رونق و بهار پذیرفت بلکه

که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت تسکین [illegible]

برداشته بودند [illegible] ساخته در گوشه ادبار

و شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه الهی مطابق بیست و سیم

او را با گرشاسب برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ

پسران شاهزاده مرحوم دانیال بادیه پیمای فنا گردیدند

از جهان خاک خون ایشان پرداختند در وقت موکب اقبال

بسعادت بلاهور پیوست و اتالیق در مقام گوسفند در سابق در ایام

بنا بر آنکه با پدر بادشاهی را از سنگ بنیاد ملک سعادت آستانبوس
مفتخر و مباهی گشته بود بنا بر کمال اخلاص شتافته دولت زمینبوس
دریافت ... در حضور خویش کند ... سعادت جاوید
نوشته ... بآن برگزیده خود ... با انواع و اقسام
مراحم و نوازش سرافراز گردانیده خلعت با تکمه لعل قطبی که
سی هزار روپیه قیمت داشت شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه
... و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال
جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار کول ماندل ...
مبارک ... سال ... هفتم از عمر ابد پیوند ... استکی ...
بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول مطابق بیست و پنجم بهمن ماه ساحت ...
از عساکر منصوره محسود ... گردید و باستین جد بزرگوار
بیاد زیارت ... سعادت جاوید ...
بر گرفتند بعد از مراسم زیارت و تصدق ... معتکفان
و مجاوران مزار فایض الانوار و سایر مستحقین آن دیار از فیض
نذر و صدقات کامروا مراد ساختند و مسجد طلا از سنگ ...
افکنده بنا بآن جا ... مقرر کردند که در اندک ...
... شده حسن انجام دهند بجوانب ... ایجان صوبه اجمیر

پرگنات نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد و درین چند روز
خان عالم و مظفرخان معموری و بهادرخان اوزبک و صالحه سنگ
و ابراهیم صالحه بهارت بوندیله و سعید و مهدیه و بسیار از بندها
بتارک شده و شتافته سعادت زمینبوسی دریافتند و بتاریخ
بیست و سیم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت هجری
موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت اکبرآباد در باغ نورمنزل نزول
اقبال ارزانی فرموده قاسم خان حاکم شهر در باغ مذکور بسعادت
زمینبوسی جبین اخلاص نورانی ساخت و صباح روز مذکور که دانایان
هما چتر همایون شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه بر فرق کشور
دار الخلافت و منتظران صبح سعادت افکندند و آن شهنشاه گردون
بفروغ جمال الکلرخ خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور
تا دولتخانه ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر سکه
بر یمین و یسار نثار ریخته دامن امید حاجتمندان مالامال ساختند
و از مردم شهر و دیهات که بهوای نظاره آمده بودند از زمین گرفته تا
بام خانها جای داشته تا خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی
بودند [illegible] ذکر حیرت سوانح ایام سلطنت
هنگام خلافت نیر برج دولت و اقبال کوکب سپهر عظمت و اجلال

دسته شبانه
دو قابل

دره التاج نصرت و فیروزی قره العین جاه و عز و جهانبانی

قوانین سلطنت بانفع بخوبی میس بالید و معدلت

شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی

شاه جهان بادشاه غازی بامر حکم جهانگیر حضرت دایر سوره

سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین سر صید گذار

نکارش گشته بعبارات انتخاب مستعدان و ارکان زینت

در سلک تحریر رسیده سعادت یاوری و دخیره می نهد الحال

این فقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت عنبر ازان

شغل خطیر بازکشیده بشرح اولاد جنت مکانی و وزرا و امرا حضرت

و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد

... اولاد حضرت ... بادشاه مغفور

پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بود سلطان خسرو و سلطان

سلطان خرم سلطان جهاندار سلطان شهریار

سلطان ... بیگم بهار بانو بیگم خسرو و پرویز و جهاندار

در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات

آن مسافران ملک بقا در محل خود رقم زده کلک بیان گشته

از خسرو دو پسر و یک دختر باقی بود پسران بعد از ... نقاده

مدرکان حضرت نصرت ... نگاشته اند که ممتاز بزرگ
بیگم که فقید دختر آصف خان در قید حیات سلطنت ... سلطان
پرویز طفلی و صبیه و طفلی از پدر بود و رحلت نمود و
صبیه به عقد ازدواج شاهزاده داراشکوه آمد
و از شاه جهان چهار فرزند اقبالمند و سه صبیه پدید آمد
روشنی افزای دیده بزرگوار بودند سلطان دارا شکوه
سلطان شجاع سلطان اورنگ زیب سلطان مراد
پرهیز بانو بیگم جهان آرا بیگم روشن آرا بیگم از جهانداراولاد
و از شهریار دختری هست لاڈلی بیگم نام
در زمان شاهزاده که بخت یاری کرد خدمت دیوانی آنحضرت داشت
بعد از وی بازید بیگ بدین خدمت پرداخت بعد از
دوست محمد کابلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهان
روشناس گشته بدیوان شد بعد از و جان بیگ باین
منصب امتیاز یافت ... بر شریف خان بود
بیست و سه از جلوس آنحضرت برادر بزرگ ... ان روانی ...
و عالی امیرالامرائی سر عزت بر فلک سود و خطبه
بنام خجسته ... شد و فرق منبر بالقاب گرامی ... زینت

میرزا غیاث بیگ طهرانی را که اعتماد الدوله خطاب
نمودند کاسته خامه بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله
اختصاص بخشیده بمنصب عالی بیگ خطاب ملک
یافته بود دیوان ساخته بود و بسبب تحصیل امیر الامرای علیه
علیه بود و چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و معزول
مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب
باصف خان که احوال او نیز در جای خود سمت تحریر پذیرفته
بخدمت جلیل القدر وکالت چهره سعادت برافروخت
خواجه ابو الحسن تربتی را بهمراهی خود التماس نموده تا سررشته دفتر و
کارخانجات داد و خواجه اگر چه مرد راستی و درستی کار دان بود
اما سررشته وی درست خود انصاف داشت و بعد از آن که
آصف خان بمهم دکن رخصت یافت تا کی خدمت دیوانی
باعتماد الدوله بازگشت و او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام
بلوازم آن امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم
نوبت دیگر خواجه ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه
مهابت خان از درگاه والا اخراج نمود یمین الدوله آصف خان
خلف الصدق اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص

بخشید

[illegible] و [illegible] جمال [illegible] وحید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

ملا [illegible] اسد شیرازی [illegible] [illegible]

مولانا حمیری ملا باقر [illegible] ملا محمد تقی [illegible] [illegible]

ملا [illegible] ملا وحید [illegible] [illegible]

ملا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواجه [illegible] ملا محمد [illegible]

حکیم [illegible] [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] [illegible] حکیم [illegible]

حکیم [illegible] حکیم [illegible]

بابا طالب اصفهانی ملا [illegible] گیلانی ملا [illegible] [illegible]

ملا [illegible] [illegible] سعید [illegible] معصوم [illegible]

[illegible] کاشی ملا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جهانگیر [illegible] [illegible] داراب خان

خرم داد با گهر و حسره

باتمام رسید کتاب مستطاب امیر ... جهانگیری

مصنف شریف ... خان

شب ... پانزدهم ... سنه

... [illegible]

[illegible]

... بد کار

نوشتم ... نویسنده الاحقر ... ابراهیم

نیست ... تمام

[illegible]

[illegible]